



کتابخانه  
پنجاه و یکم  
پنجاه و یکم  
۱۵

۱۳۵۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب المرور المناصب

شماره ثبت کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۵۵۹

۹۱۱۳۶

۸  
۱  
۱  
۸  
۸  
۳  
۵  
۳  
۸  
۷  
۶  
۰۱  
۱۱  
۸۱  
۸۱  
۳۱  
۵۱  
۵۱  
۸۱  
۷۱  
۶۱  
۰۸

۱۳۵۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب المرور المناصب

شماره ثبت کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۵۵۹

۹۱۱۳۶

۱  
۱  
۱  
۳  
۵  
۶  
۸  
۷  
۶  
۰۱  
۱۱  
۸۱  
۸۱  
۳۱  
۵۱  
۵۱  
۸۱  
۷۱  
۶۱  
۰۸  
۰۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰

*[Faint, mostly illegible handwritten text, possibly in Arabic or Persian script, covering the upper and middle portions of the page.]*

*[A faint circular stamp or seal is visible in the middle of the page.]*

*[A series of numbers and symbols, possibly a sequence or a list, are written in the lower portion of the page.]*

*[Additional faint handwritten text is present at the bottom of the page.]*

*[This page is mostly blank, showing signs of aging and discoloration. A small red mark is visible in the top right corner.]*



الذرية  
للمناضد  
في شرح المناضد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد واله الطاهرين ولعن الله  
على اعدائهم اجمعين من الآن الى يوم الدين في بعض فقول لعبد  
الذنب تراب اقله اطلاق حسين ابن محمد الواعظ النخعي  
رضوان الله عليه لما اجتمع عن قبيل عتبة ثامن الائمة على ذنبها الا  
الثنا والتعجب في شهر شعبان وتعد ووردت بلدة البصرة ورايت  
اهلها كانوا اجماعا بلا اراواح ورايت المدرسة الطالبة كانوا يخرجونها  
طواحي بلادها حيث فرسا كانوا كل الناحية ورايت جرحي عن ثيابها  
عارية فما كان لي بد من العترة فرضت اليها وتوقفت فيها شهر الصيام  
مشغورا بالساجد والمناجرات افضى الشهر لم ياعدني الحال وكان  
حق اعود الى البلدة لراكم الاخبار التوشة من النواحي صادفة و

الذرية  
للمناضد  
في شرح المناضد

كاذبة

كاذبة شهورة بعد فضواف صدرى وتوش بالحق صرح كالمجالي  
فاظهرت ذات ليل الى هذا في حضرة العم المحترم الميرزا على الواعظ وتثبت  
شكلا اذ وضع به الحق فقال فان كنت تهو ذلك فعلت بك بديان ابنتك  
التي اتيت بها القام عجل الله فرجه فخذها واشرح بعض لغاتها واشتغل به  
فاني بما حفظ لغاتها ورأيتها ابرأى الراضاف مشكوة الامد وحذو  
مصباح الازمنة فاولمها واشتغلت في شرح لغاتها وادرجت  
فيه اخبار لغتها باذني مناسبة لمخططة والنظمت اللغات والاختبا  
من مجمع البحرين الموهوب في هذا الرضح والرقصي وكثر اللغز ومجمع  
البيان ونفس الصافي ونهاج البراعة في شرح الحج البلاغة المجلد الاول  
والثاني وجوه العلوب الاول والثالث وجارة لعبون ونظم الزهر  
وشقاء الصدق ومجالس الأصول وعموان الكلام وحيات النخل وماراكة  
وشهاب شاف وكلام الله الشهور بخط الميرزا محمد علي ووقفى الله تم  
حق فرغت من تويد هذا المجموع بهذه الدرر المناضد شاحوا وكنا  
بيدي في المدرسة في ضمن المحصيل في السنة المرقومة في اخرة  
ومن حصر الاتفاق ان المباشرة المارة كان عددها بالمجلد الكبير مطابفا  
لنسخها اتمامها وبهذا ستمتها بها ليكون اسمها مطابفا لاسماها وعل  
لنسخها اتمامها واصفت على ما عرفه سنين وخاتمة ورايت ابنتك  
اخو قد اشدتها والحفظها بالاسم سبعين بديان حيث كانت سنة سنين

الذرية  
للمناضد  
في شرح المناضد

الذرية  
للمناضد  
في شرح المناضد

مطابقا بعد لفظ الجلاله لیکن واسطی الذکر و موجب الدعای  
 وخصوصا در عدالت معین فی الزعماء من جهات متعدده و اول  
 کلمه بالفارسیه لیکن سہلا للمطالعین فان لاحظها من لدنی  
 التألف و بصیرتی فی اللغات و الاخبار یعلم ان قد اخصتہا و اخصرت  
 فیہا من الطویل و الاطباب و اسئلہ ان یوفی فی الدارین و برحمتنا  
 و یغفر لنا و یجمع لکونین و المؤمنات بہ العلماء الائمة فہم ولا  
 یسطع علینا الا شرار یحیی محمد و والد الطاہرین و برحمۃ اللہ علیہم  
 الامین و کان من عن ہذا ان اثبات حجرتی فی اصحابہ ہد الشریع  
 اخذہا فی عجابی حاجت کنت فی التفرق اخذناہا و اعدناہا بعد  
 ما کنا بانیہ منہ فللہ الحمد و کان ہذا اول تألیف منی قد تخلت  
 نفسی بہ لدفع الامکار الفاسدہ و الوساوس الشیطانیہ و صبر علی  
 الشائد و البلیات حتی بقدر انشاء اسرار کان مفعولا وقد قال علی  
 امیر المؤمنین سلام اللہ علیہ اصبر قلیلا فنجعل العسر یسیر و  
 کل امرئ وقت و تقییر و اللہم فی خالنا نظر و فوقنا قدرنا  
 اللہ لظہیر و اسرجو من اللہ تعالی ان یوفی فی علی آخری و یصلح  
 امورنا و یجعل عواقبنا خیرا و یمن و انہا و یخففنا من سوء العاقبہ  
 فمن یغفر فہنا یخطا و یرحمہ و ینہا فہم علی بالاعراض عن ہذا  
 الزمان فان اللہ هو الموفق و هو مقیل العثرات فللشرف المفضو

مطابقا بعد لفظ الجلاله لیکن واسطی الذکر و موجب الدعای و خصوصا در عدالت معین فی الزعماء من جهات متعدده و اول کلمه بالفارسیه لیکن سہلا للمطالعین فان لاحظها من لدنی التألف و بصیرتی فی اللغات و الاخبار یعلم ان قد اخصتہا و اخصرت فیہا من الطویل و الاطباب و اسئلہ ان یوفی فی الدارین و برحمتنا و یغفر لنا و یجمع لکونین و المؤمنات بہ العلماء الائمة فہم ولا یسطع علینا الا شرار یحیی محمد و والد الطاہرین و برحمۃ اللہ علیہم الامین و کان من عن ہذا ان اثبات حجرتی فی اصحابہ ہد الشریع اخذہا فی عجابی حاجت کنت فی التفرق اخذناہا و اعدناہا بعد ما کنا بانیہ منہ فللہ الحمد و کان ہذا اول تألیف منی قد تخلت نفسی بہ لدفع الامکار الفاسدہ و الوساوس الشیطانیہ و صبر علی الشائد و البلیات حتی بقدر انشاء اسرار کان مفعولا وقد قال علی امیر المؤمنین سلام اللہ علیہ اصبر قلیلا فنجعل العسر یسیر و کل امرئ وقت و تقییر و اللہم فی خالنا نظر و فوقنا قدرنا اللہ لظہیر و اسرجو من اللہ تعالی ان یوفی فی علی آخری و یصلح امورنا و یجعل عواقبنا خیرا و یمن و انہا و یخففنا من سوء العاقبہ فمن یغفر فہنا یخطا و یرحمہ و ینہا فہم علی بالاعراض عن ہذا الزمان فان اللہ هو الموفق و هو مقیل العثرات فللشرف المفضو

مفیدہ اولی در بعض از محتاجات بدیع است کہ در این کجیہ از انجا  
 ناید کہ بدین است و انجا استعارہ و کتابہ و نوکیر و بعد بدین اقتباس  
 و تعریف جناس و حرف و جناس لایق و نظمین خرد و روح است  
 استعارہ است لفظیکہ معنی مخصوصی دارد کہ سخن را معنی استعارہ  
 کردہ برای مشابهہ انجمنیان و بعد در چیزی مثل اینکه گویند نید است  
 فی الشجاعہ پس استعارہ کردہ اسد از نرد بر این تشبیه نید بجون  
 مغرور در شجاعہ و لابد است در این چہاں چونکہ لهذا الکران  
 تشبیه گویند یک شبہ وان کہ مثال نید است در شبہ وان مثال  
 جوان و مقرر است سہم و شبہ کہ جامع نیر گویند ان کہ مثال استعارہ  
 است چہاں اداء تشبیه از قبیل کاف تشبیه مثل و نظیر انہا بدین گاہ  
 میشود کہ اگر ان تشبیه ہلک ذکر میشود و گاہ بعضی ہلک و بعضی  
 مذکور ہمانند و استعارہ با اعتبار از مختلفہ تقسیم میشود و لیکن  
 در تضاعیف این کجیہ ذکر شد ضبط میگردد کہ معنی استعارہ  
 حاسبا عقلا محقق کردید از استعارہ تحقیقہ گویند مثل اسد  
 شاکل السلاح مفید کہ اسد استعارہ است بر جمل شجاع وان  
 محقق است حاسبا و مثل قولہ تم و اولنا البکر کفر کہ تو استعارہ است  
 بدینان واضح وان اگر سب کہ عقلا محقق میشود وان نوع استعارہ  
 تحقیقہ گویند برای انکہ معنی ان حاسبا عقلا محقق میشود و گاہ

و بدین استعارہ و بعد بدین اقتباس و تعریف جناس و حرف و جناس لایق و نظمین خرد و روح است استعارہ است لفظیکہ معنی مخصوصی دارد کہ سخن را معنی استعارہ کردہ برای مشابهہ انجمنیان و بعد در چیزی مثل اینکه گویند نید است فی الشجاعہ پس استعارہ کردہ اسد از نرد بر این تشبیه نید بجون مغرور در شجاعہ و لابد است در این چہاں چونکہ لهذا الکران تشبیه گویند یک شبہ وان کہ مثال نید است در شبہ وان مثال جوان و مقرر است سہم و شبہ کہ جامع نیر گویند ان کہ مثال استعارہ است چہاں اداء تشبیه از قبیل کاف تشبیه مثل و نظیر انہا بدین گاہ میشود کہ اگر ان تشبیه ہلک ذکر میشود و گاہ بعضی ہلک و بعضی مذکور ہمانند و استعارہ با اعتبار از مختلفہ تقسیم میشود و لیکن در تضاعیف این کجیہ ذکر شد ضبط میگردد کہ معنی استعارہ حاسبا عقلا محقق کردید از استعارہ تحقیقہ گویند مثل اسد شاکل السلاح مفید کہ اسد استعارہ است بر جمل شجاع وان محقق است حاسبا و مثل قولہ تم و اولنا البکر کفر کہ تو استعارہ است بدینان واضح وان اگر سب کہ عقلا محقق میشود وان نوع استعارہ تحقیقہ گویند برای انکہ معنی ان حاسبا عقلا محقق میشود و گاہ

۴

میشود که چیز بر آنچه دیگر در اول وجه تسمیه بنمایند و هیچ بلند  
 ارکان تسمیه ذکر نمیشود سوا مشبه و چیز خاصه مشبه و مشبه  
 اثبات میگردد در اعلام تسمیه مثل قول ابن عرب و اولیای تسمیه  
 اظفار هر که حرکت را در دل خود بسج تسمیه نموده و هیچ یک از  
 ارکان تسمیه را ذکر نکرده مگر مشبه را که حرکت است و با و ثابت بود  
 اثبات تفسیر که از آنجا مستخرج است برای اعلام تسمیه و این را  
 استعاره بکاره گویند و اثبات چنین را از آنجا مستخرج است که مشبه به مشبه  
 استعاره تخیلی نامند و اگر وجه شاعرانه باشد از آنجا مستخرج  
 گویند برای ظهور جامع تخیلی است و اگر جامع خاص باشد و مطلع  
 نگفتن بر آن مگر آن که از طبقه علوم نفع گرداند از آنجا مستخرج  
 اجتماع مشبه و مشبه در یکجا ممکن شود از آنجا مستخرج و الاغناء  
 مثل استعمال لفظ موجود در معدوم که اجتماع موجود و معدوم  
 در یکجا ممکن نیست و اگر مشبه را در اول لایحه نام باشد یکی از قوای  
 دیگری غیر قوای اثبات امر قوای مشبه تخیلی و اثبات غیر  
 افعال از تسمیه گویند پس در قول ابی ذؤبی که گفت تسمیه اظفار  
 ملتبه تخیلی است زیرا که اظفار از جهت خاصه بسج قوای است اثبات  
 اثبات تسمیه است زیرا که غیر قوای است و کتابانیست که ذکر  
 ملزم و اسرار را نام گردید با جوار را در اول ملزم مثل تسمیه اظفار

تسمیه  
 مشبه  
 مشبه  
 مشبه  
 مشبه  
 مشبه  
 مشبه  
 مشبه

که از اول طول مجاز طول قلمت زید باشد بل جوار است که در حقیقه  
 طول مجاز باشد و نوبت است که لفظی اطلاق گردد در اول و در  
 باشد یکی قرین که دلالت لفظ بر آن ظاهر باشد یکی بعید که دلالت  
 خفی باشد و منکلم آمده معنی بعید نماید و این الهام هم گویند  
 و بعد بدانست که چند کلام مفیده بر سیاق واحد ذکر شود چنان  
 در بعضی از خطب حضرت امیر المؤمنین است فعل علم استخفافا از آنجا  
 من ذکر او انشی و قبیح او جلیل و سخی او بخیل و سخی او سعید  
 و افئیس است که در مطلب خود کلام و جمله را از جای دیگر  
 اخذ کرده و ذکر نماید در بابین فصد که این کلام از آنجا است مثل  
 قول انحضرت تعاهدوا الصلوة و حافظوا علیها که اخذ کرده از  
 این حافظوا علی الصلوات بها تطوبوا و تعریض است کلامیکه بر  
 معنی محض و دلالت در اول اطلاق شود بدین نظر که مراد معنی  
 دیگر است و جناس حرفی است که در لفظ با یکدیگر در حرف و  
 واعداد در ثبوت الهام متفق باشند اما در هیئت مختلف باشند با  
 اختلاف در حروف کلمات با سکون کقولی و لغت است مضافه بر مندرین  
 فانظر کیف کان عاقبة المندرجین و جناس لاقوانت که در لفظ  
 با یکدیگر در اعداء حروف و ترتیب و هیئت آنها متفق باشند که  
 نوع مختلف یعنی بعضی از آنها از جنس بعضی دیگر نباشند پس

تسمیه  
 مشبه  
 مشبه  
 مشبه  
 مشبه  
 مشبه  
 مشبه  
 مشبه

پس آن دو حرف مختلف با هر یکی در اول دو کلمه واقع خواهد شد  
 مثل قول انحصار فعا و الکر و استخیر من القز و یاد در سطرانها  
 کقول قفل سادس و باب ساهل و یاد الخ و انما کقول الادم علیلا  
 فی الحدیث و لیس العاقل ان یکن شلخصا الا فی ثلاث من العاش  
 و خطوه فی معانی اول ذی غیر حزم و لظنهم بزورج انت که شکم  
 در لثنا کلام خود و لفظه یخ را و در بارها احد و استماع  
 کقول لغز و جنبک من سبائنا اقبین و مثل قول شاعر در شرح  
 صاحب ابن عبّاس مصلی صاحب الکافی و کذیک بعد کرم بر روی  
 الارض سبغ غمابه فمدناه کلام و اعتم بالعلی کذا خوف  
 البک عند تمامه صفه شایسته متبع کتب شعر و ناظرین در یقین  
 انما پوشیدن نیست که اغلب انما سلیقه باین سخن جاریست که  
 هر گاه خواهند مطلب را بنظم در آورند از این سخن اولیایا طبع  
 مصک می آیند مثلا یکی از آمدن بشارت تکلفن کلها اعانین  
 منتهایند و دیگری از فکر مخوف و ضرر ن پاجین و بعضی از  
 ظلمت شب و یاد در شب مجوس و اند بگریه از جو و جفا محبوب  
 و ناله از گام دنیا و دستان و با و زیدین باد صبا و شکایت  
 استرا که هموار و غمور باشعار خود که طلوع فرماید هند و دید چینه  
 از حسنا بد بعد از قبیل اشعار و کبابه و سنجاق و غیر آنها در

اوقات شایسته  
 مجلس و غیره  
 نظایر اینها

استماع فیضی  
 از شعر اینها

لضعیف اشعارشان بسیار اتفاقا می افتد و گنند اند که شعرا  
 بعضی از آنها در مطلب خصوصاً هفت و فصحی از دیگری بوده است  
 یکی در شد نرم و دیگری در لایش نرم و همچنین چنانکه گویند  
 فردوسی و سوزن زلف نرم فصحی از هم شعر بوده از جمله اشعار او  
 یکی هم اینهاست که در جنگ ستم با اشکبوس گفته است و برای  
 حلاوت و فصاحتان در اینجا نکارش بافت ستون کرد چپ را  
 و هم کرد است فغان از خیمه خیمه چای مجاست بزده بر بر سینه  
 اشکبوس سپهر از فان دست اولد بوس چو بوسید پیکان  
 سرانگشت او گنر کرد از مهر فشان او و هم چنین است  
 در امثال و سعادت در و اعط و حکم و کجی نماید که اندک اشعار  
 است که در طبیعت بعضی مردم مکتوب است و حکایت است که  
 استقامت خراج و حواس و بهر مند از غنچه و وسعت و گشادگی  
 فکر هم حاصل شود و منافع دنیویه بر این فن بسیار است  
 و شرفش فقط شرف دنیویست فکر اینکه بر تعجیب و تحمید خد  
 و تعریف انبیا و اوصیا و فضایل و مضایب آنها مشتمل گردد  
 که در انصوت منافع اخروی آن فائز منافع دنیویه خواهد  
 بود چنانکه در نظم مضایب اطهار ما ثور است لکل بکث  
 بدت فی الجنة و از حضرت رسول گرفته است که بکث فضیلت از

فکر و فصحی  
 از شعر اینها

فضیلت از نظم  
 و کلام هلیت



فضایل علی بن ابیطالب کتاب نماید مادامیکه اثری از آن کتاب  
 هست بلکه برای او استعجاب نمایند چون آنجا که در تصانیف  
 این مجعول نفسیانه که در این کتابها نوشته اند تا آنکه  
 نگردد و معلوم است که کتاب اعم از نظم و نثر است و از این جهت  
 که سبب است شعرا بر وی فرود و بی اغلاف کامیابترن آمدن است  
 که بان فصاحت و بلاغت سخن و همایش در فن عجز در تصور  
 و حکایات عجیب و ترفیع سلاطین سلفان بر آن صرف و ضایع  
 نموده و لیکن حاجی ملا علی قزوینی خیابان در یکی از کتابها خود در  
 چند نفر شعر که یکی از آنها هم فرود و بی سبب است بگویند نقل نموده که  
 مضمونها از تفریح حکایات و نظم قصص ابلاغ نصاب و مواعظ است  
 در ضمن حکایت قریب این مضمون چه بگویند و این سخن قرون بعد  
 است و در نظر انصاف هر که که از این فرجه هفت کرد غرضی  
 که با نام نافع اخروی و مرتب است بکار در نام خود را که صفت  
 روزگار از زبان عقلا محو و در آخر خود را بعرضه حسرت  
 گذاشته است و گفته اند الا بام صحائف عالم فخلدواها بحال  
 و سعاد گوید دولت جاوید با هر که نگویند که غلبت  
 ذکر خیرند کند ناصر از جمله چه ها است که موجب کسر و تحقیر  
 اسم در بنام است و هر که این فن است در صورتیکه مشتمل طالب

عالم باشد چنانکه مردم از سخنان آنها پام نفع عقلا در دنیا و  
 باشند یا با بحر اخروی ناپاگردند از اینجاست که در فضایل و مضا  
 اهل بیت عصمت اشعار بسیار بسیار شده اند خلاصه جمله  
 اشعاریکه مضمون آنها در اهل بیت است یکی از اینها این است که  
 است در روح امام ناین عشر علی الله فخر که که شرح آن شرح و تفسیر  
 و تفسیر و تبصیر من کذب است علی صید که کتب جلیله و اولی  
 هبت نسیم صبا بالصبح محم کانه محم حال الجود الکرم  
 هبت هبت بر فن لصره تصور موفقت که که کفر که که لا اله الا الله  
 در آمدن است این معنی بدست از خواب در آمدن در عجب شدن  
 و باین معنی صمد هبت هبت گویند هبت زین هبت زین که بید  
 شد از خواب بیدار مد با غایت شد در نشاط و باین معنی صمد  
 هبت است گویند هبت البحر هبتا زین که نشاط و خرمی کرد در دنیا  
 هبت زین زین برای زین زین زین زین زین زین زین زین زین زین  
 هبت التیس هبتا زین که زین زین زین زین زین زین زین زین زین زین  
 مضرب و باین معنی صمد هبت هبت است هبت کشف هبت یعنی زین  
 شد در عرض و ب زین زین زین زین زین زین زین زین زین زین زین  
 هبت الريح هبتا و در آخر گفته و يقال الطيب الطيب كالجحيم الجحيم  
 گفته الطيب والحبیب بفتحها و الجحيم الريح التي تهب الغر و صراد

همینا

همینا

در این باب معنی هفتم است و نسیم از نسیم بر وزن ضرب گویند که نسیم  
 آنچه در کعبه البحرین است نسیم اصل معنیش ضعف است و از اینجاست  
 که بنام او کعبه نسیم گویند و نسیم و نسیم نفس نادره گویند و در بعضی  
 شیء را هم گویند چنانکه در حج در حدیث رسوخدا که فرموده بعثت فی  
 نسیم الشاعری فاقها و نسیم خلق و انسانیت مثل سبخان الله  
 با نسیم ای خالق انعموس حضرت امیر مابند و الله خلق البحرین  
 الله ای خلق النفس و الانسان و در حدیث گفته نسیم روح طیب و روح  
 در بیست هفتم معنی است و اضاف نسیم بر صبا اضافه بیانیته است  
 الصبا آنکه در مجمع البحرین و لغت و هم استفاده میگردد اینست که  
 این کلمه بحدیث طویله حال میشود بگو صبا بالضم مع وان معین  
 است و یکی صبا بالکسر مع الفجر ان طلوع و صبلان قلبی است  
 گویند صبی او مال و صبا آن البحر ای صریح من صطالها و ظاهر  
 صبا یون در قول خدا و ندمه انرا بن و بان صبا یونست آنجا که صبا  
 ان الذین آمنوا و الذین هادوا الصابون الخ و صبا یون طایفه بوده اند  
 از کفار در حج نفا کرده که اصل بن نهادن حضرت نوح بود پس صبا یون  
 انرا و از رف نفل کرده صبا یون کمان میکنند که نهادند بن  
 نوحند و قبل از آنها هبت بادتها است در نصف آنها را در بحر گویند

معنی است

معنی است

مهب جنوب است از فاده سر و اینست که ادیان مثل است پیچ بر شط  
 یکی برای کعبه اقامت پیچ یکی صبا یون است که عبادت میکنند مانند کعبه  
 و نماز بگذازند بوقبله و میخوانند بوسه در قیم محوس که عبادت  
 میکنند آنها و او را نسیم مشرکین که عبادت نمایند بتها را چهار  
 چود پیچ نصا موقوین میخوانند بر شیطانت و نماز بر کعبه  
 اسلام و در حدیث از حضرت صادق علیه السلام نقل است که صبا یون از صبا  
 گشتند بر اینست که آنها مهمل نمودند ببطیل اندیا و ریل و شراب گشتند  
 هر چند آنها روحند با طاعت پس انکار نمودند توحید خدا و  
 توفه اندیا و رساله رسایلین و وضایه و صبا لر پس آنها را شریعت و بی  
 کتاب و بی رسولند و مکر است که حال از انهاد جلد هبوا تم نامخ  
 التواخیج بوده باشد و صبا یون و صبا ماکو و مفصو الصغیر ام  
 الصبایان بادی است که با طفل عارض میشود نسیم صبا بالفجر  
 ان گاه فعل استعمال شود بر وزن قعد و گاه اسم بر وزن اعضا و همین  
 است در بیست وان هان باد صغیر است که یکی از بیاخ از بعد است  
 و محل آن مابین مطلع کتفه مشرق است در اعتدال و نامهای دیگر  
 از بیاخ اربعه شمال و در بوز جنوب است اما محل باد شمال پس  
 از جهت است نام مغرب شمس در اعتدال و محل باد بوز از شمال است  
 نام مغرب و محل جنوب از مطلع مشرق است نام مغرب و نام در ابتدا گفته

معنی است

معنی است

معنی است

معنی است

مهب الصبام من مطلع الشمس اصل الی نجد الشمال حیث منبها  
 و بین سهیل و الغر و بفرقت دیکر و مطلعها الب جنوبها  
 کذا فی مجمع البحرین و در اخر گفته شمال بالغر همان باد است که در  
 پس قبله طرف قطب میوزد و در میان عرب بترج المشرق مشهور و جعش  
 شمال است دبور باد غرب که مقابل صبا است چون الی کعبه  
 میاید لذا دبور گویند و گویند که صبا بالغر و للضم و بالفکر نام باد  
 مبارک است که در تبار وی شب و زوایا شرق میاید و جمع الصبا  
 است و نزد بعضی باد است که در وقت صبح از طرف کعبه میاید و  
 رایج بوسفر الحضر بکف و بهیمن باد میاید که وحداوند در کتاب  
 خود شنیدن انجاب بوی بوسفر بوی و لهذا فرمود او مکاتبت بنما بد  
 که گفت ای لاحد ریح بومف لولا ان تمدون و این در هبوط آدم  
 بسوطان ذکر است و اصطلاح کرد تبیین صبا قول بعضی نامدینا  
 که صبا ار همان باد که مسمیها بوز اطلاق بنمایند و در میان محل  
 استعمال صبا بسیار واقع میشود چنانکه خواجه حافظ شهر میگوید  
 صبا بلطف بکوا نزل عنار کسر بکوه و نیابان نواده فار و شیخ  
 حسن بن خلف بطوی اهر در فون بو حواد فیضا عیف خا جزو گویند  
 بغرب روان شد و افش صبار سرد تا میسند پیام محمد و  
 سایر اینها که با مطالع در بیان شعر ظاهر میگردد و ابوی هم صلا

و کج  
 در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین

عزیر انظور داند و گفته هبت نسیم الصبا بالصبح باده بالصبح یعنی  
 است ای صبح چنانکه گویند جلالت بالصبح ای فی الصبح و من درین  
 حرمتی تو باشد یعنی اسد است که در اینجا مکاتبت است مثل من البصره  
 و حی که ظاهر معنی حریم است و حریم الشیخ اطراف و جوانب از کوه و بند مثل  
 حریم البئر یعنی اطراف و جوانب آن در مجمع البحرین فرماید حریم بتر عاد یعنی  
 ذراع است و حریم بید حقوق است و حریم قبا لحریم علی لایق یعنی  
 از جوانب بر جای است و در ایوی بکرم یعنی فرسخ از چهار جانب و در  
 روایت دیگر بیدت یعنی ذراع از طرف پاهای مبارک است و بیدت یعنی ذراع از  
 سر مقدس و حریم حسین که از خودش فرید در روایت حصص صادق  
 چهار میل و چهار میل است فرموده که آن حال است با اولاد و در  
 خود و حریم یعنی آنها را تا آنکه مخالف باشند و در آن برکت است که  
 حریم آن حصص فرین که در اول چهار میل و چهار میل از قبیل میاید  
 در بعضی از کتب معانی آن ذکر است و در آن صدم در این بدین پیشگاه  
 مقدسه امام علی علیه السلام و محط محل فرود آمدن اگر چه اسم مکان  
 است از خط یعنی نزل و رحال جمع رحال یعنی بار است و الحوق ضد  
 البخل که سینه باشد و صفة از این جواد است در هیچ گویند جواد آنکه است  
 که بخواند که بعبای خود الله و در دعاست انشا بحمد الله لا یخجل و کما  
 انکتاب از حدیث نقل میکنند که مردی از امام حسن سؤال نمود

در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین  
 در مجمع البحرین

که خبره مراد خود پس آنحضرت فرمود که سخن تو در دو وجه است اگر مخلوق  
گویند پس خود آنکه است که در آنها باد و اجناس که خدا و اجیب نموده و بخند  
است که از او اجناس بخل نماید و اگر خالو بدین پس او است خود را عطا  
کند و او است خود را عطا نکند زیرا که اگر عطا کند بند را پس عطا کرد  
باو چیزی که نفع او است و اگر منع کند از او پس منع کرده چیزی که نفع  
او نیست و اگر خدا اللوم بر کرم رساندن چیزیست بفرمان  
اسم بقضای است از این و فریضه اکل و مصلح و حقیقی این اسم ذات  
با معنی است که اگر کرم را کرمین است چنانکه خود شرف بر او باد و اگر  
الاکرم الکریم علیهم بالقلوب و جای که کرم خود باد نموده و بهر نماید  
ما غرت بربک الکریم معنی و زید باد صباد صبح خرمسکه بود  
انحرم محل فرود آمدن بارها و عطا و بخشش  
**جائز بروج و زنجان علیکد حراء منکد فیها المرقم**  
روح دو نحو استعمال میشود یکی بفتح راه دیگر باضم آن اما اول پس  
معنیش چنانکه در مجمع البحرین است راحت و سزایند و جوفه ای است  
اما دوم پس معنی رحمت است و هر دو نحو در اینجا مناسب است  
و سماع باضم بخش علیتی و جبرئیل و قرآن هم اطراف میشود  
چنانکه قول خدا بسم و روح منه در کتاب بخش علیتی است  
شد و گفته که نسبتش را برای تشریف بخودش جل جلاله داد و است

نشان داده است

باینکه

و در این دیگر تر از روح الامین مراد جبرئیل است چنانکه در نفس است  
و نویسند که در آنجا جبرئیل برسد که اینی تو چپست حاصل جوش  
اینست که این و هم هر چه خداوند بهر بسا که بدین پیش برساند  
ان خبائث منکم و ابه دیگر و بلقی الروح و روح و در کتاب بوحی و فوق  
بفران نفسی شک و نیز روح ملک دیگر هر گوید که شکی روح القدس  
است قوله انکم یوم یفوق الروح و اللایک کصفا ان بعضه مقین نقل میکند که روح  
ملک است بزرگ از ملک خداوند که هر روز در او در هر پیش هر روز با  
و بافتن در هر روز بان خدا است که گوید که اهل زبان از ایشان در این  
روحشان خارج میشود و اگر با آنها از زمین مسلط باشد هر اینها  
را با یک لبش بلع نمایند و هر وقت که خدا از دنیا بقطعان و مثل  
گوهرها بزرگ از دنیا خارج میشود و موضع و وقتها پیشرفت  
هر را به رهت و هزار بال در درونهاست تمام ملک که طرف می  
ایشند و او بینها می که طرف و فریضه و اگر کنا الیهما و حصار از روح  
در اینجا جبرئیل است و این است که خصوص حرم است در حج گوید که  
جبرئیل صوتی بسیار زیاده است در سید و شب بود که بعضی خاله  
شد و بصیغ نشب وضع حمل نمود و در شحلتی نه ساعت شد و  
یکی نشعلاست روح جان و نفس ناطقه انسانی است که روح انسانی  
معروف است و باقیه مجمع البحرین از حدیث به بیخ قدم منقسم گردید

پسند  
نشان داده است

نشان داده است

روح القدس روح ایمان روح القوة روح الشهوة روح البدن ان  
 طاقانها اینها جامع هر این اسرار و بواسطه روح القدس بنیوت  
 مبعوث شدند و بواسطه روح ایمان عبادت بنمایند و با روح  
 القوة جهاد و طلب معیشت کنند و با روح الشهوة لذت طعام نکاح  
 حلال را میبایند با روح البدن حرکت میکنند و مؤمنین را غیر اینها  
 جامع اسرار بر علیه خدای سبحان سباق که مذکور شد و لیکن کفاس  
 و مشرکین از روح ایمان و روح القدس محرومند در جمیع این فرموده  
 است بعد از ذکر طریقه اینها و اما اصحاب الهیة و ایمانند مؤمنون حقاً  
 فرار داده خلد در ایشان چهار روح روح ایمان روح القوة روح الشهوة  
 روح البدن پس عبد است که اینها بدین اسرار تا بایند بر او حال اولی  
 اما اولی پس چنانکه فرموده و ستمین بر ذلک العبر لیکر لا یعلم  
 من بعد علم شیئاً پس منقوض بشو این جمیع اسرار و چنان نیست که  
 از این خارج شود زیرا که فاعل این اسرار و ناسک او اینها ذل  
 عجزی در نموده و بعضی هست از آنها که منقوض بشو از روح القوة پس قاصد  
 نمیشود چنانچه در سوره طلب معیشت و بعضی از آنها هست که منقوض  
 بشو از روح الشهوة پس اگر حرکت کند با وزینا برین دختران ادمه  
 نمیکند بیوه او و میباید در او روح البدن با آن حرکت میکنند تا  
 آنکه حرکت میباید با و پس این خالص است با و زیرا که خدا فاعل اینست

روح القدس

روح ایمان  
 روح القوة  
 روح الشهوة

روح خیر در حقیقت  
 روح ایمان و روح  
 زنده شکر

بر او و با میباید بر او حال اولی رفوت و شبان و پس میباید خطیئة  
 و فیضی و بنمایند و با روح القوة و بدین طرف ان شرح البدن تا واقع  
 میکنند و با خطیئة همینکه با خطیئة نفس منقوض بشو از ایمان  
 و عودت میکنند تا آنکه توبه نمایند و اما اصحاب الهیة پس اینها جهاد و نصیحتاً  
 است انکار نمودند چیزی که پیشناخند پس سبب نمودند از ایشان روح  
 ایمان را و ما کن توبه اینها شرح القوة و روح الشهوة و روح البدن را بنمایند  
 بچگونگی آن داد فرمود این هم الا که لا تعلم انهم و در این کتاب چند سخن  
 منقولست که از شخص سؤالی کردند که وقتیکه انسان خوابد و در حش  
 بکجا میرود و فرمودید استیکه روح او منعلق است بر روح و روح منعلق  
 است به او تا بیدار شود و انوقت اگر خداوند از آن داد حرکت را بصل  
 برگردد پس چند میکنند روح روح روح روح تا شرح اند و در بیدار  
 ساکن میگردد و اگر از آن نداد هو اجنب میبندد به روح و روح و در حال  
 پس بر میگردد و در حدیث دیگر گوید که لا بد است این نزل رحمت یعنی  
 بانوم ناخارج شود نفس ان همینکه نفس خارج شد بدن استرح  
 بنمایند و روح بر میگردد و در سوره فو لست بر عمل ان بعضی عارفین نقل کرده  
 که فرق مابین خواب و حرکت اینست که در حرکت منقطع بشو منعلق نفس  
 ناطقه و در خواب باطل بشو تصرف ان گویند که پس مراد از روح نفس ناطقه  
 در اینجا تصرف است در بدن و مراد از روح این جسم بخارج لطیف است

و بدین  
 این خبر است  
 حضرت اسرار است  
 و در بعضی سخن است  
 سخن در سراسر طریقه  
 مابین که در اینها بر سبب  
 و است در اینها  
 در صفا با الهیة و در صفا  
 و این سخن ان سخن پس  
 اینها بنمایند و در این سخن  
 سببین قر و روده صفا  
 اینها در روح و روح توبه  
 روح بدین روح بهره  
 روح الهیة روح الهیة  
 با روح الهیة بر سبب  
 با روح ایمان عبادت  
 بنمایند روح الشهوة نیت  
 طعام و در حد را از این  
 زنده شکر روح القوة  
 سبب است بنمایند روح البدن  
 حرکت میکنند و ان اسرار

عناظر اینها  
 روح حیوانی

که لطافت و محالیت اغذیه ناشی میشود و او را داخل عظیم است در نظام بدن  
 و در ضمن معنی و فاکته بدن نفسیه یا مومن استنفا میشود و آنکه  
 جوده و حرکت در بدن و آن حرکت و آن نفسیه با نوب استنفا میشود  
 آن نفس متبره عاقل است و اینست فرق ما بین النفس و انچه در دیگر  
 روایت میکند که اگر واضح مؤمنان در وضو است مثل هیت اجساد  
 در طهشت و نیز روایت است زانی که خداوند شرح را فکرت خود در قالب  
 مثال قرار میدهد پس معنی نند و میباشند و اگر کسی نند آنها بنیاب  
 میباشند و اولها انصوح که در نیا بود در حج گوید ان بعضی افضل  
 که بعضا توهم میشود که قول را بنکه اسر و اسر در قالب مثال میباشد قول  
 بتناسخ است و حال اینکه این توهم ضعیف است زیرا که ناسخ کجا  
 ملبس است است که روح بعد از خراب شدن جسم مجسم دیگر نعلو گرفته  
 در اجسام عنصریه هر دو باشد در این عالم اقول بنعلو روح بمثال  
 قالب عالم برنج کین ناسخ نیست بلکه الملائکه الرحمه انون نسبتا  
 بروح و روح عبارت است از نسیم روح و الف و نون از زبان است  
 اسر میکند که اجسام لطیف اند که اندک و ف چشم آنها در آن  
 میکند سرچکان نبات معرف که بوی خوش دارد و بعضی حجت  
 و این انبست در بیست در حج گوید اصل همچان روحان بود با  
 با ساکنه و او و ففوحه و او قلب با و در و با در بیکد کرد عام کرد

قال الشيخ  
 وقال الشيخ

وقال الشيخ  
 و قال الشيخ

باطل

اصح  
 اصح

بعد تحقیق یافت بدلیل اینکه تصغیرش و کوچک است و از بعضی  
 منقول است که اصلا بر وزن شیطانت بدلیل جمعش که را چنین است  
 بر وزن شیطان و در نجاشی رسول الله حسن بن علیها السلام هستند  
 کید بفتح اول و کسرتانی با سکون آن جگر و قبضه کمان و وسطا سما  
 را گوید و در اینجا در معنی اول است و حشر بفتح اول صفت است  
 از هر معنی که می و حیره ازین ماده جا بگفت در قرب مدینه و حشران  
 صره و اقم صره لکلی است که هر یک نام موضع است در اینجا کالی الحج و ک  
 حدیث شرم رسول الله من تصدق من کینه ما بین الیها لای کف  
 لایمان ان چیت فرمود فلان حشران اما حشر بکسر الاول بکسر کوهی  
 است که مکة شریف فرمائی رسول خدا تا نگو در بعضی کتب لکلی است و کید  
 بفتح اول و ثانی معنی شدن و مشقت است و ما بین کید و کید جناس  
 محرف است که از محسنات بدیع است و ضمیر فها که صفت است بکید  
 بکید جمع است السقم بفتح اول و ثانی جمع سقم و من الیهم صفت است  
 بکید و معنی در و در خراب است و ما بین معنی قول خدا که از خضر ابراهیم  
 حکایت مینماید قَطْرٌ فِي الْجُحْرِ فَقَالَ اِنِّي نَفِيمٌ در حج از خضر با فر صاف  
 علیها السلام فرمود است که فرمودند و الله ابراهیم برین نبود و در حج  
 تلفظ و گفتند که انتخاب بخیر نظر کرده و اسند لال نمود بوقت  
 که عارض او میشد و زمان او زمان بخیر بود و گفتند بادشاه بخیر

حج  
 ح

شده در دهه و دهه  
 هر روز تفرغ از هر روز  
 شکر سره باشد در عوی  
 روزی چون سبک است  
 و معنیها و در حج  
 عبادت و نماز و دعا  
 لا اوزر در حج است

اصح  
 اصح  
 اصح

بجای عهد دعوت کرد پس انجناب و فرایط بلوغ سخن آنگاه فرمود این سخن  
 طالع نبشود مگر در حال بکس من بعضی میباشند و گفته اند که اگر او بش این بود که  
 من بر او نبشودن عبادت شما را بفرماید خدا بر من کدانی جمع البحرین  
 معنی او در نسیم صباح است و در بجزایر بجزایر که در آنجا نبشودن  
 کرد این بود از هر سخن  
**وَأَبْرَدَ الْقَلْبَ مِمَّا كَانَ مَسْخَرَهُ دَوْلَةَ الْفَارِسِيِّينَ مَصْطَرَفًا**  
 این در آنبرد یعنی لباء معنی سرد و سرفا گویند فایز باج یعنی آب سرد و در  
 حج از حدیث اذ انظر لحدکم لایعزب فلیانک انما هی لایعزب فایز فایز فایز فایز  
 فایز فایز یعنی اینان بر وجه سرد میکنند آنچه که در نفس او است از  
 حدیث شهود جماع یعنی او را ساکن سرد نمیداند و بزید العیون معنی  
 است که چند روز است آنرا مستان و بسبب این روزها در بعضی  
 نسخها چند وجه نوشته اند که در برد العیون گفته اند از جمله آنها  
 اینست که عجز از لپران خود التماس نمود که او را بر بی تری و بیخ  
 فرزندانش قبول نمودند بشرط آنکه هفت شب در هوا بایستد بخوبی  
 هم قبول نمود بایستاد و در هر روز از روزها با برد العیون نامیده شد  
 خواب هم گفته میشود در حج گویند لایعزب فایز فایز فایز فایز  
 نوم و ابست و گاه معنی کوالیه اطلاق میشود چنانکه در حج عالت  
 اللهم اجمع بیننا و بین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و بینت برد العیون ای

بسیار

در بعضی نسخها

و خطیب عیش و برد نسیم الباثوب مخطوب آگود الفلبک استعمال این  
 کلمه بر دو وجه است یکی معنی فکد که گویند و دیگری دلالت و  
 دیگری اسم محض و آن معروف است که قلب انسان باشد یعنی دل او که  
 او هر جوارح و مثلاً ارباب است و زید گای انسان موقوف بصحان و هلا  
 او در فساد است و آنست که اعضا ادرا که عالم صغیر است چون آنچه از  
 عالم کبیر یعنی انسان و زمین و ما فیها تشبیه نمایند قلب را با امام تشبیه  
 میکنند و امام را قلب عالم خوانند زیرا که نظام عالم و حیوة دنیوی با  
 وجود مبارک امام است اگر بوجود او صدمه رسد و در زمین است  
 حجت الهی خالی ماند رشته نظام ماسوا هم کسیند و قلب دم چنان  
 در حج است چنانکه گویند است که قلبی است که مکان هم ایمان هست هر فراق  
 موت اگر صاحب این قلب را در حال ایمان درک کند نجات یابد و اگر در  
 حال فراق درک کرد هلاک میشود و در قلب منکوس و آن قلبی است که  
 است سیم قلب مطبوع و آن قلب منافقین است چهارم قلب خشان  
 و آن قلب مؤمن است مانند چراغ اگر خدایا و با و عطا کند سکر دل  
 و اگر او را قتل رساند صبر نمایند و از بعضی اهل نحو نقل میکنند که  
 قلب بر دو معنی اطلاق میشود یکی آن پاره گوشت صنوبری که در جانب  
 پاره سینه واقع است میان نخالی و در میان خون سپاهی است  
 که منشاء روح است این قلب در بهایم و اصوات هم هست در بعضی چیز

در بعضی نسخها

در بعضی نسخها

لطیف ربانی روحانی است که بیان قلب صنوبری لعل و در او این  
 لطیف همان چیزیست که گاهی با قلب گاهی با صرح و گاهی نفس و گاه انسان در  
 گاه نفس نمیکند و باورند و گوید که او است که در عالم و عرف است  
 و او است مخاطب و مطالب و معارف و اکثر عقول در کفایت تعلوان  
 بقلب صنوبری بجز آن فایده و نیز گوید اینست آنچه گوید که نیست بده  
 که در او روحیست که با قلب خود مگر اینکه در و باور در خداوند بی او با طوبی  
 مؤمنان و در حدیث و کتب اخصیه بفرماید اما آنکه خدا بر قلب واجب  
 نموده انسان بر او در معرفت و عفت و رضا و تسلیم است و افراس  
 یعنی افراس نبودن بجز چیزی که از خدا آمده از توحید کتاب و معرفت یعنی طلق  
 تصور و عفت یعنی از عان قلب و رضا و تسلیم یعنی تسلیم بر الاله الا  
 الله و حدیثی است که در آن صحیح الصلی علیه و آله علیه و رسوله و  
 قلب العقب منزلی از خداست و ان گوید است تهر در حدیث و جانیش  
 یک گوید که هست و در کتاب است که قلب انسان پاره کوشی است از  
 جسد خود و عراد در پلست همین است و ماء تمامه مصدق است  
 استخوانیست یعنی گوشت چنانکه در حدیث از حضرت صادق  
 منقولست الماء الذي تغذي الشجر لا يتوضو به فانه يورث البصر و کبر معنی  
 سوزش و مضطرب یعنی سوزنده معنی و سرد نمود قلبی از اینکه  
 گرم نموده بود از آن گویش زمان با سوزش سوزنده انسان

تعلق مع  
 بقلب  
 لعل نفس در صحنه  
 مویب در کفایت  
 لریح الله تعالی  
 در کفایت  
 و افراس  
 یعنی افراس  
 تصور و عفت  
 یعنی از عان  
 قلب و رضا  
 و تسلیم  
 یعنی تسلیم  
 بر الاله الا  
 الله و حدیثی  
 است که در آن  
 صحیح الصلی  
 علیه و آله  
 علیه و رسوله  
 و

فقل هل جزئ من النجد و فاما من و حاد خلد و من النجد  
 جزئ از جاز بنجد معنی کندن و النجد نام موضع است از عربستان  
 تفصیل آن در مجمع البحرین مذکور است و از جوهره نقل کرده که بنجد از بلاد  
 عرب است و آن خلاد و غور است و غور بظاهر را گوید که نام موضع و  
 کوه است است در مکه هر چه در نفع باشد از آن نام بظرف عراق پس از بنجد  
 است در وجه شجر عظیم و حلال از راهها هست و ساحله معنی  
 فضا است الا هم نام معروفی شد است که با حضرت هوش معصوم  
 بود در حج گوید که در برادر بود ندایکند پدید دیگر شد شد بد  
 مرد و ملک برای شد داخل شد و چون شد در کف شمشیر استند گشت  
 من مثل از اینها میگم پس از حدیثی از خواجه عذکر در سیدک  
 نمبر نمود و آن شهر بود بزرگ فضاهاش از طلا و نقره و سونفهاش از  
 زنجبد و باقوت بود و گوناگون درختها و فیهها داشت و در باغ باغ  
 گوید که شد در سویی نبرد برادره خود خنک که در آن زمان بطلب  
 جشید استیلا داشت کسب کرد تا از نعل پیکانی و باقوت رفانی و کنگر  
 ابدل و لیلی شاهور و طبله عنبر شهبان و نافه شمشک مطر و صر و سیم  
 دهدی و بدنه زرش سرچ چندان که در سخن و معدن یافت  
 شود انفاذ حضرت دارد و هکذا الطرف و اکفاف عالم طوعا و کرها  
 محجوب خراب و محفوفه دفاهن در پیکاه خصوصاً بجز خجوه در سوز

تعلق مع  
 بقلب  
 لعل نفس در صحنه  
 مویب در کفایت  
 لریح الله تعالی  
 در کفایت  
 و افراس  
 یعنی افراس  
 تصور و عفت  
 یعنی از عان  
 قلب و رضا  
 و تسلیم  
 یعنی تسلیم  
 بر الاله الا  
 الله و حدیثی  
 است که در آن  
 صحیح الصلی  
 علیه و آله  
 علیه و رسوله  
 و





نموده بدو و اینک چیزی از آن را که نشد که نماید بلکه دلالت نمود بر تشبیه  
 مصمم در نفس بد که انکار و تکلم که خواص عقل است که مشایخ است  
 و اثبات تکلم و قول بنیم صبا که قوی اخضا صا عقل است تحصیل  
 و اثبات انکار که از اولاد آنها است و شیخ و ممکن است که جامع حرکت  
 مطلقه صبر بوده باشد اگر در هفتاد و یک تفصیل این قواعد جوع  
 گردد واضح میشود و اگر چه ایان انبیه از قولان صبا فرض کنیم که  
 آنها نیز از اقسام استعاره موجود است کما لا یخفی معنی بر انکار نمود  
 ان گفته های مراد گفته و شریف نمود مراد بوسیله از ناحیه پاک و طیب

در اینجا چه مفهومی را نام علی السلام است  
**لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ خَصَّ جَنَّتَ خَاصِعَةً لِمَا تُعْبَدُونَ إِلَّا لِلَّهِ**  
**لَمْ يَخْرُجْ التَّنْبِيْهُ مِنْ سُوْرَةِ الْبَقَرَةِ إِلَّا لِأَنَّهَا كَانَتْ**  
**سَرُوْرَةً زَمَانِيَّةً جَمْعِيَّةً لِمَا كَانَتْ فِيهَا مِنْ قَبِيْرٍ وَمَبْنِيَّةً**  
 راضی من باض لینه مراد از وضو قرصرت نه مراد است و قبل از آنجا  
 باغی است از اینها که پشت و احتمال طرح که معنی جعفری مراد باشد اگر چه  
 در بنها صورت ظاهر نیست و این احتمال را در فقره دیگر حدیث نیز دارد  
 که فرماید و ملحق علی عز من رب الجنة و در جمیع المخرجین این احتمال را  
 از بعضی شرح حدیث نقل کرده و خود در آن نیز پسندیده است جتا  
 جمع چند و هشت هشت الخرب است و اینها چنانکه در تفهیم البراعده

باید دانست

نوشته بدین تفصیل است جنة التعمیر جنة الفردوس جنة الخلد جنة المأوی  
 جنة عدن طر التلیم طر الفلح و جنة عنها السموات والأرض و بعضی  
 ازین را جنة الوسیط گویند و برای آنها نیز هشتاد و یک ذکر نموده نام باقی  
 تو بر باد و می گویند ستم صلوة چهارم از هر شیخ ششم و ع هفتم جهاد  
 هشتم صبر و اخرون امیر نقل میکنند که بدین ترتیب برای هشت هفتاد  
 باب است از یک صد نفوس و بیخیزان داخل میشوند و از یکی شهیدان الحاد  
 و از باب بیخ داخل میشوند شعبان ما و حجتان فایز ثابت سپاسم در  
 صراط و دعای سبکم و میگویند بر و در کمال سال که شعبان و حجتان و نصا  
 و اولیا کرام و هر که دوست داشته مراد در بنای این از طینان عشرت نام  
 میخواند عای تو سبأ شد و شفیع کرد بدین در حق شعبان و شفیع  
 میکند هر مردی از شعبان و آنکه دوست داشته مراد و ضرب نموده  
 بمن و ضرب نموده با آنکه ضرب نموده با من قول او و لا فاعل در هفتاد و یک  
 از همسایگان و اقرباء خود و از یکجا با سایر مسلمین داخل میشوند از  
 آنانکه بشهدن لا اله الا الله و نشود در حال او و شفیع الله از بعضی و اهل  
 بیت و اعتقاد امامیه است که پشت و جهنم فعلا خلقتند اند و انکار  
 ان موجب کفر است در هیچ اثری صلح نقل میکنند که مراد از حجتان  
 برسد هم خبریده مراد هشتاد و یک از اینها خلقتند اند فرمود بلی و  
 بدانست که پیغمبر در حجاج بهشت داخل شد و انشا بدین گفته جماعی

تفصیل از این است

تفصیل از این است

میگویند آنها از سر نه شدند و خلقتش اند و فرود آمدن آنها از جانب و ما  
 از آنها نیستیم هر که تکلم نماید خلف پشت و جبهه را بجهت تکلم نموده  
 پیچید و گردن به فرود و در لایه ما پشت و در جبهه خلد است  
 خاصه از خضوع یعنی ذلت و شکسته نفسی چنانکه در حدیث  
 و صفیة است و خضع کل جبار لفضلک یعنی ذلیل و متقاد شد و  
 هادیه اصول است و من الذم بیان است بیا و لیس جمع ذم  
 و کذا و کذا جواب گوید در بدین باب فکر در کماله گوید بگویند  
 کاف در شوار و در اندک خبر نیک علیه گوید و آنچه بدشوار است  
 اید و باین معنی است در قرآن و آنکه خبت لا یخرج الا ذلک گویند  
 معاویه بن ابی سفیان که گوید و اندک شرف بود فرقی با امام حسن  
 صاحب حدیث و آنحضرت را شرف بر وی کفر بود گفت با حسن مثال شرف  
 من و شرف تو در قرآن کجا است آنحضرت این امر را خواند و ابلک  
 الطیب یخرج نباته باذن ربّه و الا یخرج الا ذلک یعنی شرف باک  
 خارج میشود نبات ان باذن پرورش کاش و آنکه خبت شد خارج میشود  
 مگر اندک بابت و ای علی الظاهر صریح است یعنی پر شدن و مراد است  
**حوض** بقرینه مصرع اول بدست با حوض کوشش است و هر اینها ظن  
 جلالت و عظمت شان آنحضرت است که عزت و کرامت است او است که  
 اگر نبود باغ بهشتها خاضع و ذلیل با آنکه میگردد بدان ناحیه جلال

و کذا و کذا  
 لیس الذم  
 جمع ذم  
 کاف در شوار  
 اید و باین  
 معاویه بن ابی  
 صاحب حدیث  
 من و شرف تو  
 الطیب یخرج  
 کاش و آنکه  
 مگر اندک  
 بقرینه مصرع  
 جلالت و عظمت  
 اگر نبود باغ

از آنها هر که خارج نمود در ان نبات مگر اندک باد شرف و نمیشد حوض  
 گوشه مگر بگردید این خون  
**هَذَا الرَّحْمٰنُ خَصِمٌ لِّهَا مِنْ قَبْلِ خَلْقِ اللّٰوِحِ وَ الْقَلَمِ**  
 لمن یفخ اللّٰم و لایم بزی تو طوطی است و این سخن از کتب تفسیر آمده است  
 تفسیر زین العابدین و محمد بن شرف بسا در صحیح از قول امام نقل  
 کرده اما سخن نبوه اشتم با مجاد یعنی اشرف کرام فاعلش واحد باشد چنانکه  
 در حدیث است و **لَوْحٌ** لوح مخطوط است گویند یعنی محفوظ است از باد و  
 نقصان و تغییر مذبل و ان از تیره بهیضا است طویش مابین آسمان زمین  
 و عرضش مابین مشرق و مغرب کذا فی الحج جیش الواح است قول الله و کتبنا  
 فی الواح یعنی نوشتیم برای موسی در لوحها و گفته اند که لوح صحیفه  
 عرضش گویند از سخن با انجوب و الواح حضرت موسی در حدیث بان بعد  
 با باقوت احمر بود و گفته اند انجوب بود و از آسمان نازل شد بود و  
 آنها نور بود و غیر ان نوشته شده بود و در حدیث است که الواح حضرت موسی  
 از سر در حاضر بود زمانیکه حضرت موسی غضب الود شد الواح از دستش  
 بلند شد بعضی از آنها شکست و بعضی باقی و بعضی رقع گریه چون  
 غضب موسی اگر کشید پوشش این نون گفت در نزد تو است بدان آنچه  
 در الواح بود گفت بلی و در حدیث است ایضا مانی مؤال نمود از صحفه  
 بن و فرود با ابا الفضل ان صحفه همانست که موسی غضب الود شد

لام تا کذا است  
 لیس الذم  
 جمع ذم  
 کاف در شوار  
 اید و باین  
 معاویه بن ابی  
 صاحب حدیث  
 من و شرف تو  
 الطیب یخرج  
 کاش و آنکه  
 مگر اندک  
 بقرینه مصرع  
 جلالت و عظمت  
 اگر نبود باغ

الواحد بعد خلق آدم في يومين من الارض من غير ان يكون له خلق غيره  
 مبعوث كمنصور ان ابيهم بلطون وان دنا من است القلم شيخ صدوق  
 عليه السلام فرموده اعقاد اده لوح وقلم ايسد كه انهار و ملكند و در  
 صا فرقه نهي سوخت است ان خايفي از نهبان اخذ ادف على كذا واجب  
 ميكند كه كنم با اين رسول الله صبا فرماين ادر لوح وقلم و مداد و اعلام كن  
 بمن آنچه خدا نورا تعلم فرموده فرود با ابا سعيد كه بنام ايسد كه نورا هل  
 جوازه ايرين جوازه من ادم كرس ملكي است كه هر زمانه تعلم وان ملك  
 است وقلم هر زمانه بلوح وان ملك است ولوح هر زمانه باسرا قبل و اسرا قبل  
 بيكاه قبل و بيكاه قبل بجز قبل و جز قبل هر زمانه با ابا و ريل سلام عليهم  
 و نيز انحضرت مبنويست بد ريت كه خدا خلق كرد قلم انتر خود رجعت  
 كه انرا خدا كونيست پير گفت بنو محمد كه ايشد كه گريش و پير جامه شد طرفان  
 سفيد تر بود از ريف و شير نيز بود ان شهيد بعد خطاب انو بقره كه نبويست  
 عرض كرد پير و رج كا ارجه نويم فرمود انچه شك و انچه شك است ان ايشد  
 قباست پس نوشت قلم در رجب كه سفيد تر بود از نوره و صا فرموده ان  
 باهون بعد پيچيد و در ركن عرش قرار داد بعد مهر زرد دهان قلم پس  
 نطق نكرد و نميكند بل پس ايسد كتاب مكنون كه تا هي نفع ان است ابا  
 شما عرب نبود هاب بل نطق ميكند معوي كذا اصل و يكه مكنو بد ان شما جاش  
 كه نفع كن ايتكار اول ابا نفع نميكند ان كتاب بكر اصلي و انست قولن

و نيز انحضرت

و نيز انحضرت

انكنا سنسبح لكتم تعلمون انهم اين بيت شعر ايسد كه خداوند است كه مجد  
 و شرافت انام اهل بيت عصمت زده پيشان انكه خلق انام لوح و قلم  
 معني اين رجه و بوي با ايسد ان شرف ان شرافت است كه حضور شده  
 بر ذرفي خور و بوي گاشيدان خلق قلم  
**كَيْفَ الْفُلْهُادِ الْمَهْدِي حَسَنٌ كَمُورِ الْوَسْمِ وَالْمَرْجِ الْبَحْمِ**  
 كهف پناهگاه و غاري كه در سر كوه واقع شود و ايسد در قول خدا  
 احسبت ان احصا ابا كهف و انرا قلم كا انرا من اننا نحبنا و احصا ابا كهف ش  
 ن فرمودند كه انچه قباوس نام پادشاهي كه مدعي الوهيت بود انكه در غار  
 كه هي در زمين تخمچون پنهان شدند و نامها انها با يكشنه بعضي حيت ان  
 تاملين امكنه ايشد انرا بوس در بوس و شاد بوس كه هي ان  
 ارکان دولت در قباوس بودند و با ايشد در قباوس بلان افسوس در طرف  
 تخمچون بود و در ان شهر قصر داشت طولا و عرضا ايشد و چها هزار سينون  
 از طلا و هزار هند بل از جوهر تر ايشد داشت كبر و عن عطر و شن باشد  
 و نحي انرا جوهر الون در طرف راست و هشاد كره از طلا و نر در سين  
 در طرف چپ و هشاد كره از باهون مسخ و نقره و نچاه غلام و چيد ان ايشد  
 و پادشاه از دكان با ناهجا و كه ايشد انرا نثر نقره از عظام  
 بودند در دست چاخي مملو از شك سايند و دست ديكر به چاخي از  
 نقره مملو از كلاب و در دست ديكر به مرغی سفيد بود كه خود را به پنهان

بدر ذرفي خور

بدر ذرفي خور

بدر ذرفي خور

مشک و کلابرد و بر باد شاه بافتند چون دهن او را در روی الوهیه  
 شاه را نوری اسلام گرفت و در چینه در راه با شایع طوری نام فریاد شد  
 و باسک او که فطری نام داشت اندر آن خاک و صید نام داشت پنهان  
 شدند در قران مشهور بخبر از حدیث علی که در کوفه کوف نقل کرد که کجا  
 کف پیش از هجرت شدن حضرت علی در زمانیکه در فانون بر باد شاه بود  
 در حریرین بر روی بار سیدان بجای رفتند و بعد از آن بعثت و ایمان  
 را فون آنحضرت میدادند و در حدیثی که در کتاب الفایده ماثران صحیح  
 که نوزدها است و مصباح که در آن است و در شرح خلیفه ماثوره و عرب  
 جمع عرب است و طایفه عرب و زبان عرب معروف است و واضح از زبان  
 بعبیده جماعتی است که در پیج الله است و در هجرت ادم بعربان فحطان  
 ابن نوح را گوید که اول گو است که زبان عرب نظریه نموده و این شعرا را  
 سرود است اما ابن فحطان که امام الاصل ما قوم مبرک و ابراهیم الاول  
 انا البدوی و اللسان التمهیل المنطق الایمان غیر شکل و گوید که عرب  
 ابن فحطان بهمن است با فون و بنا بر این دلیل اویند و عجم که گوید  
 که در زبان او کنی باشد و گاهی عجم عرب اراده میشود هر که از این  
 حدیث نمونند اللهم ربی اعمونک من شرفه العرب و الیهم چنانکه در صحیح  
 معنی پناهگاه بر هر کس هدایت کنند و هبل که بوجود آمد است  
 حسن عکرمه و اول ماثوره و پیشوای عرب و عرب عجم

فکر

وضع

این  
فحطان  
باشد

خَلْقَهُ لِلدِّينِ وَكُلِّ الْعَالَمِينَ عَلَوُ وَفَوَاقِ كُلِّ مَنَةٍ فِي حَسْمِ  
 خلیفه خائشین و مدبر امور اطراف غیر خلیفه الله بخوبی با یاب و مدبر  
 امور اطراف خدا و خلافت آنحضرت عفا و ففلا ثابت شد با عفا  
 پس بجهان عفا و محتاج است اول بعضی از علمای اعدای اباب نبوت گفتند  
 از اول لطف الهی که از اول مطلوب است اعلام و فهم اطرف نفع و ضرر خلق  
 است و این نمیشود مگر از اول مولا که یکی از آنها را بالذات عالمین است یعنی  
 هر یکی از افراد بشر عالم و غیر خیر شر و حیرت قبح و صلاح و فساد حال  
 خودشان در امور بوده باشند و در وقت آنکه خود با شریعت بعد ایجاد  
 بیواسطه آنها از علم فریاد استیم آنکه بیواسطه دیگر همه آنها را ندانند چون  
 در وجه اول بالضرر منقح است پس نهاند مگر ثلث معجزه در وقت  
 اینکه برود که ایشان را در طبیع افزاید است و لابد ندانند اجتماع بر ای  
 آنکه در همه اسباب معیشت بیکدیگر محتاجند و اطرف دیگر طبیعت  
 بشر بر وجهی غضب مجبول است بنوعیکه هر که طالب مشتهای نفس  
 خود شد دیگر را از خود منع خواهد کرد پس اگر در میان آنها اختلاف  
 فانون نفرینند که مانع از عدل یکدیگر باشد ظلم بر خدا لازم میآید و  
 نعالی عن ذلك علو که بر او تعلیم این فانون نمیشود بر زمین مگر یکی از آن  
 ثلاثه که گفته شد استیم اینکه در باب عصمت گفته اند که معلم جوانان  
 و احکام الهی باید معصوم باشد زیرا که مضمون است که کسی از طرف خدا

این  
فحطان  
باشد

آمد و خلوت از ظلم و اکل مال غیر تعدد برد بگوان و کذب و بختان و غیر  
 انها از فعال قبیحی نمی آید و خود شرح تکب آنها باشد و علاوه که مکتوب  
 هیچ کس از آن نمی بیند باها اعتدای نمیدارد و در این قوت عرض از سوال  
 رسالت ممتد چهارم اینست که برای اینکه هر که طالب این مقام و  
 مرتبه نباشد و خلوت در خصوص انها استنباه نکنند با آنها مجازات و عقوبت  
 عادلانی باید عطا نماید که صرف بشر را بیان امثال آنها عاجز شده و  
 بدانند که آنها از جانب خداست و انجرات در دست انهاد بیل بجهت انجا  
 باشد پس این چهار مقدمه ثابت میشود نبوت انبیا که از ایشان خانم  
 الانبیا صلعم و خلافت اوصیا که از این ایشان انحضرت عی است زیرا که  
 عصمت و معجزات هر یکی از آنها در زمان خود با برتری و جلوه گردیدند  
 هر که ایمان و تقیاط آورده از روی بصیرت او رسد و هر که متکثر شد از  
 روی عناد شد اما تفلا پس همانکه نبوت حضرت پیغمبر عصمت  
 انجذاب معلوم شد و ثابت گردید که پیغمبر کذب نبگویند لامتناه نام  
 خدا پس خلافت انحضرت از طرف خدا و رسول ثابت میشود بواسطه  
 اخباریکه در تعیین ائمه از سوی خدا نقل گردید و اخباری که در انبیای  
 بسیار است از شاهرا آنها خبر جای است که عرض کرد بار رسول الله خدا  
 و رسول را شناختم اولوالاخری نمیشناسم حضرت و خود آنها خلفای  
 من ائمه مسلمانند و اولن ایشان علی ابن ابیطالب بعد از من حسن

اینکه در این کتاب  
 و در این کتاب  
 و در این کتاب

ابن علی بعد از آن حکم بن علی ناخر انحضرت بشرد و بالانرا هم در اول  
 با امامت انحضرت و اباء طاهر بنش ابان قریب است از قبیل ابراهیم  
 ابراهیم اولوالاخری و مباهل و غیر انها که علم آنکه نموده اند چون ابن محم  
 محل تفضیل انها نبود لکن بوجه شاک نوشت هر که طالب تفضیل باشد  
 بکتاب مطائنه رجوع نماید عوالم اصناف خلوت و حشم و معنی چنانست  
 معنی جانشین و مدبر امور است و از طرف خدا در تمام عالم از اولاد  
 پادشاه و همه انها از انحضرت در مقام جاهتند  
**وَكَلَّمَ اللَّهُ لَوْ كَانَ الْبَحَّارُ مِدْفَعًا لِقَتِّ وَهَوْلِهِمْ**  
 کلمه ما خود کلمه بمعنی جرجت بعد ها استعمال شد زیرا که این کلمه  
 میشود و در غیر این معانی هم استعمال میشود چنانکه در قرآن بعضا انحضرت  
 علی تعبیر میشود مثل قول الله بکل کلمه یعنی حضرت علی و در کتب قدسین  
 جمله انجذاب کلمه گویند که بیدر بوجود آمد و گفته شد برای اینست که  
 در قول کن بوجود آمد و در بسیار وضع از ائمه هدی با کلمه تعبیر میشود  
 چنانکه در صفات زینب است و اشهد ان الامم من ولدن کلمه القوی  
 و اعلام الهدی و در کتاب گفته و جعلها اکل ثانی یعنی عقیه بعوان  
 که خدا صلوات حضرت حسین فرار داد و هیچکس از سرمد که بگوید چرا در  
 صلوات حسین فرار نداد زیرا که خدا در افعال خود حکیم است و در هیچ چیز  
 مسئول نیست و نیز گفته قول الله و کلمه الثامه الاحمال در کلام اعظم

اینکه در این کتاب  
 و در این کتاب

اینکه در این کتاب  
 و در این کتاب

مراد شود با امامان باقران بال محمد و کاهی معنی عن اعداست چنانکه قول است  
 لا تدبیر لکلمات الله و معنی خلف نیست بوجه خدا پس بلا خط این  
 معنی هم از امام نماند معنی با کلمه الله تعالی چون کرد که خداوند بظهور وجودش  
 و عن داده و این بیت اقتباس است از قول خدا و فطرتهم حقیقت  
 که کان البحر ملأ بالکلمات ربی لفتحه البحر قبل ان یفقد کلمات ربی و اقتباس  
 از بند بعبادت صحیحی و کلمه خداست اگر باشد که برای انتخاب است  
 فضیلت هر بنده تمام باشد در خال که ان تمام بنشیند هرگز و لا یخفی لوطی  
 با جرات که لغت است احتمال در کلمه جمله ساقیه باشد و احتمال دارد  
 که در محل صفت باشد بکلمه الله در اینصورت در محل اعراب تابع اعراب  
 کلمه است حاصلش اینست که اگر در جاهای برای نوشتن فضایل انتخاب کرد  
 بودی هر بنده امام باشد و فضایل انتخاب تمام نمیشد و اخبار در  
 این مضمون در خصوص اهل بیت بسیار است لاسیما در مع حضرت  
 امیر و مجلسی علی کرمه از آنها اخذ کرده و در تعریف انتخاب مینویسد  
 کتاب فضل تراب بحر کافی نیست که در کتب کتب و صفحی بشماره  
 گویند حق در عجز و بجا شکر که هم اینست و در  
 نور سائر الالباب الخفها من عالم الریح ذال الحشم  
 نور و شانی و کاهی در معانی دیگر استعمال میشود فوالله نوالی القوان  
 و الارض من نور کشفه فیها صباح الصباح فی جاجه الخاجه

نور سائر الالباب الخفها من عالم الریح ذال الحشم  
 نور و شانی و کاهی در معانی دیگر استعمال میشود فوالله نوالی القوان  
 و الارض من نور کشفه فیها صباح الصباح فی جاجه الخاجه

کانتها کوب در لوفد من تجره مبارک زین لاشرفه ولا عسیر بکاد  
 زینها بصری و کول و کسسه فار و کول علی نور هب الله لنوره من کتاب در مع  
 نور در این اب معنی مدبر و نور کشفه و در معنی نقل کرده که در این نور  
 و شکوه غیر است و صباح قلب انتخاب و جاجه بند او که تشبه  
 کرده بکوه که در مع بعد گفته که در شش میشود و صباح از شجره مبارک یعنی  
 ابراهیم یا شجره وحی لاشرفه و لا عسیر یعنی بنوعی نصرت است و نه پیوسته  
 زیرا که نصرت لطف مغرب و پیوسته بوی شرف غایت سگانه و در این  
 حضرت باقر نقل نموده که شکوه فیها صباح ان نور علم است در سینه  
 پیغمبر و جاجه سینه علی است که پیغمبر با و تعلیم نموده بکاد در اینها بصری  
 و لولم تستلر برفیق است که عالم انزال محفل تکلم نماید بعلم پیش از  
 آنکه سوال کرده شود نور علی نور امام بعد امام الله و از هر چه آمده با  
 نور تعبیر نماید چنانکه در کتاب انرا مختصر در قول خدا فاستوبوا لله  
 و رسوله و النور الذی ازلنا نقل کرده که نور و الله امر است و انما است  
 انک انک سر و شن میشوند در قلب مؤمنین و سینه نمایند خدا نور  
 ایشان را انرا نکس که خواهد پس بره میشود قلب آنها مستجاب معنی و شانی  
 و رفعت و نبالت دولتی و در بیت مراد اول است برف با تمیز  
 کردن و برف امان معترف است در مع گوید ان نازبان ملکیت  
 کبر را صوف مینماید و گفته شده که ان نالوا البیت و البصا ح

نور سائر الالباب الخفها من عالم الریح ذال الحشم  
 نور و شانی و کاهی در معانی دیگر استعمال میشود فوالله نوالی القوان  
 و الارض من نور کشفه فیها صباح الصباح فی جاجه الخاجه

بصر یعنی چشم در محطف از خطف بمعنی بودن است و صفة مبالغة خطفا  
 است یعنی انحاء اما خطاف بضم الخاء پیران جمع است از خطاف و مرغی  
 است معروف که در خانهها مسکن میباشد در سج از جنوة الخوف نقل میباشد  
 چون حضرت آدم بر زمین آمد بقی نداشت پس امر عها امه بانحنا انیس  
 شد انداختند که از مرغها از پر بار بید امه بانی دم در خانهها انداختن  
 میکردند و بحکم بقی بقی قبول جهت کنند و جسم است که انعام  
 ثلثه طشت باشد یعنی طول و عرض و عمق معنی نوزب که در  
 برق او چشمهای فرخانی بر سر بابد پس چو بیاید در حال جنبان  
 و این نوع افتاب است که در میان زمین و آسمان است  
**لَمْ يَجْعَلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَالْقُلُوبَ إِلَّا فِرْقَانًا وَالْقُلُوبَ وَالْقُلُوبَ**  
 شمس افتاب که از بره کنین سنا رنگین و یکی از سبعة سماء است در سج  
 از حضرت ابرو ثابت میکند که مساحت شمس شصت فرسخ است که  
 شصت فرسخ و مساحت قمر چهل فرسخ در چهل فرسخ بطن ایشان  
 باهل آسمان و پستان ایشان باهل زمین است و نیز سواست و دره که  
 افق است سصد و شصت و هشتاد که هر روز در یکی از آنها طلوع و هر  
 یک از آن بر چهار صرة است مثل صرة عرب و مجلسی میفرماید شاید  
 سار از سج در جات آن باشد کاتب البحر و گوید معلوم است  
 که بروج دوازده است و هر یکی از آنها سود چهل است چون بروج

نورانی  
 سید  
 شمس  
 و قمر

در جات ضرب نمائی فرماش افای محطف معنی باشد و در اول است که  
 سر و فرمایست نورانها بعرض و عرض آنها باشد عود میکند و گفته  
 که شمس از بدین جهت شمس گفتند که در کوب که کوبه در فوق است  
 و در کوب که زیر آن پس از نیمه و وسطه است در پنجمه و در سج و آخر  
 گفته پنجمه که کوب که کوبد که اب بروی آن نتواند بالا رود و معنی لغوی  
 شمس که جمع است کما فی البحر و الاخری مؤنث و در سج گفته که وسط پنجمه  
 شمس شمس گویند و هم چنین مصرع اول لم يجعل السموات و الارض  
 الا قلوب مؤنث است در اینجا که گفته که اصحاب هبنا اتفاق نمودند  
 که ثواب هکی در آسمان هتم است اما سائر آن پس مشهور است  
 که قمر در آسمان اول است و عطارد در دوم و زهره در سیم و مریخ  
 در چهارم و صبح در پنجم و شمس در ششم و زحل در هفتم است و فوق  
 آن فلک ثواب است که بدان اهل شرح گفته گویند و فوق آن فلک  
 اطلس است که کوبند در شرح عرش گویند و از بعض علما نقل  
 کرده که ثواب در آسمان دنیا است و خودش نیز از اختیار نموده و آنرا  
 چند دلیل آورده مثل اینها **ثَبَاتُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِرَبِّهِ الْكَوْكَبِ وَالْأَبْرَ  
 وَرَبِّ السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحِهَا وَرَبِّ السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِالْأَبْرَ** اول در  
 در بروج صافات در دوم بروج و سیم بروج و سیم در فلک و از روایت ثور  
 که بزید ابن سلام از رسول خدا سوال نمود که چرا شمس و قمر در نوسا

نورانی  
 سید  
 شمس  
 و قمر

نورانی  
 سید  
 شمس  
 و قمر

نورانی  
 سید  
 شمس  
 و قمر



صاویب نیستند و فرمودند تا اینکه خدا خلق نمودش و قرطاط اعز نمودند  
 و چیزی معصیت نکردند پس امر نمود خدای تعالی بر آنکه کجی نماید و  
 قرطاط بر جبرئیل کجی نمود و ضوئه انرا انباهی که در کعبه فرستاد از جبرئیل  
 است اگر کجی نمیشد ضوئه قمر و نورش مثل نور افراجه میماند تا از نور  
 تفتیض نیافت و ضوئه منبسط است که چقدر روزی بگذرد و خلوق عد  
 سنین را نمیدانند عرض کرد لیل را چهل لیل گفتند فرمودند هر یک  
 مؤلفه میگردد در آن از زمان و در هاشم کتاب منعرض شد که  
 ظهور جبرئیل است که لیل معنی مؤلفه است و نیز ضافی نقل نموده  
 از حضرت صادق کفران نیک در جبهه فرخ خط لا اله الا الله محمد رسول  
 الله علی اهل البیت است و گفته اند که این دو خبر بنیاد نیستند بلکه  
 ممکن است از جبرئیل بشکل آن خطوط باشد و از محمد بن مسلم  
 روایت میکنند که پرسیدم از حضرت ابی جعفر که فدایت کردم چهل  
 سال است نفس از قلم نماند است فرمود بدو است که خدا خلق نمود  
 اقیاب از نور آتش و صفوات یک طبق انسان و یک طبق از این حیث  
 تا اینکه هفت طبق تمام شد بر اولیای پویانند از آتش از اینست  
 که طریقت اولیای فرشته گردید عرض کرد فدایت کردم هر چه گوی  
 فرمود بدها است که الله تعالی ذکره خلق کرد قرطاط ضوئه نور آتش  
 و صفوات طبعی از این و طبعی از آن حق تا اینکه هفت طبق تمام

از کجی  
نور آتش

نور آتش  
نور آتش

نور آتش  
نور آتش

صفحه  
بسم رب العالمین

در این کتاب  
در این کتاب  
در این کتاب

شد پویانند بر اولیای آتش از اینست که قرطاط اقیاب سرگردید و  
 از افای کجی با صاحب کجی نقل کرده که شاید مراد از آتش و اب معنی  
 حقیقی همان باشد و شاید مراد جوهر لطیف باشد که در کعبه است مثلاً اب  
 آتش بوده باشد و در کتاب در کعبه اقیاب روایتی نوشته و حاصلش  
 اینست که حضرت رسول فرمود از روح الامین سؤال کرد از اول آتش  
 عرض کرد لا اعم حضرت فرمود چهل لیل گفتی عرض کرد آن گفتن لا  
 تا اعم اقیاب با اصداء السراف و در هر سعه حرکت فرمود که اقیاب  
 بر وجه همانند در صد و شصت پنجاه سینه میماند و قدر در بیست  
 هشت روز و از حدک الدین علی بن الحنفیه نقل نموده که ثواب در بی  
 هزار سال بگذرد تمام میماند و بقول در بی شش هزار سال اقا  
 سئالت پس حال یک دور در بی سال تمام میماند و مشربی  
 در دو هزاره سال و در بی کمال و در ماه و نیم و هر یکی از نفس نوره  
 و عطا کرد فریب یکسال و هر فریب بیست هشت هزار بگذرد تمام میماند  
 این بدست منصفان است بر اینکه عزت و شرف اقیاب از اقران بقضی است  
 و ولایت بخاندان و از اخبار بدست میماند که در شرافت هر چه  
 اعتقاد بولایت اهل بیت از جملات و بیانات و سایر خلوق چنانکه  
 مجلی در جلد بیستم خبایات الملوک با اسناد حضرت امیر در تفسیر این  
 انا عرضنا الامانة على السموات والارض فابتن ان يحملنها واشفقن بها

نور آتش  
نور آتش

نور آتش  
نور آتش

وَحَلَمَ الْإِنْسَانَ لَأَنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا رَوَيْتُ مِنْهَا مَا دَعَا فِيهِ مَوَدَّ عَرْضِ  
كَرِيمٌ عَرَبٌ أَمَامَتْ سِرَابًا مِمَّا نَهَى هَفَاكَانَهُ بِأَثْوَابٍ وَعُقَابِ  
كَهْنِدٍ بِرُوحِ كَارِثَاثٍ وَعَقَابِ جَمَلٍ مَكْبُومٍ وَلَيْكِبٍ بِدُونِ ثَوَابِ وَعُقَابِ  
حَلَمٌ مَكْبُومٌ وَعَرَضٌ كَرَامَةٌ وَوَلَايَةٌ سِرَابٍ عَرَّانٍ بِرَأْسِ أَوَّلِ عَرَجٍ كَمَا  
بَانَ إِهْمَانٌ أَوْ رِدْيَانُهَايَ سَعِيدٍ وَفَرَّهٌ بِوَدِّهِ عَرَجٌ كَمَا نَكَرَ عَرَجُ دِيوَانِ  
وَعَقَابٌ بِوَدَّ مَقْبُومٍ مَهْنُومٍ كَمَا ظَاهِرٌ كَرِيمٌ دَرَدَرِيٌّ بَعْضٌ كَرِيمٌ سِرَابِ عَرَّانِ  
بَاوَدٍ نَدَا مَعْنَى بَابِ نَهَانٍ كَرِيمٌ دَرَدَرِيٌّ دَرَدَرِيٌّ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ  
وَبَدْرِيٌّ كَرِيمٌ عَرَضٌ كَرَامَةٌ سِرَابٍ بِرَأْسِ نَهَانٍ هَرَبِيَّةٌ كَمَا إِهْمَانٌ أَوْ رِدْيَانِ  
بُولَابٍ مِنْ أَرَاطِيبٍ بِكَرِيمٍ كَرِيمٌ وَبِهَوَاؤِ شَرِيحٍ وَكُوَالٍ  
وَابْتِزَافٍ وَشَرِيحٍ كَرِيمٌ وَهَرَبِيَّةٌ كَمَا نَكَرَ لَابِثٍ وَاقَامَةُ عَرَجِ  
أَنَارِ شَرِيحٍ كَرِيمٌ وَبِهَوَاؤِ شَرِيحٍ وَبِهَوَاؤِ شَرِيحٍ وَبِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
وَبِهَوَاؤِ شَرِيحٍ كَرِيمٌ بَعْدَ إِزَانِ فَرَّهٌ وَحَلَمَ الْإِنْسَانَ بَعْضٌ بِأَجْمَلِ آيَاتِهِ  
حَلَمٌ كَرِيمٌ وَاقَامَةُ وَوَلَايَةٌ مَهْنُومٍ بِأَجْمَلِ آيَاتِهِ وَهَسَانِ ثَوَابِ وَعُقَابِ  
وَبَدْرِيٌّ كَرِيمٌ بِأَرَاطِيبٍ حُودِثٍ وَبِهَوَاؤِ شَرِيحٍ وَبِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
بِرُوحِ دَكَرٍ حُودِثٍ بَعْضٌ هَرَكٌ وَنَكَرَ حُودِثٍ وَوَعَلَّ كَرِيمٌ بَعْضٌ إِهْمَانِ وَ  
ظَالِمٌ وَعَدُوٌّ وَنَكَرَ كَرِيمٌ وَبِهَوَاؤِ شَرِيحٍ وَبِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
أَسْمَاءُ خَالِ نَهْرٍ كَرِيمٌ شَرِيحٌ كَرِيمٌ وَبِهَوَاؤِ شَرِيحٍ وَبِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
وَقَدِيمٌ إِهْمَانِ بَعْضٌ بِأَجْمَلِ آيَاتِهِ وَوَلَايَةٌ مَهْنُومٍ وَوَلَايَةٌ مَهْنُومٍ

بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ

این صفت ظن با بر بنی علی ایچمانکه از کما از کما مقدس است و غیر او  
اطلاق نمیشود معنی نمیکرد بد قناد اول کرشمس ایمان اگر  
اطلاق نمیشود و فضلش از غیر عالم فدا  
ظَلَمَ مِنَ اللَّهِ قَوْلًا كَرِيمًا لَوْلَا أَنَّهُ شَعَلَ مِنَ الْعَدْلِ  
ظَلَمَ بِمَعْنَى سَابِقٍ وَارْتِكَابِ كَلِمَاتِهِ وَاعْتِمَادِ إِثْمَانِ كَلِمَةٍ مِمَّا يَنْجَلِيهَا  
دَرَجَاتٍ مِنْ نَضَائِنِ قَابِوسٍ وَابْتِزَافِ مَكْبُومٍ كَرِيمٌ بِعَبْدِ اللَّهِ الْفَرِيِّ  
قَوْلِ خَلْدٍ وَظَالِمٌ وَوَدَّ وَفَاءٌ مَكْرُوبٌ وَفَالِكِهِ كَثِيرٌ لَمْ يَقْطَعِهِ وَوَدَّ  
بِرَيْدٍ مَرَّوْدٍ بِالنَّصْرِ بِرَيْدِيَّةٍ كَرِيمٌ وَاللَّهُ إِنَّمَا خَلَقَ بَرِيذًا نَبِيًّا  
أَنَّ عَالِمٌ وَبِحُجْرَتِهِ كَرِيمٌ خَالِجٌ مَثْبُوتٌ وَجَلِيٌّ بِرَضَائِنِ الْجِبَانِ أَحْسَنُ  
صَادِقٌ بِحُضُورِ بِنِ إِهْمَانِ مَرَّوْدٍ كَمَا إِنَّمَا عِلْمُ إِثْمَانِ اسْتِ  
كَخَلْقِ سَهْرِيَّةٍ اللَّهُ لَفُظٌ جَلِيلٌ وَحُضُورٌ ظَنُّ أَفْهَمُ سَابِقِ عَالِي اسْتِ  
وَاطْلَاقِ انْجَبَاتٍ جَانِبِيَّةٍ هَيْجُورِيَّةٍ وَدَرِيحُ كَلِمَةٍ شَرِيحٍ خَلْفِ  
بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ بَعْضٌ إِهْمَانِ كَرِيمٌ وَبَعْضٌ عِلْمٍ وَبِهَوَاؤِ شَرِيحٍ وَبِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
دَكْرِيَّةٌ شَرِيحٌ وَهَرَبِيَّةٌ إِهْمَانِ أَفْوَالِ سِرَابِ لَيْهِ هَسَانِ كَرِيمٌ  
نَكَرَ إِهْمَانِ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ  
فَعَالٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ  
بَصِيرَةٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ  
فَهَجَاغِ الْبَرَاءَةِ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ كَرِيمٌ

بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ

بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ  
بِهَوَاؤِ شَرِيحٍ

کمال و در حقیقت که اسم و علم است برون ممتد که جامع جمیع صفات علیها  
 و امماء مخلوقات و در حدیث است باهتنام الله متقوات است انزاله  
 گفته که المعنی فالوه یعنی معبود است مثل کتاب که معنی مکتوب است به حال  
 در تحقیق اسلام خبر این اسم از امماء خدا کافی نیست باید لا اله الا الله  
 گفته شود کون یعنی ما سوا الله منسلط است بر طبق معنی گفته شده و  
 شعلا است جمع شعله و علم بدین معنی قابل وجود است تقابل  
 عدم و بلکه حاصل این بدین است که اگر امام نباشد عالم خلق بی نور است  
 نظام و قوام عالم صوفیست بر وجود امام و در اخبار معتد و وارد است  
 که اگر برائی شود زمین بدون امام هر آنکه باهلتش خیر میشود و مجلی است  
 انحضرت امام زین العابدین روایت میدوید که فرمود ما هم آنکه خدا  
 بیکت ما نگاه میدارد اسمان آنکه بر زمین ابد مگر باین خدا کرد  
 قدامت باشد و بیکت را فایده نگاه میدارد آنکه در که باهلت و سر  
 کون شود و بیکت را خدا بنا بر آنکه بفرستد و رحمت خود را بر زمین میکند  
 و بیکت ما بر کفهای غلبله بر زمین میاویز و اگر امامی را بر زمین زمین  
 نباشد هر آنکه فرزند زمین باهلتش و در خبر دیگر است که بهین امام  
 خلق و بر زمین میماند و با وجود او ثابت کرد بد است اسمان و زمین و حیوان  
 دیگر در این مضمون بسیار است معنی سابق است از خداوند که بد بلا  
 کون که است که استبداد بر عالم و توان استعلا و از عدم

بیکت است  
 امام علی علیه السلام

فَلْيَلْعَمَلُ الْوَالِدَ لَمْ يَسْلَلْ اَعْضَاءَهُ اَوَّلَ الدَّهْرِ وَ تَكْمِيلُ  
 قلب در نبات نافه و حای قلب خوم افاد و در اینجا اشاره کرد بد  
 بر اینکه امام قلب است و چون اعضای انسان را عالم کبریت طبقه و بنهاست قلب  
 را با امام تشبیه میکنند حضرت امیر و تطبیق وجود انسان که عالم صغیر است  
 بعالم کبریه مینماید از عم آنکه جرم صغیر و قلب نظری العالم الاکبر و  
 است کتاب المبین است با صوفی نظیر المصغر چنین گویند چنانکه خداوند  
 عالم هفت طبقه استمان و زمین خلق نموده در عالم کبریه همین سه انسان  
 هفت طبقه قرار داده و مثل استمان و بدن را که جنه مفضل است غیر از زمین  
 هفت طبقه قرار داده و چنانکه از امامان بر این طبقات متقاطعت می شود  
 چنین از زمین بدن طبقات متقاطعت می شود و چنانکه در استمان کواکب خلق  
 کرده که باهلت زمین روشنائی میدهند و بدون آنها خلق جبران  
 میماند هم چنین در هر حواس مثل چشم و گوش و شامه و ذائقه و غیر  
 اعضا را خلق نموده که بدون آنها زندگی کافی انسان معتد است و چنانکه  
 در عالم کبریه کوهها خلق نموده که وادار میسند هم چنین استخوانهای بدن  
 بتله و وادارند که بدون آنها بدن مستقر نمیکرد و چنانکه در عالم کبریه  
 اجرام علویه در اجرام سفلیه مشورتند چنانکه خواهد آمد هم چنین حواس  
 که در است در تربیت و حفظ بدن تاثیر دارد و چنانکه در زمین خلق  
 نموده تا نباتات و فروع بعالم ابد و کله ابروید که بسبب نفع و زیادت است

تفسیر  
 کتاب  
 انسان

همچنین بدن از کم کرده که میباید و بسبب دفع و زینت میباشد مثل  
 مریضان و نیز مردان و چنانکه در مابین چشمها و رگهاست که مجرای  
 اینست در وجود انسان نه چشمها و رگها در آن که مجرای خون است  
 در عالم کبر چشمهای شریک و شوریست در وجود انسان هم چشمها  
 زبان شین و آب چشم شوریست در عالم کبر رگهاست که گشتهها  
 در آن سر میکنند چشم انسان در نای و مابقی آن کشتهها که شوریست  
 در عالم کبر عناصر را بعد مثل آب و آتش و خاک و باد خلق کرده دیده  
 در بدن انسان خون بمنزله هوا گرم و نوریست صفر بمنزله آتش  
 گرم و خشک سودا مثل خاک سرد و خشک بلغم مثل آب سرد و تر است  
 در عالم کبر ضایعی موجود است که تربیت ماسوا با بدن او است و هرگز  
 دیده نمیشود در بدن نه روح را خلق کرده که ملا جبهه و غیره تربیت  
 و بعضی کلام ایتر که فرموده من عرف نفسه فقد عرف ربه چنان  
 معنی میدهد که هر که روح خود را ببیند خدای خود را نیز ببیند  
 و این من باب تعلیق بحال است مثل قول خلد بنویس و لکن نظر  
 الی الجمال فان استقرت کانه سوف توافی یعنی کجا ایستاده مضمون شرط  
 متعلق است هم چنینست مضمون جمل و چنانکه در عالم کبر چشمها  
 برای هدایت مردم اند اند عقل انسان بمنزله چشم برای هدایت  
 است چنانکه در عالم کبر شیطان و اتباع شیطان و منافقان و خود را  
 در کمال غیور است که در دنیا و آخرت در راه حق و عدل برودند

در کمال غیور است که در دنیا و آخرت در راه حق و عدل برودند  
 در کمال غیور است که در دنیا و آخرت در راه حق و عدل برودند  
 در کمال غیور است که در دنیا و آخرت در راه حق و عدل برودند

در وجود انسان نفس آمار بمنزله شیطان و حیوان بمنزله منافقان و  
 اتباع شیطانند و چنانکه در عالم کبر مابقی است که جمیع ماسواست  
 و بدون او عالم فاسد میشود قلب انسان بمنزله امام و مرجع تمام اعضا  
 است و بدن آن بدن فاسد میشود پس معلوم شد که امام قلب عالم  
 و مدار نظام ماسواست که بدون این مابقی چیزی قائم نمیشود و بعضی  
 از اخبار این موضوع گذشت و بعضی هم خواهد آمد و قلب العالم  
 در بدن خیر است بمبدأ عهد و وفای هو قلب العالم مثلک یعنی مثل و  
 دهر کتابه از دنیا است و حکم یعنی لال و کند و جلد شطبه بمنزله  
 نعلبیل پانچ است بقلب العالم یعنی او قلب تمام عالم است اگر نشود  
 اینجواب هر این در شلی میشود اعضای روزگار و زبان تمام عالم که  
 کلمی میشود و مخفی نمائند این کلام است شیطان و  
**صم و بکم و عی شاعره هباکل الکن کل عی**  
**صم کر و بکم کنک و عی کور نابینا گوید و شاعره از**  
 شعر معنی فهم است و هباکل جمع هبکل یعنی شکل و صورت است  
 و هم آنها که نابینا نیستند که اگر در جود امام علی سلام زینت بخش عالم است  
 نباشد هگی فاسد میشود معنی که کنک و کور است و بی فهم است  
 صورتهای عالم کون و هکی نادان هستند

قلب العالم  
 مرجع تمام اعضا

کلمی میشود

مِنْ حَبْرٍ عَلَى الْأَشْيَاءِ هُوَ الْمَاءُ الْمَعِينُ وَهَذَا عَمْرٍ مَكْتُمٌ

الماء المعين اب ظاهر و جاء را گوید که چنانچه اغلب مخلوقات با او است از اینست که اگر امام بسیار کبابه بسیار چنانکه در این بیت که با معین استعاره است از برای انحضرت و جامع همین قوام خلقت و این اقتباس است از قول خدا بنام قل ان اصبح فانا نکره عول ان بائیکر جماع معین بنابر تأویل چنانکه در جانی نوشته نقل از امام محمد باقر که فرمود این ابیه تا آنکه در حق امام قائم میگوید اگر صبح نماید امام شما غایب شما که ندانید که کجا است پس که صبا و در شما امام ظاهر می که صبا و در شما اخبار آسمان و زمین و حلال اخل و حرام او را بعد از ولایت شما که تاویل این ولایت است که صبا و تاویل این و در جلد پنجم جبهه القلوب حضرت امام خاتم النبیین علی ابن ابراهیم نوشته که فرمود در تاویل این ابیه که اب شما در گاه ها شما بند بسو خلد و امته در شما خلد بند که خلد کشوده میان خود و میان خلق خود و اب جاء کبابه از علم امامت و کتاب عینت شیخ طوسی از امام موسی سوابق نموده که در تاویل این ابیه فرمود یعنی اگر امام خود را نیاید و ضایع گردد او را نه بیند چه خواهد کرد و از این ماهها از حضرت صادق روایت کرده که بعضی اگر امام شما غایب کرد در بید بد شما اعمال شما که برای شما امام تاثر خواهد و در نوشته که احادیث

نفس

ماه العین  
رسمه و غیره از  
وجود امام و  
مهر آنرا  
مهر ظهور در حق تعالی  
نشد و مسلم نیز در  
چهار مرتبه مطالب  
عمده از تفسیر نگوده  
معتبر از حضرت

در کتاب  
الکلیات  
از امام

بر اینصورت بسیار است و منکم از کم یعنی متر است معنی ان او است زندگانی بر اشیاء از حیثی که او است اب ظاهر و جامع و این یعنی برکت و همین وجود انحضرت مخفی پوشیده نیست  
ضوء من لله هل فی عینک جبل من الله هل فی صیغ  
ضوء و ضیا و شنائی مثل نور و گویند فرق ما بین نور و ضیا آنست که ضیا آن روشنی گویند که از ذرات تابش بقی بوده باشد مثل الفیاب و اشراق نور از گویند که از دیگری که بگذرد مثل نور که از الفیاب که بنمایند و گفته شده که روشنی شارگان هر ذرات است سوا که از الفیاب است و گفته شده که ضیا فقط ذرات است و دیگر شارگان نور و غیر نورشان از نفس است و لکن بعضی ضوئاً است لذاتی صیادند که با استفاده از معنی بضم الراء و فتح الهمزة معصوم است از باب افعال یعنی خاموش و هم چنین است صنفصم که بعضی کینه شدن است و جبل در بیان مخصوصاً از زبانهای چند مدینه و حکمتی و بعضاً از امام باجبل لله و جبل المنین تعبیر نمایند در دعای مذکور که مخصوص حضرت امیر میفرماید و جبل کله المین و صلوات المسقیم و در جلد پنجم جبهه القلوب در تاویل این ابیه و اعطه و الجبل لله جمعا و لا تقرقوا و ابیه ضویب علمه الذلک انما نقفوا الا بحبل من الله و جبل الناس از عبادتی روایت کرده که حضرت امام موسی

بسیار

تعالی

مثلا

بسیار

پرسیدند از نفسی قوا خدا و اعظموا بحمد الله جمیعاً فرمود علی بن ابیطالب  
 خدا را بگویند یعنی در همان محاکم خدا و بر او است دیگر از حضرت با فر نوشته  
 که فرمود ما هم جبل خدا و از علی بن ابراهیم روایت کرده که جبل الله تبارک  
 خدا و اول اهل بیت است و از عتباتی از حضرت با فر و است و در کتب که جبل از  
 خدا که جبل است و جبل از ناس علی بن ابیطالب است و استقامت که  
 هر دو مصرع است فهمان نکار است مثل هل عجز الاله الا الخصال  
 یعنی این ضوئیت و خا موش نمیشود این جبل کتیبه نمیکرد زیرا که در  
 کتیبه این جبل است کتیبه این شجر عالم و در خرد این ضوئیت خود  
 چراغ زندگی بی آدم و بداند که صد می هر یک از ارباب عربند  
 بر وزن اسم مقول انما الابد معنی ضوئیت از خدا با هست ان  
 و در همان محکمیت از خدا با هست در این کتیبه شدن  
**خلاقه الكور قد تساومن طول الترامان اجال الضالغ**  
 فتح عطف و بر روی این بیت شاعر است بظهور قائم و بر این که خدا  
 و سلطنت در تمام فاسو محصور است حضرت و خداوند است عالم  
 امکان را تمام انجاب مفضل و وعده سلطنت عامه تا نرادر شران  
 حمید در این استعداده داده است از حمد ان ابانت و برید ان  
 علی الذين استصحبوا في الآخرة و جعلهم اولادنا و اولادنا  
 لهم في الآخرة ربه و عرون و هاهنا ان وجود هاهنا ما كان لهم

كانت  
 سید

در تصحیحانی نوشته که حضرت امیر در پنج بلاعه به فرمود انما خطیق  
 اللدنا اهلنا بعد ثبنا من حطف الصخر من علی و لدنا بعد ابن ایه  
 را بلاوت فرمود و از آن حضرت نقل کرده که فرمود انما یعرف مصحفون  
 ان محمد نذ که خداوند بصوت مینماید که ای ائمه انما بعد از محمد  
 ایشان پس عزیز میکنند اما را و دلیل میکنند در صفات آنها را و در حج  
 گوید که فرعون و هاهنا اول و ثانی هستند و آنها هم و عدی گویند  
 وجود آنها انان است که نسبت آنها کردند پس انو که حاصل میشود  
 نام بعد از خوف شدید در بلاد و عباد و ستم و شوق نافرین است  
 و در کتاب تظلم الزهراد در حدیث مفضل بن عمر نوشته که مفضل از  
 حضرت صادق پرسید که از کجا ظاهر میشود و چه وقت میباشد یعنی  
 امام قائم حضرت فرمود با مفضل ظاهر میشود آنها و میباشد سید آنها  
 و داخل میشود بکعبه آنها و ظلمت شب فرس میکند او را آنها را تا بکعبه آنها  
 خوابید و شب تیره شد تا نزل میشود جبرئیل و میگویی و ملائکه کجف  
 بصف پس میگویی جبرئیل است من قول تو قبول است و امر تو جرات  
 میکند میکنند و جبرئیل و گوید انما محمد لله صدقنا و عدنا و انما الاخر  
 ننبوع من الجنة خبرك فمع اجماع العالمین میباشد این کن و مقام  
 پس ندامت میکند نذقی پس میگویی معاشه نقیای من و اهل خاصه  
 من و انکا این که خدا ذخیره کرده آنها را برای نضر من بپوشان ظهور من

در تصحیحانی نوشته

در روی زمین در حال طاعت کرده اند پس بر سر سجده او با نهاد  
 محرابها و فرشتهها در مشرق و مغرب پس می نشینند صبح اول و صبحانند  
 بطرف او در طرفه العین و صبا کنند در پیش آنجا باین کزن و مقام و  
 در آن حدیث مینویسد اول کسی که دست آنجا بر آید بود سجده بر آنست  
 و بعد می کنند آنحضرت را و بعد می کنند با و ملائکه و بعد آنجا حق بعد نقبا  
 پس صبح می کنند در جمعه و می گویند یک است این که در جانب کعبه است  
 و این خلق می دانند که با او هستند و این است چیت که در این شب می بینیم  
 که با مجال مثل آنرا ندیدیم بود پس بیکدیگر می گویند همان مرد صاحب برها  
 است و می نویسد همسکه آفتاب طلوع نمود از چشم خورشید صبح می بیند  
 کرای که خورشید از آنست که همگانی است پس او تابع شود تا هله باشد  
 و مخالفت می کند و اگر که گره می شود و در زمان آفتاب بغروب رسیده  
 از غرب شمس می آید ای که خورشید از آنست که در روز کار شده  
 وادی با پس و او عثمان بن عفیف است اولاد برین پس معاویه است  
 پس تابع شود اول ناهله برین است و مخالفت می کند و اگر که گره می شود  
 موافق آنجا ملائکه و جن و نقبا بندای اول جواب داده و اطاعت مینمایند  
 و بندای آخر جواب داده و آنکارا اظهار عصبانیت مینمایند و هیچ شاکه  
 و منافق و کافر مینمایند مگر کیندی آخر تابع شده و گره می گردند و چون  
 حدیث مفضل خلی طولانی بود و آنجا آنجا نقل آن نداشت لذا چند

نقش  
 حقیقت

چند نفره از آن گروه افتاد هر که طالب تفصیل باشد بکتاب مذکور رجوع  
 نماید صحن خلافت ماسو می بیند بود که ما ازین میگردانیم طول زمان  
 از برای صاحب عظیم است  
**حی اذا وجد في التوراة طلبت فاستكملت عن من الهاسك**  
 نور معنای نور در این آیه باشد که در کتب معنی آنست و است  
 فعل ماضی است از آن عرس ظاهر آنجا عرس است و مدام یعنی شد  
 شوق و محبت اند لطیفی که در کتب فی التوراة است زیرا که معنای ظاهر اینست  
 که خلاف مطلوب خود را یافت در میان نور و عدت نور مجلی که پارس  
 ولادت آنحضرت و من فو که در کتب مراد والد مرحوم همین است معنی  
 بوده باشد اگر چه معنای بعد است در بادی نظر و اگر چنین باشد پس  
 آنرا پیام و توحید گویند که ازین بکس موافق لغت است آنجا خود حکم خوانند  
 همشیر امام علی العقی می فرماید شب جمعه بود که امام را طلبید برای افطار  
 و فرمود هر از جنس باش که شب جمعه خند بظهور می رسد من ماندم  
 در حال آنکه در جنس آنرا حل نمیدیدم تا نزدیک صبح شد دیدم که اول  
 آیه حاضر گردید پس از آنکه فرمود و ابدا لکس و تا آنرا ناه می خوانند دیدم  
 که آنجا بهم بر شکر مادم با من می خوانند ناگاه نورش ظاهر شد دیدم که آنجا  
 در حال سجده بظهور آمد و اول سورۃ قصص خواند و با آنها با طهارت  
 خود بر سجده در سینه دو بیت و پنجاه شش و بقول دو بیت و پنجاه پنج

سوره

نور  
 ۲۵۶

نور  
 ۲۵۶

چهل و یک روز از خلافت المعتمد بالله که یکی از خلفای نبی عباس است فنه  
 در آنجا به یک خلیفه امام حسن عسکری را بنام خود خوانده بود و مادر آنحضرت  
 بقول دختر شو عا بن فکسر از نسل شمعون از خواریان حضرت علی  
 بود نامش ملیکه فکسر محبوس آنخاتون را بر او بدادند خود را بیع نامید که  
 مجلس عقد مجلسان بر هر خورده و چلیپا بزرگ در افتاد شکست  
 خدا و فاطمه زهرا را محبوب ملیکه دادند و او را سالکان و با امام حسن  
 ناسر کردند و آنجناب با و نشان دادند پس آنخاتون از شوق آنحضرت  
 خود را میان اسیران انداخته و کتیر فریادش را با بیدار داد و امام علی  
 النقی بشربین سالکان را باد و لب لبیب عدلش فریادان  
 خاتون را بگرفت و مخصوص امام داد و در آنحضرت هم او را بفرستادش  
 امام حسن عسکری بپشتید و ملیکه خاتون نام خود را در راه نشانی داد  
 و فرجش گذاشته بود تا او را نشاند الله تعالی فرج و سهولت  
 معنی حق را اینکه باف خلافت در نور او را که طلب می نمود بفرمود  
 و روزی که خود را عریس کرد و با او شد شوق  
**بَدِ حَوْلِ السَّبْعِ لَيْدِكِ تَقْبِلُ النِّعَالَ وَ تَقْبِلُ الْقُلُوبَ**  
 سبوع عد هفت و آنام هفت را سبوع گفته اند که از سبوع ما خود است و اول  
 آنرا اهل لغت از روز یکشنبه گرفته اند و در صحیح جمعی از مجتهدین از روز  
 شنبه گفته اند و از مسلم در صحیح خود از این هر دو روایت نموده اند گفته

مالک بن انیس  
 انظر

مالک بن انیس

و مویخ از دست من گرفت و فرمود خلق کرد خداوند خلق را در روز  
 یکم و خلق کرد چنان را در آن روز یکشنبه و خلق کرد شجر را در آن  
 روز دوشنبه و خلق کرد مکره را در روز سه شنبه و خلق کرد نور را در  
 چهارشنبه و بیست و نود سال از دیوان روز پنجشنبه و خلق کرد خداوند  
 آدم را در روز جمعه بعد از عصر در اقصای ارض اما جمعه در بابین عصر  
 ناست و در مجمع البیان گوید روز شنبه را از این جهت گفته اند که یکی از  
 معانی بیست و نود است و در شریعت و معنی اعمال در روز شنبه هفت  
 شد از جمع شدن آن شد یعنی قوت و استحکام است و سبع شد از کبر  
 هفت طبقه اسمها است که خداوند با قدرت کامل خود آنها را در هفت  
 قوت و استحکام خلق نموده کما فی قوله **وَسَبَّأْنَا قَوْمَكُم بِعَاقِبَاتِهَا** یعنی قویتر  
 و محکمتر کرد و در هفده روز آنها تأثیر میکند چنانکه در صافی و مجمع البیان است  
 و در ماهنامه آنها چند گونه خبر مینویسند آنرا بجزایب است که مجلسی در اوایل  
 جلد ثانی جزو القلوب نقل کرده و حاصلش اینست که سول خدا فرموده که  
 خداوند دو کلمه ایجاد فرمود از یکی روح و از دیگری نورم خلق کرد و آنها  
 را مزوج کرده و من و علی و فاطمه و حسن بن علی را از این خلق کرد تا آنکه به فرمود  
 و اممان و زهرا را از نور فاطمه خلق نمود و در جنان مخلوق نوشته فلک  
 نجل که همان هفتم است از نور با او در سفید است و نامش ابوباعربا  
 باعربا است فلک ششم که همان ششم است از باقوت مسخ با سببها مشر

سبع

سبع

سبع



حرف با ع و س اول است فلک ترجمه که اسمان پنجم است از طلای خالص نامش  
 با ع و س است چون است فلک ششم که اسمان چهارم است از نقره خام و با  
 اس و و ا و پ است نامش در ملول با صدق با ا و ر قون فلک هفتم که اسمان  
 ششم است از باقون مسخ بالعل و نامش مخصوص با ق و م با م و م است  
 فلک دوم که اسمان عطا است از ع و س با نقره و نامش بیون با قون  
 با م و ن فلک هفتم که اسمان اول است از ر و د س با نقره و نامش ق و ا  
 و س و د شاح و هج کلا غه گفته که اسمها از خلق خلقت شده است تقییل  
 یعنی نویسد و تقبل در بیت فعل است ان معنی میگردد بدو  
 انمخت هفطه اسمها را که سبکتر است از فلک است فلک اول  
 ضلکها الارض حها مکانها فلک اول کس علی خیر تقسیم  
 ضلک از ضلک و ان معنی جلیست و ارض زمین که محل اجرام مفلتیه  
 و سکن نوع عترو سا بر حیوانات و در بیان سکون و سیر و غیره سکون  
 است و در بیان سکون را نیز هفت قسم تقسیم کرده و هر یک را اقلیم گفته  
 اند و اقلیم سبعة هانت و در جهان مخلوق گفته که تا حی یکی از زمین  
 که ربع سکون است طولش از مغرب مشرق و عرضش از جد و ما هره تا  
 الکاه خط است بر صد در و ده اند و از غیر این خالده که در مغرب است تا  
 جزایر کون در مشرق هشت خط فرض کرده میان هر دو خط اقلیم گویند  
 وحد و د نهادند یعنی دیگر که بخط جد خروج حاجی میزند که تمام طاب تره بود

نامها از فلکها  
 و اسمهای فلکها

کبریا

چنین بنظر آمد اقلیم اول هند و شان و چین و نیز کار اقلیم دوم که در هند  
 و طایف اقلیم سیم قدما در صفتها و شتران و ملتان اقلیم چهارم ترکستان  
 خراسان ماوراءالنهر و نیشابور و بلخ و بخارا و خوارزم اقلیم  
 ششم قفقاز با جوج و اوج و باید با اقلیم هفتم بلغاریا و قسارم و در خلقت  
 زمین و اسمها خبر بخلاق در آیات سابقه گفته شد و در خلقت ان بیست  
 پنجم ماده دفعه در الحرام و در ان در نوم و دعای مخصوص و اثر است و در حج از  
 حضرت با فرموده است ما نیکو خداوند را در بنامه نموده که در خلق نماید  
 امر کرد پنج ربع را که در آب و زمین نام موج بعلم آمده و در یکلف  
 کف بر خداوند نلف را جمع کرد که موضع بیست و اثر کوهی و از طرف  
 کن بر زمین را در کوه نمود از بر بیست و ایدست قول خدا ان اول بیست  
 وضع للناس للذکر صبارا کما بر اول دفعه که از زمین خلقت که کعبه  
 است یعنی بخا نمود با اسمها از زمین بر صخره در نبله که در مکان خود بنا  
 شوان فخر بیست و بیست یعنی من همت کرد بدو  
 غیب کما الف عن کل شیء والعقل بعرف اهل من العلم  
 غیب یعنی غایب است مثل خالق خود و علم یعنی خیر و اهل اسم  
 تفصیل است از جمله بمعنی شوق و شکوه و علم یعنی علامت است نشانه  
 غیب امام غیب خداوند است و در حدیثی است که غیب من جمیع جهات  
 خداوند بمعنی غیب مرتب است و این از صفات واجب حق است نیست

اقلیمها  
 و طایفها

کبریا

کبریا

کبریا

که هرگز در پیه نمیشود در دنیا و نه در عقب چنانکه خودش فرموده است  
 اما عیب تمام بدن که عیب است که آنجا که ذناب است عیب است مثل خداوند  
 زیرا که این اوصاف خاصه خلقت و خداوند در هیچ چیز نیست و  
 مانند ناله در قوت که کشتی است بلکه مقصود اینست چنانکه خداوند آن را  
 است در چشم خلق هم چنین است آنحضرت که چشم او عیب است آنچه  
 در چشم خواص مثل اولاد و اصحاب خود ظاهر است و در حق که خداوند  
 فرموده در عیون هر چه ظاهر خواهد باشد باطل است عیب است عارض  
 است و اما عیب الهی واجب و مبرور است چنانکه هر که در عیب فرغ  
 جهمت است و تعالی عنک علو اکبر الاله که الالبصار هو بیدرت  
 الالبصار هو اللطیف بحجج خواص کائنات است که ذرات هر چند  
 و صورت و بلیغ فکر و تدبیر ذرات مقدسش غیر از خلقت بود و  
 از بنا خلقت چیزی در بدن نیست مگر با عجز الاله عن الالفکر کلید  
 انت حزن ذوی اللب و لبک العفول کل اقدم فکری فیک شبرا  
 و سبلا خایط اعنای فی الظل الاله الاله کلید الاله است که از هر  
 از فکر بودن در ذات با چشم منع کرده و فرموده اند لا تفکر فی الله بل  
 تفکر فی خلق الله پس عقول خلوق را با خاطه خال خود راهی نیست بلکه  
 از شاهد ابا و عجاپ صنعت در خلقی بوجود صانع برده و چون  
 خود را میناسد بطریق که فرموده اند البصر ندل علی البصر و اثر القدم بدل

هابطاً  
 ۱۲

علی السیر هذا الهیکل العلوی بهذه اللطافة وهذا الهیکل السفلی هذه الکفاة  
 اما بدان علی اللطیف الخیر چنانکه وجود صانع با عقل ثابت است چنانکه  
 وجود مجله الله نیز با عقل ثابت است باضافه نقل با همان مقده ای که در  
 کرد و حاصل اینست که بدون حجت تمام عالم فاسد و جنونه بشود  
 بالآخره هلاک آن بجز میگردود و در کل ذی عیاش است بر اینکه اصل  
 مردم در اوصاف و شان جلالت آنحضرت چنانکه در طایفه  
 و این نوع اشارت بعضی گویند که نیست معنی عیب است مثل خلق  
 خود را صانع حیرت و عقل او را مبینا اشکارا علم بعباد است  
 هو الاله عند علم الکتاب قد عرفک من عند علم من علم  
 علم الکتاب مراد با علم قرآنست که جامع تمام علوم و حکم است با علم اسم اعظم  
 و مراد از علم تالی اسم اعظم است مثل شعر و معنی هم در اصل نوشته  
 است و مراد از کلمه من در مصرع تالی اصف این بر خیا و نیز و خواهی زاده  
 حضرت سلیمان است که یک حرف از حرف او با علم در نزد او بود و بان  
 تحت بلقیس ملکه بمن سر در ظرف المین از صنعا بمن با ساد در نزد خود  
 سلیمان حاضر یافت چنانکه خدا در کتاب خود خبر میدهد بقوله  
 و قال لک عند علم من الکتاب اننا انبیک به قبل ان یقول لک طرفک  
 و در این بیت اشاره است بعلم اصغابین بر خیا و تفاوت علم اهل بیت  
 و علم او یعنی که یک حرف از اسم در نزد او بوده باشد و بان یک حرف

در حدیثی است که در بیان  
 علم اسم اعظم است  
 و در حدیثی دیگر  
 که در بیان علم اسم اعظم  
 است و در حدیثی دیگر  
 که در بیان علم اسم اعظم  
 است

باب

افندت داشته باشد که تحت بقیه الزمین نزد سلیمان حاضر از تفصیل  
 که در تاریخ التواریخ و غیر آن مذکور است پس چه بشود علوم مقام و عظم  
 شأن و مقامات قدر آنیکه در نزد او باشد تا می علوم و آن چنانکه  
 اخبار متعدد و باطوار است بر اینکه علم قرآن نزد ائمه و خصوص ایشانست  
 و از جمله آنها علم تمام حروف اسم اعظم و کلمه که حرف که از خداوند تعالی  
 مخصوص خود کرد دانند و علم از آن یکی ظاهر نمیشد و با جزای مخصوص  
 حروف باشد که هر چه حال در لغت آمده که تمام حروف اسم از ائمه ۲۴  
 مورد است الا بحرف و حاصل بعضی از آنها اینست که اسم اعظم الهی هفتاد  
 و سه حرف است بلیست بیج حرف آنها در نزد آدم بود و سیزده حرف نزد  
 نوح و هشت حرف نزد ابراهیم و چهار حرف نزد موسی و یک حرف نزد  
 ابن بر حیا و در حروف نزد علی و هفتاد و سه حرف از آن نزد آل  
 محمد علم است و یک حرف از آنها خداوند بیج کریم مخصر و در صحیح  
 گوید حرف که در نزد اصفهان خبا بود و بکمال است بود **بالحنا و الکتیبه**  
**لها و الجلال الاله الا انت و بقولنا نحن باقوم و بعزایته الهنا شریفاً**  
**و بقولنا ذوالجلال و الاکرام** بود پس از خبر گفتند فرق ما بین علم  
 و قدر است و ما بر ایندو اولیا از جهت خصوص معلوم گردید  
 قطع نظر از سایر جهات افضل که خداوند با مختص عطا کرده و از تمام  
 خلق امتیاز داده و انتخاب کرده بود که در اینجا ذکر آنها منطوق نیست

معانی این کلمات  
 در علم اعظم  
 است که در این کتاب  
 اهل بیت است

در این کتاب  
 از علم اعظم  
 است که در این کتاب  
 اهل بیت است

و بلکه عجز خاص است که المعنی از آنست تکلیف نزد او است علم تمام قرآن با اسم اعظم  
 و تحقیق شایسته تو که بزرگوار و کف بود از اسم اعظم  
**لوح منزل الله محفور جویب و انما یظن السوء الحکم**  
**لوح معانی سابقا گفت و کلمه شریفه الله بعضی گویند اسم جبر**  
 است و لیکن در قول صحیح علم است بذات مقدس با برین و فرق ما بین  
 این اسم و اسماء دیگر خداوند اینست که هر یک از اسماء مبارکه که خداوند  
 به معنای مخصوصی و بصفه مخصوصه اوصاف خداوند دلالت دارد  
 مثل خالق جلتی کردن و رازق بر فرستادن و هم چنین الفاظ  
 جلالت دلالت دارد بر ذات مقدس با برین است که در جمیع صفات  
 کالات است و اینها اینست که در لغت محمول است در شهرت این بدین کلام  
 که باید **لا اله الا الله** گفت اگر الا الغفوس یا الا الرحیم گویند اسلام  
 محقق نمیشود زیرا که از مخلوق هم با این اسماء نامیده میشود بخلاف  
 لفظ جلالت که مخصوص ذات اقدس با برین و غیر او اطلاق نمیشود  
 و کلام در این کلمه شریفه در لغت است نیز خواهد آمد و لیکن  
 بعضی پوشیده و سرسبز و حکم معنی فهم و عقل است و حکم جمع  
 او است و در مجمع البحرین گویند که حکمت معنی دهند است که در دهان  
 است و کلامی که از هر کس با برین در و از اینجا است که استغناء نموده بعلم گویند  
 که انسان از فعل قبیح باز دارد و صاحب ان علم حکیم گویند و هر که

تکلیف

معانی این کلمات  
 در علم اعظم  
 است که در این کتاب  
 اهل بیت است

در این کتاب  
 از علم اعظم  
 است که در این کتاب  
 اهل بیت است

دفاع و صواب و خوبترند و توانند از این حکم گویند از شیخها روایت  
 نموده که آنها با تیره نفر بوده اند افلاطون در الهیات و اریستو در  
 بطلان و در صد و هشتاد و بیست و پنج و اریستو  
 و اقلیدس و پلینوس در اصناف و باضی و اریستو در علم طبیعی منطوق  
 و قشاعات و در بعضی نسخها فیثاغورث در اخلاق است و هر یکی  
 از حکمای عالم در کتب تاریخ التواریخ در جای خود ملبوط اند که روایت  
 و محققانند که استعاره لوح محفوظ با نام نایب شریف خلی با موقع است چه  
 که سابقا تا خلق هر چیزی از علوم و وقایع و اسرار و حکم و مقدرات تا  
 روز قیامت در لوح محفوظ مضبوط است و همچنین است انجمن که ملک  
 همه انجمنها را که در لوح محفوظ مضبوط است و چنانکه آن لوح  
 محفوظ است از یاد و نقصان و تغییر و تبدل هر چندت حل انجمن  
 و مصرع غالی بنیان و چه شایسته است پس این استعاره محقق است و قول  
 او محفوظ جوانی بمخبر محقق لوحی است انجمن خدا که محفوظ است  
 او و اینست و علمین نیستند که در او است بطین اسرار و حکمها  
 لا یخبرن فیها فی القضاة الا ان یرضوا و کل من یرضی  
 فیها من جمع فرائد که بمعنی از حکم است القضاء بمعنی حکم  
 در صحیح گویند که قضا را چند معنی است اول او درین چیز دویم او در  
 عبادت در خارج و قضا تا انجا که گویند و قضا است که معنون است

فوق  
 کلام  
 از  
 شیخ

کلام

بمعنی حکم نموده قضا و قدر گویند پس گفته شد که آن بمعنی خلقت  
 نحو قضایه سبغ مسمون و حرار و قدر است پس با یکدیگر  
 و ما شرم هستند زیرا که یکی غیر از انسان قدر است و دیگری بمثل  
 بناست که قضا باشد و قیامت میکنند بر قول معصوم که فرموده  
 القضاء الابرار و افاضه العاقلین و قول او و افاضه صغیر الاراد و در  
 انجا نقل میکنند که شیخی از حضرت امیر در خصوص این بفرشام  
 سؤال کرد که یا امیر المؤمنین خبر مر از فرین فایضام با قضا  
 و قدر خداوند است فرمود یا شیخ ما علوکم نعمة و الا هم بطم اطن  
 و اید الایضاء من الله و قدر پس شیخ گفت عند الله احب عتقا  
 حضرت فرمود تظن انما قضا حتم و قدر الایضاء لانه لو کان كذلك  
 لبطل الثواب و العقاب و الارزاق و النعم و النحر من الله و یقطع صغیر الوعد  
 و الوعد فلم یکن لایمن من الله لانه لا یخبر الا بحکم تلك المقالة اخوان  
 عبده الا و ان و خصما الرحمن و قدر هذه الامة ان یرضوا فاضل  
 فلکدره که اخوان عبده او ان اشاء است بطایفه اشاعره و قدره  
 این امة بمخبر و از صد و قه نقل است که فرموده تا انما فی القضا  
 الی بلاد الغیر و وصلی القدر فیما التی در صحیح گفته که بعضا با این امر  
 که ظاهر این سخن تجریت است و ان از صد و قه بعد است و حکم است  
 جواب گویند که چون افعال عباد موافق با قضا است و قدر را نیز

مقصود  
 و نقل

واقع میشود و گویا او فدای او است در آن فعل لذت نبردن فعل را  
بفضا و قدر میدهد باگویم که فضا و قدر حق نیست بلکه در آنجا  
از حکمت است از خدا آنکه در آنجا است که در عرف هم موافق با فضا و  
قدر مذکور میباشد و تجویز آنکه در بیست فرامین را بفضا اضا  
نموده و حکمت که بیانیته باشد محتمل یعنی هر کرده شده زیرا که  
ختم یعنی مهر کردن است و آنکه شمس را که خاتم گویند برای اینست که  
خاتم یعنی ماچشم بر است و عمرها هر نای خودشان را مثل آنکه شمس کرد  
و در آنست مینمودند و موهبت که چیز مینوشتند از آنست بر او  
و مهر کرده و ختم مینمودند پس نام مهر خاتم گذاشتند یعنی چیزی که  
با او ختم میگردد مثل عالم که یعنی با علم است و از اینجا معلوم میشود  
خاتم الانبیا و ان غلط مشهور که گویند یعنی فلان پیغمبر است که انبیا  
سلف قبل از حلفه و آنحضرت مثل فلان است زیرا که معنی خاتم ماچشم  
است نه فلان چنانکه دانستی پس خاتم الانبیا یعنی من حضرت الانبیا  
پس از آنکه که انبیا با او مهر کردید و این کتاب است از آنکه بعد از آنجا  
پیغمبر نیست و اگر حجاز را خاتم بدانند که اطلاق نام محرم حلفه و  
مکن خواهد شد نه تنها فلان و لیکن اگر تمام موهبت ختم را با خاتم  
ملاحظه کنیم خواهیم دید که معنی سابقا محمد است و موهبت و موهبتا  
البدن فانی که موهبتا موهبتا را با او است از آنحضرت مهر کردید

که در این کتاب  
توضیح شده است  
در این باب

تذلل الروح والروح خضر الروح للعلم والرحمة للعلم  
تذلل اصلش تذلل بود مثل تذلل و معانی روح گذشت و مراد از آنجا  
روح القدس است که ذکرش در عرف بافتن را حیل نام ملائک است از  
ملائک خدا که فضا و ملائک است آنست که نزول او برای نطق گفتار است  
که ستم معنی نطق و تکلم است و خطبه خوانی را حیل از آنست که روح خضر  
سهراب با هر قدر بعضی کتب طور است چنانکه حاجی ملا اسماعیل  
سبزواری در کتاب ملائک گوید که خداوند از نور خود در ضوآن خازن مینماید  
که است که از نور خود کرده در بیدار کردن نصب کرد و تمام ملائک در  
نزدان جمع شدند پس را حیل از خدا اذن گرفت و بر بالای منبر جعوت  
کرد و خطبه فصیحی خواند بعد از آنکه صیغه عقد جاری ساخت  
تمام ملائک شاهد و عقد نامه را مهر کردند در حالیکه هر شان پیا  
پس داده بودند محض احترام و مفسود در این بیست فهمانندن خدمت  
ملائک است با هلیت و احادیث و اخبار در خدمت نمودن ملائک  
بخواندن عصمت لامه لاجربیل و روح القدس بسیار است شاعر  
گوید هر چه جبریل بخند اهلها والفرح والامان خدمت قنبر  
کاتب الحروف این شعر را چنین شرحه و تفسیر نمود خیمه بود آن که جبریل  
و ملائک در کس اقدس بود هر یک اهل ان را خدمت مینمودند  
در کتاب خبر بود از حضرت علیه السلام روایت مینویسد که آنجا

چون

که در این کتاب  
توضیح شده است  
در این باب

فرمود بد رسیده ملائکه نازل میشوند بر او در حال ماویگی کند که  
 فرشته ماو فرم نکند باشد ملائکه فرشته احد از فرس سوی فرشته ماو حاضر  
 میشوند بمانندها ماو سپا و زید برای ما از هر نیات در زمان ان از تر و  
 خشک و سپگردانند بر ما بالهای خودشان را وضع میکنند چگونگی انرا  
 از اینکه بریند بر ما و ما بمانند در هر وقت نماز تا نماز گذارد باقوا  
 و روزی نیست که بیایند بمانند شیئی مگر اینکه اخبار اهل زمین در نزد  
 ما است و نیست پادشاهی که ببرد و دیگری قائم شود مگر اینکه بمانند  
 ما اخبار را و کیفیت سیرت او را و انما هم بمانند با اطفال ما و بدین  
 انما میکنند بالهای خودشان را بر اطفال ما و میگردد بر ما  
 انما و انما و انما از حضرت باقر نقل کرده که فرمود با جابر پس  
 بواسطه روح القدس صیدانیم آنچه در هر عرش است تا بر زمین  
 هفتم و غیر اینها از اخبار آمدن روح القدس بخبر من ائمه اطهار  
 و ابلاغ نمودن انما علوم و وقایع که تا روز قیامت خواهد شد بسیار  
 است چنانکه بقاظر ذکر کرده اند و نقل اخبار انهم مینمودند و  
 مصحفی قاطب در حضرت امیر از انما جمع نموده و حضرت ائمه با مصحف  
 هر دم افتخار نموده و صبر نمودند و عید ناصحی قاطب سلام الله  
 علیه السلام بجمعین المعنی نقل اینها بد روح القدس و لاجل در حدیث  
 انما اب روح برای ابلاغ علم و اجل بر نطق

خبر از آنکه  
 نقل از حضرت  
 و کلمات

طایع الکن کان من اشانه تا تیرها الود العظم  
 طایع جمع طبیعت که ذات و جلیت است و عطل معطل و بیگنا  
 و تفریح از محرم که معنی لفظ اصوات از اثرن گوی و ظلم سکوت و مراد  
 در پند کصنای سیم است و این بیت بیان قسط انجابت برایشان  
 در تأثیر اثری که در طبیعت ان مکتوبت مثل بریدن آهن و اصراق  
 تا ان عرق اب یعنی هر چیزی که در طبیعت انما اثر مخصوصی و خاصیتی  
 در ایجاد ان خاصیت تأثیر اثر و عدم تأثیرش مطیع اهل بیت  
 عهده اند که در صورت عدم اجاز انما اثر انما اثر خودشان باز  
 خواهند ماند و اگر هر چیزی بر خلاف طبیعت ان امر نمایند البته ظهور  
 بیوند و چنانکه بر قیاس کار و اطوار و خوارق عادات انما همدگنی  
 نیست و احادیث در این موضوع بسیار است مثل حدیث تکلم حضرت  
 رسول و مبعوث بودن هر یکی از ائمه با حضرت باقر امام ضاع علیهم السلام  
 نیزینک عجزه را که او کلمه منبر برای او طریق معرفت امام قرار داده  
 بود و تفسیر گرفتن سنک از هم ایشان معلومست که بطور نیست بر جلا  
 طبیعت جبر است و هم چنین تشریف بردن امام علی النقی بمسکن شریف  
 با هر سوکل و اظهار ذل و مسکن انما در پای انجانب و بلکه در  
 و شیبان خالصین انما از زمین محبت ان نابل این مرتبه میگردد  
 فضلا از خود انما مثل و زانندن سلمان رحمة الله بای خود را

زیردک و عدم تاثیر اثر در بای او نشستن سید بر جبهه میان دو  
 شرف و تدلل آنها با و چنانکه هر یک از این مطالب جای خود و فصل آن  
 مطور است و اینجا آنچه اثر ذکر آنها در حاصل صدور امثال این  
 افعال انحضرات معصومین و مجتبان ایشان بیجا و واستغراب است  
 که در اینگونه مختصران بگویند و هر که طالب باشد بکتاب دین و طهارت  
 و خلاصه اخبار و سایر کتب طهارت رجوع نماید تا علم بقیام حاصل  
 شود المعنی طبایع عالم امکان هست از اشاره انتخاب تاثیرات آنها  
 اگر از این نماید تعظیم آنها را سزاوارتر است تا شاخصیت  
**أَمَّا مَنْ كُنَّ لَأَنْ يَخْبُرَ نَهَى مِنَ الْخَلِيلِ وَأَنَّ الْبَرِّ وَالسَّلَامِ**  
**وَلَمْ يَنْصَبْ لِيَوْمِ وَفِيهَا وَكَمْ هِيَ بَعِي سَكِينِ وَكَانَ وَحْدَهُ سَنَدَهُ**  
 و نیز و خلیل معنی دوست و لقب حضرت ابراهیم است و کرب  
 سرد و سلم سلاقی این بیت متضمن دو مطلب است یکی ذبح نمودن  
 ابراهیم بر خود و اسماعیل را و اثر نمودن کار در بگویی انتخاب چنانکه  
 نویسد که حضرت ابراهیم کار در این سنگی در سنگ پاره گردید پس  
 حلقه اسماعیل بر پاره بالافتر و جبرئیل گویند از پشت او در بگو  
 اسماعیل ذبح کردند از اینجا است که هر چند فرموده **أَنَا ابْنُ لَيْسَ**  
 که یکی حضرت اسماعیل که از اجل ذکر اسم انحضرت و دیگر یکی پدرش  
 جناب عبد الله علیه السلام اگر چه در بعضی خبر گویند که ذبح

بیت

جناب اسحق است و لیکن در حج گویند از حضرت صادق که ذبح الله جناب  
 اسماعیل است و لیکن چون اسحق مؤمن شد از سر و کرد که کاشن و ذبح  
 میشد تا بدید اسماعیل سید پس خداوند او را در میان ملائکه  
 ذبح نماید برای ارض و کردن اسحق این را و مطالب بکر تا اثر از اجاز  
 نمود ملعون حضرت ابراهیم و سر و گشتانند اثر با انتخاب و  
 هر دو این مطالب ره بوط آدم و غیره مذکور است فلجم فاند که  
 جنات مخلوق نوشته که ابراهیم معرب است از عربی و اصلش از  
 است که بعد از پیران و اسماعیل هر یک است از دو کلمه یکی اسماع که  
 عربی و معنی شنو است و دیگری سبل معنی خداست پس اسماعیل  
 معنی شده شنو است خدا المعنی ابا یعنی کار در پاره که نرم شدن آن  
 شد و نیز که دلالت از خلیل و معنی اثرش در و سالم را  
**كَذَلِكَ نَحْنُ لَمَوْسَىٰ لِنَشْفِقُ مِنْ خِلَافِطِ عِبْرَةَ كَانَتْ**  
 بحر در با و موسی لغت عربیست گویند چون حضرت موسی در  
 توی صندوق از آب بگرفتند بدین جهت انتخاب موسی گفتند  
 که موسی از آب گوید و شاد رخ را پس موسی را موسی گفتند  
 تسقوا از شق معنی جدا و پاره شدن و کبر نیز معنی دریا است و  
 نام حضرت موسی که هر قوم گردید در حج نیز نوشته است و حاصل  
 آن اینست که موسی از بان قطعی معنی ماه است و ما معنی شجر است چون

بیت

این خبر است

بیت

بیت

مادر انجمن از ترس فرعون صدوقی محکم تمسبه کرده و او را در نهاد  
 صدوق بدید بانداخت ال فرعون انصدقنا کفره وانجناک لان  
 میان صدوق و برداشتن و چنانچه موسی گفتند باد ز من است  
 بر انجمن در خانه و اغوش فرعون تربیت یافت تا آنکه که بر تیر  
 ارتقا فرمود محکم از هب الی فرعون انطی ببعون املعون ما مو  
 گشت بقصیل که در هبوط ادم و غیر آن مذکور است و جمع موسی و  
 است چنانکه جمع علی علیون و در بیت اشاره است بقصیر و  
 کردن بنی اسرائیل از دریای و در نبل و این قصه از جمله اخبار انجمن  
 که حکایت خود را بحکم الهی در زبان دریا بد و انزده شعبه منشق و شتک  
 گردید تا بنی اسرائیل که در انزده طایفه بودند هر طایفه از شعبه  
 گردید در حال که هر طایفه بگردید که بعد از خارج شد  
 آنها از دریای فرعون و فرعونیان در رسیدند و تمامه داخل دریا شد  
 پس دریا ناله خورده و بحالت اول بازگشت و هر شانزده غرق نمودند  
 احدی از آنها نجات یافت للمعنی هم چنین در بیان می شود تا بنده منشق  
 کرد بد در حال و طبع خود را با انجمن از انجمن از انجمن از انجمن  
 ام الموالید قد کان الراجح لها من الالفاظ الالهیه علی عم  
 ام بمعنی اصل من است چنانکه ام الکتاب بمعنی اصل الکتاب و ام لفظ  
 بمعنی منشاء المعاصد و هم چنین است ام الحیاء بمعنی منشاء الحیاء و هم

بر تیر  
 و اغوش  
 و فرعون  
 و انجمن

ام  
 ام

و همانا از اینجاست که مادر ام گفته اند که منشا و فرزند انجمن است  
 پدر را ان که بد برای ان کتاب از انوک بمعنی عدوت است و پدر  
 و سبب محصل عدای فرزند است و موالید علی القیاس جمع موالید  
 است که اصلش موالید بود بمعنی زمان ولادت مثل موالید و مصفا  
 و معانی که جمع معاد و مصباح و مصاحف و کنیة و فقه که در موالید  
 از نصف بیت پیشتر که خواهد آمد ما زالک بمعنی همانند و نبات  
 باشد عجم مرد و زنیکه اولاد بناورد و عجم مصدر است از انجمن  
 و مراد از ام موالید علی الظاهر حضرت حواء است مثل ام البشر که کسبه  
 او است در حج وجه تمسبه ام البشر بحوا بطور گفته که حوا از حی حوا  
 است چون خلادند او را از ادم خلوق کرد لذا حوا گفتند چنانکه  
 در وجه تمسبه ادم گوید که چون انجمن از لون زمین خلوق کرد بد با  
 ادم نامیدند که ما خود است از ادمه بمعنی اول و بقول دیگر از ادم زمین  
 و ادم الارض ای صیدها گوید که ادم نمرود با جهل هزاران احتجاب  
 خود بد و حوا بیکال بعد از ادم رحلت نمود حاصلش حرقوم شد  
 و گو با حرد در این بیت است که سبب ایجاد خلقت بی ادم اهل بیت  
 است که معصوم از آفرینش نوع بشر خلقت و وجود آنها است و آنانکه از  
 انبیا و غیر آنها پیش از آنها آمد و فرزند از باب مقدمه بوده اند آنها  
 و تا خبر در وجود و حرکت موجب نقص نیست بلکه بصادق دلیل است

بر تیر  
 و اغوش  
 و فرعون  
 و انجمن

و مراد موالید از انجمن  
 است که جادوت و نبات  
 و حیوان باشد  
 عجم مصدر است از انجمن  
 است و سبب تمسبه  
 است از عجمه منشق  
 برای حوا  
 است چون خلادند  
 حوا گفتند چنانکه  
 در وجه تمسبه ادم  
 گوید که چون انجمن  
 از لون زمین خلوق  
 کرد بد با ادم نامیدند  
 که ما خود است از ادمه  
 بمعنی اول و بقول  
 دیگر از ادم زمین  
 و ادم الارض ای  
 صیدها گوید که ادم  
 نمرود با جهل هزاران  
 احتجاب خود بد و حوا  
 بیکال بعد از ادم  
 رحلت نمود حاصلش  
 حرقوم شد و گو با  
 حرد در این بیت است  
 که سبب ایجاد خلقت  
 بی ادم اهل بیت است  
 که معصوم از آفرینش  
 نوع بشر خلقت و  
 وجود آنها است و  
 آنانکه از انبیا و  
 غیر آنها پیش از  
 آنها آمد و فرزند  
 از باب مقدمه  
 بوده اند آنها و تا  
 خبر در وجود و  
 حرکت موجب  
 نقص نیست بلکه  
 بصادق دلیل است



می شود چنانکه اگر پادشاهی را در هر کجای بخانی نماید قبل از آمدن مقدّم به بخت برین  
 اید بعد پادشاه خوب گفت است شاعر این سخن گفته بکل سخن که عاز  
 ناید پیش از تو گل نبرد باز از پاد گفت ای همان توانی مثل شمشیر  
 حلاله ز پیشتر شتر نبال اید و اخبار این مخصوص است از اجل اینها  
 اینست که خداوند بجز این خطای نمی جویند که از اشباح حجر و آل  
 محمد سوال نموده که اولاً که اختلفتک و مشهورتر بین اخبار این حدیث  
 خطاب حدیث است بجز رسول بقوله که اولاً که اولاً که اختلفت  
 الاله اولاً که پس با برین علت علی خلق عالم و خراجت حوا با ادم اینجا  
 اهلیت وجود است که در نظر قدرت الهی از صفت وجود ظاهر  
 لاخفند و در تصور سابق و اینست معنی علی المعنی ما در موالید  
 یعنی موجود است بجز حق بود خراجت برای او بجز اینجاب اگر  
 این نمیشد هر اینه می اندر عرف یعنی نسل عباد و در حدیث  
**فَضْرُوبُ طَوْقِ قَوْقَانٍ لَهُ فِي الْكُونِ اجْمَعُهَا نَاهِيَةٌ**  
 قبض معنی ضوب و اخذ است و معنی ناهیه و معنی در قبض  
 در حدیث ارواح که قبض قبضه فقال الجنة و لا ابالي قبضه  
 وقال الى النار و لا ابالي یعنی اخذ نمود یک قبضه و فرمود بگویند  
 و صبا اقمندم و اخذ نمود یک قبضه و فرمود بگویند و صبا لای  
 ندم یعنی معنی هستی که در بدن و جوی دیگر معنی جسم

علی غالی  
 خلق علی

باید

فانك بعضا بنظر جهادك قبل ان تحق طاعه و مصيبتك ان مخلوق  
 چگونه انما استحققت وجهتک میشوند که منافی عدل الهی است (سج)  
 در حج جواب این تو هر از رضی حدیثی از بعضی علماء فرموده  
 وان اینست که خدا خلوق در اول امر قبل از جانشاند و هر از سال  
 یک بار آنها افرار طلبید بیست و نهم و ولایه علی نال علی و ربوبیه  
 خود پس بعضی از ایشان اقرار نمودند با زبان و قلب و بعضی با زبان  
 فقط پس از نمودن آنها را بد خول الترانان که با زبان و قلب اقرار  
 کرده بودند داخل شدند و آنها که فقط با زبان اقرار داشتند پس  
 گفتند خدا با ما را برای این خلوق کردی که بسوزانی پس اطاعه  
 و مصیبت محققت شو اما بکلمه مقابل فضیلت و سرشق التیام  
 و قسقی ضد است که بعضی شوق است کافی قوله اولم یزال الذین کفروا  
 ان السموات والارض کائنا نفاقا ففقتناهما و معنی این شریفه در حج از  
 قول بعضی بدست میباشد و ان اینست که اسمها اسمان واحد و  
 و زمینها زمین واحد بودند پس خدا آنها را شوق نمود و قرار داد  
 لها رهفت اسمان و هفت زمین و از خبر دیگر نقل نموده که اسمان  
 و زمین یکی بودند پس خدا آنها را بواسطه هوا شوق فرمود و این خبر  
 چنانکه می بینی خیلی عجیب است و حال آنکه در خبر دیگر در کتاب است  
 که کان عرشه تعالی علی الماء و الماء علی الهواء و الهواء علی الارض و الارض علی  
 الماء و الارض علی الماء و الارض علی الماء و الارض علی الماء و الارض علی

افعال

تینک العوا  
 و زمین  
 اسمان

خلق غیرها و الماء بومئذ عنه فثابت فلما اراد ان يخلق الارض من الرياح  
 فضرب الماء حتى صار موجا ثم اراد ان يخلق الارض من الرياح فجمعها في موضع  
 ثم جعل جبالا من يده ثم دحى الارض من تحتها ثم ملك الرب ما شاء الله  
 فلما اراد ان يخلق السماء امر الرياح فضربت البحر حتى ارتدت فخرج من  
 الموج والزبد من وسطه فخلق من غير نار فخلق منه السماء وجعل فيها  
 البرج والنجم وفضل الشمس والقمر والنجوما في الفلك وكان الماء المكنون  
 على لون السماء الخضراء وكان الارض غير على لون الماء العذوب وكاننا  
 صرنا قوين ليس لها ابواب ففتق السماء بالمطر والارض بالنبات وذلك  
 قوله اول الذين كفروا انا هاهنا اي كذبوا في مقام تعجبنا  
 ميشود نظريا فاعمل وافعل به ودر حج صفر فايد ناهيك برید فاشا اكله  
 تعجبنا اسخام است و تاويلش چنين است كه انما غايه منها ان عر طلب  
 غيره و از جوهره نقل نموده كه ميگوئي در معرفه هذا عبد الله ناهيك  
 من رجل ليس بصوت ميشود ناهيك برای حاله الله پس اگر از بيت عن عظيم  
 باشد از باب مثال اول باشد و تعديش چنين ميشود بايد ان تصبر في  
 ناهيك بالامام عظمه و تاويلش ان بطور انما يجب تنبهاك عن طلب عظمه  
 غيره كه جري از تاويلش از بيت ظاهر نموده و اگر من عظم باشد از باب  
 مثال ثانی بود و مصدعني فاعل و لكن فيم انظور بود كه قوله كذب  
 المعنى فيض بسط و توفيق و فوق در امور خلق بد رسته كه برای اوليت

بنا هاهنا

انما غايه منها ان عر طلب

در عالم هاهنا عجايب از عظمه امام كه تر الخ طلب عظمه ديگر في صبح فليبايد  
 بنا و جاز اول و با عجايب از امام از عظمه بنا بوجه ثاني  
 هو الذي قرأ الاشباك بقية بالعيس والطلبين ابو القاسم  
 اما في حديث الفدر كليله ان الامور حوت وتخم  
 قرأ اي ثبت يعني ثابت و برقرار ميگردد عيش معيشه و هر چه  
 كه در معيشه لازم ميشود طلبش شد و حقه و بوس فقر خوف و  
 شد و سوحال و شد جنك و درهم جمع نفعت معي كه اين تعجب  
 و عقوبت و حاديت مستعمل فيه بليبايد در كافي الحج از اجل است  
 جوان و عبقه و مثل و در حديث كالا و خبر است و برای اين حديث  
 گفته اند كه شبها فقسا ميبايد و ميشود و چنانكه از جمله و عاخذ  
 بكي هم اينست فلك كذا نهر معاني بنا است و در حديث انما شب فدر  
 است كه با سناد معتبره بكي از يلبالي اجزاء ماه مبارك است و نظره  
 وجه تمثيل است معاني فدر است و بيت اهو نميزله شاهد است ببيت  
 سابق و اشاره است بر اينكه در شب فدر ملائكه كه ميگويند با موارث  
 مردم از نعمت و نعمت و ساير حالات انان اموثقه خلقه بحضور  
 امام زمان در آورده و با مضاه امتحان بهرسانند و اخبار در ان خصوص  
 بنا است آنچه در حج نوشته بان اكد فاشو چه كه ان جامع است بر

بنا هاهنا

بنا هاهنا

و جو قهقهه شب مذومعانی ان فریاد ملائکه و اختلاف در ان شب  
 بقاء و عدم بقاء ان و آمدن مقدس ان بخصوص امام کس شیخ طریح  
 میفرماید قوله انما انزلناه فلیکلم القلوب ابو علیه گفته هاء کتاب است از فرین  
 اگر چه ذکرش نکرده اند زیرا که حال مشبه نیست ابن عباس گفته خدا  
 نازل کرد قرآن را در اجزاء واحد در لوح محفوظ با همان دنیا در شب قدر بعد  
 نازل میگردد انرا جبرئیل بخوبی ابی نامه و بود از اول تا آخر بیست  
 سال و اختلاف نموده اند علماء در این و اینکه خدا او چیست بیگفته  
 که قدر گفته شد برای اینکه ان شب که حکم مینماید در ان و فضل آنها  
 انرا که خواهد شد در تمام سال از هر امر با بحاکم گوید و در جنت  
 ابن عباس که او گفت حکم میکند فضا ابارا در شب نهم شکران بعد  
 تکلیف مینماید انرا با بیایان در شب قدر و گوید قدر گفته اند گفته اند  
 برای اینکه لطافت در ان شب قدر عظیم و ثواب جبرئیل در ان وقت  
 برای اینکه نازل کرد بدو در ان شب کتاب نبی و در ان وقت بعد بایش  
 ملائکه فی قدر رسول ذوق و گفته شد برای آنکه خدا مقدر نمود  
 در ان شب انزال قرآن را و گفته شد به اینکه زبان ضیق میشود در ان شب  
 از کثرت ملائکه و این علمها که نوشته شد نظر در همه معانی قدر است  
 و گوید که اختلاف نموده اند در بقاء و عدم بقاء ان شب پس مذ هب  
 قوی نیست که ان شب در زمان رسول خدا بود بعد از ان حضرت فریاد  
 کردید

در ان شب  
 و ان شب  
 و ان شب  
 و ان شب

بصورت

کردید و دیگرها گفته اند که رفع میشود بلکه ان شب مافیه  
 تا بحاکم گوید چه عملی بر اینست که ان شب شهر مضاف هر سال گفته  
 که ان حقست معلوم میشود این از مذ هب هلیت بالضره و اخلا  
 نیست در ان شب انچه شیخ در انحصار ان در شب نوزدهم و بیست یکم نیست  
 مستجاب است که گفته تمل الملائکه والروح فیها یادن ربهم علی الاعمال انان  
 پس عرض مینماید با امام هر انچه را که مقدس است در تمام سال و سلام  
 مینمایند بر او و بر اولیاء او تا طلوع فجر بعد گفته یغیها اشکال ان  
 اینست که بنا مخالفه میشود شب قدر با اختلاف اهل مختلفه با اختلاف  
 اقوال بر شناخته میشود و جواب داده از ان با جوابهای یکی آنکه مدبر  
 شهر امام است در منزل ملائکه و روح و میشود بدگر ان ثواب عجا  
 شب قدر فایده عبادت نمودن در شب دیگر در ان شب که میشود امام  
 در شب در اهلی نازل میشود امام در دو شب معاسم اینکه میشود  
 امام در شهر بلکن نازل میشود بر او ملائکه در شبی با احوال اصحا  
 ان شهر که ان شب قدر ان است انچه عبادت بخیر بر آمد و در  
 صافی فرماید که نازل میشود ملائکه و روح القدس بر امام زمان و  
 دفع مینمایند بر او انچه نوشته اند و در شفاء الصد ارضافی انحضرت  
 کاظم نقل نموده که تقدیر میکنند خدا عز و جل هر کار را از حق و باطل  
 و هر چه باشد در ان حال حرام است در ان بدل و شب پتیر صبا

در ان شب  
 و ان شب  
 و ان شب  
 و ان شب

هائیکه خواهد و بنا بر این بنا شد هر چه را که خواهد از اجلا و زوایا  
 و بلاد و اعراض اراضی و غیره از آن آنچه خواهد حاضر در آنجا که  
 خواهد و القاء میکند از سر و لوحا با هر المؤمنین القاء میکند از امیر  
 المؤمنین با تمامه تا آنکه برسد ان صاحب الزمان و در خبر است که بعضی  
 منقر باید امام اموه مقدس در حدیثی از جنم یعنی وجود لفظ است  
 المعنی اینست آنکه که مقدس میباشد انباء از انطور که در این علقه که در با  
 عشر یا باشد و خوف با با بوسه و شرف با انخواندی حدیث قدس در  
 شب فلان سیدک ایضا میفرمودند و در حدیثی دیگر  
 هو المقام هو البیت العتیق هو التکون الحطیم هو حجر  
 مقام مقام ابراهیم در بیت و ان سنی است که حضرت ابراهیم پاهای  
 مبارک خود را در آن گذاشت و پاهایش نقش شد چنانکه اثرش در آنجا  
 البیت مطوفخانه ولیکن غالباً کعبه را در پیشود که نادره قیامت  
 مناره و طواف مسلمین است در حج از آنحضرت نفل عوده که در بیت  
 خداوند با قوفی ناسنل نمودند با قوه های بهشت که وارد و باب بود  
 از هر دو یکی شرف دیگر غیر و خطاب نمود با دم که نازل نمود پس  
 توجیه را که طواف میگردد چنانکه حول عرش من طواف میگردد  
 پس حضرت آدم از هند و نشان بطرف ان پیاده توجیه نمود ملائکه به  
 پشتوان حضرت آمدند گفتند این حجج با آدم لقد حجنا هذا البیت

بیت  
 کعبه  
 حرم  
 مبارک

قبلک بالفی عام وادم چهل بار از هند و ستا پادشاه پدید آمد پس انطور  
 بود نخلدانند در طوفان از اربابان چهارم بر سر اوست پیش  
 لکن بعد از ابراهیم از سر و دیدن ان و جبریل جای از ابراهیم خای  
 شانس آمد تا آنجا که گوید و جبریل با حجر الاسود و قیامت  
 ابو قیس فالتقوا عند وقد جوفیه تا دم الطوفان و در حدیث است که  
 حجر الاسود از با قوت بیضا بود چون در زمان جاهلیت زمان خای  
 بدان مسرت بود اسود و جبریل آمد الحطیم یعنی کعبه از ابراهیم  
 و کعبه را بیت العتیق گویند یا ابراهیم است که قدس از هر بیوتیست با اینکه  
 ان بیت از ادیان و ملوک کسی نمیشود و با اینکه در طوفان نوح از عرق  
 شد از ابراهیم در کعبه یعنی طرف و جانب است که یعنی ای طرف التی و  
 جعفر کانت حطیم از حطیم یعنی کعبه است و کعبه الحطیم یکی از ارکان  
 کعبه است و هم از اهان کعبه است که کعبه حجر الاسود گویند و این کعبه  
 الحطیم گویند که خلوص ای دعا را بخوانند و بگردانند و در آنجا  
 و با اینکه هر کس در آنجا حلف کند عفویش میگردد و در حج گوید  
 حجر الحطیم گفتن از اوضاع جاهلیت عادتشان چنین بود که هرگاه  
 در میان خودشان حلف میکردند که انقضای حلف چیزی از فعل با حق  
 با کان بگویم حطیم میگردد یعنی دفع مینه نمودن بدین جهت حطیم گفتند  
 بطنی و همچنین الطحی سبکاه است در بیان مکه که سنگهای دریا در

حجر  
 الاسود  
 کعبه  
 حرم  
 مبارک

در حج فریاد و سعت ان انجای انقطاع شعب است میان وادحمتی  
 نامتبره که اهل که از صعلی گویند و وجه تسمیه انجای است که آن  
 لایح لان آدم حران بدینج و بطی اجمع فان طیح حق انجر الفجر و معنی حران کرم دیک  
 انزیهان سابقه گذشت مراد انجای است که اولتر جای اجرام است  
 است و اطلاق انجای بر امام علی علیه السلام بر سید انجای است و جامع عزت  
 شرف مطلقه انجای بر و در کار است با مقصود اینست که بقاء شرف  
 و عزت ان موقوف بر وجود انجای است و با اینکه در ادب است که انجایها  
 که در سبب تقرب و عبادت خاص است بمنزله جد است و ولایت  
 انجای روح است مثل انزوسا بر عبادت انزیرا که هیچ عمل عبادت  
 بدون ولایت انما مقبول نیست و معلوم است که اصل روح است  
 و قوام جد با او و این معنی جلی است و در عزت و هر که با دل انکه  
 این معنی قابل باشد بکتاب ان معنی جلی است و معنی اول است مقام او است  
 خافه ان او است در کتب خطبه و او است بطحا و صرح  
 انجای حد که در کتب معتبره انصاف علو تکرار الطهر ان  
 غلبه حد که تسمیه انجای انجای است خلا و نند در بیت عبید  
 که الف گذشت با مراد در انجای است که غلبه انجای تکلیفی بوده برای  
 او انجای خلاف احدی چنانکه هر یک از انرا هم که انجای حد تکلیفی  
 داشتند غبار تکلیفی بگری و در باب تفسیر هر شان بدان مکلف

تکلیف

بودند که انجای از ان خود تفسیر نمایند سواى حضرت امام حسین  
 انجای علیه السلام که تکلیف تفسیر نموده اند و غلبه تکلیفی است  
 مخصوص انجای که گاه که مشیت الهی بطورش علاقه کرد و غلبه انجای  
 دو بار واقع گردید اول بر انجای است که انجای است که بعد از چند سالها  
 غلبه صغریه اولین غلبه است که انجای نموده بعد از چند سالها  
 ظاهر گشت بعد از ان غلبه که واقع گردید که ظاهر نخواهد شد  
 مگر قوی که ظلمت فوق تمام عالم افروز گشته باشد چنانکه در حدیث  
 و کلام الارض و طوا و عدل الا کلمتک ظلم و جور و در تاریخ غلبه  
 انجای خلاف در جنات الخلود گوید روز یکشنبه و بقول در جمع  
 دهم ماه شوال سال دویست و شصت و بقول شصت در زبان  
 خلاف المعبر بالذات الغیابی از خوف دشمنان غایب گردید و  
 غلبه در خانه خود که در پراطه شش منتقل گردید بود که در سن  
 در سربلای صفت واقع گردید و همانا ان سربلای موضوعی است که چند  
 پادشاه بر سر او و در انجای شش پادشاه غالب اوقات ان سربلای عادی  
 در انجای مخفی و عبادت خدا مشغول میگردد پس فلذا مکان با توفیق  
 و زیارت انحضرت صلوات الله علیه است و سربلای شش در جهن غلبه  
 شش با هفت یا نه پادشاه سال بود تفاوت چند ماه و چند روز تا  
 با خلاف اقوال در ظاهر نخواهد شد مگر انوقت که خدا خواهد

تکلیف

و دعوت خواهد کرد مردی را که راه هدایت شد **عقوبت**  
 یعنی چنانکه حضرت رسول خدا دعوت خود را بکلیت توحید در زمان  
 ظاهر نمود که ظلمت که در جهالت تمام عالم افروخته بود و دعوت  
 به خیر انعم و مودت داشت همچنان است دعوت انجمن در زمان  
 ظاهر خواهد شد که ظلمت فتنی جهالت تمام را که درین راه  
 و آثار اسلام نماید مگر اسمی درستی را یعنی **الاسلام الاسلام**  
 احکام اسلام از خواطر مردم چنان بدر خواهد رفت که خواهند  
 گفت این علوی دین جدیدی است که در راه است پس چه خواهد فرمود  
 و معاندین مثل جمعی که در وصولی خواهد داشت مثل صوفی علوی  
 و خون منافقین را انقدر خواهد ریخت که مردم در خصوصیت  
 شک خواهند نمود که بفرمانی انقدر خونریزی میکنند حال آنکه  
 خون ریزی بر سبیل جهاد و برایش تکلیفی است از جانب خدا و این  
 مقدس از کتاب طهارت و قباچه منزه است زیرا که معصوم و در عصمت  
 مانند اجساد طاهرین خود و در طهارت و استیجاب طاهر است  
 سلام الله علیه است و انجمن است مصلحت **الظهور العظم**  
 ظهور عظیمی است که در عصمت است بمعنی خود را از گناه و منع  
 و پرده دامن انان و بمعنی نیست در دعا که میفرماید **و اعود بک من**  
**الدنوب الی تعینک العزم** یعنی پناه ببرم تو را گناهی که میدهد

الاولی

پرده ها را و آنها چنانکه در حج است شرب خمر و قمار با نحر و نمودن  
 است که موجب خند مردم باشد از شرح طهور و ذکر عموالین است  
 و دیگر بحالت اهل رب و معنی دیگر عصمت است و ظاهر این  
 همین معنی است در حدیث **ما عصم عنک من عبادی باحد خلقی**  
**الا قطعنا السباب السهون من یدیه و اکتفنا الارض من تحته و در سبیل**  
**البرهه کفنا عصمت** در لغت اسم است از عصم بضم یعنی منع و  
 و حفظ و در اصطلاح ملکه اجتناب است از معاصی با تمکن از آن تا آنجا  
 که گوید **بصیغ ظاهر شد** از این روایت که در پی آنکه عصمت ملائک است  
 که مانع میشود از ارتکاب معاصی و موجب میشود باور دین طاعتا  
 بر وجه اختیار پس آنچه مذهب بعضی از علما است که معصوم  
 مجبور است بر عصمت و تمکن نیست از ارتکاب معاصی باطلست جدا  
 و الاستیجاب **بمشد المعنی** صاحب غیب حدیث صاحب  
 دعوت **سویب صاحب طهارت** صاحب عصمت است  
**من وق سرف الکران افه الکران** **من الکران الکران**  
**من وق اسم مفعول از سرف** بمعنی روزی که معلوم است و در  
 تمهین ان میان اشاعره و معتزله اختلاف است و در شرح گوید که  
 سرف در نزد اشاعره هر آنچه نیست که نفع بدهد شود با او خواصا  
 باشد با حرام و تمسک نموده اند در این بقول عمر بن قهره که به

عصمت  
 معنی  
 است  
 از  
 عصمت  
 است  
 در  
 حدیث  
 است

عصمت  
 معنی  
 است  
 از  
 عصمت  
 است

عصمت  
 معنی  
 است  
 از  
 عصمت  
 است

حضرت رسول عرض کرد یا رسول الله خدا نوشته عن شقور اهل  
 ازل ان الرق الامن مني من لقي انا ذن لي في العباد لي اني اني  
 كلامي في عهد احد الله فان الله قد رزقك طيبا فاحسن ما احسن  
 الله عليك من من كان ما احل عليك من رزق جلاله ودر زود  
 معزله هر آنچه پسند که صحیح باشد انفع خون ازان با نغد و حرا  
 سر و زینت و تسک انها بقول رسول خداست که فرمود ان الله تم  
 الارض لاجل الابرار خلفه و لم يقمها طرا و در حدیث شاعر  
 طعن میباشد که در زرق باجای من صدمه فرموده برای شاکه بدلیل  
 سابق کلام و سر است استعمال میباشد از انجمله است علوی و غیر  
 چنانکه در دعاست و اعوذ بک و غیره و کون علی باای سعلی و  
 قاهر او یعنی صاحب و مالک و سید و پروردگار و فردا اکل صلیا  
 حقیقه همه اینها ذات با شریف است چنانکه شهرت استماعش هم در او  
 بمن همین و مبارکی و تعجب نعمت است و اطلاق رزق درین  
 با انتخاب مجاز است بعلاوه سلیت و علامه اینکه از رزق خلوار  
 بمن وجود انتخاب است کافال و یقین رزق الورک نه بلکه انتخاب است فلا  
 رزق است چنانکه بعضی از علما ان عقایدشان نحو انما چنین  
 است و انهاد حقیقت شرایط انها شاعری و تشریک انها بد  
 از تشریک نصایح است و در اضافه رزق بصیرت ب مابند است

نظریه  
 در تشریح  
 این کلام

با این سخن و مصحح ثانی تصریح باینست ما خود است از کلام گذشته  
 المعنی روزی خوار برورد کار است و بر مخلوق رزق میدهد او است  
 بهان معنی که گفته اینست ازین انتخاب تمام رزقها و نعمتها  
 للظن انما هو الرزق علی بحر من کل صدمه  
 نظائر از نظیران بعضی فکر و تأمل و مهلت و تأخیر و مقابله و شاهد  
 است و در عرف گویند نظائر فلان امر یا فلان شخص است یعنی باینست  
 و رسیدگی ان با او است و هم چنین است در بدین و مجوز است  
 و بجز ادب و ادب عدل استعمال میباشد از انجمله است ابان قرینه و نیابا  
 که بنا بر ندارد و فیح طریقی از خود هر چه نقل نموده که بجز علم است  
 تر باو یعنی مطلق کوکب که بجزو بعضی کوکب باشد چنانکه در بدین  
 بحر می اسم همان و مکان و مهلت و می از جوی و صحران عابد است  
 بنظارت و تنوین کل عوض از رضا الهی کله او ضمیر معاند  
 است باهائهم و منظور در این بدین است که باینست و نظائر او صفا  
 کوکب و اجرام علویه در سیر و ثباتشان و تاثیر آنها در اجرام اجسام  
 سفلیه همگی با انتخاب بطوریکه بدون اجازه او هر شان است  
 کارهای خود عاقل و در تاثیر باطلند و شکر تاثیرات اوضاع  
 بعضی از کوکب بنا بقول اصحاب نجوم در بیان الحصر نکاتش  
 میباشد المعنی برای او است نظر کردن در امر نجوم در جبهه انجمله

بهر  
 این کلام

نظریه  
 در تشریح  
 این کلام

نظریه  
 در تشریح  
 این کلام

نموده اند از اقطار انجذاب و هم نشان از انجذاب نظیر بر دران  
 میشوند یعنی در آنجا او هر که معطلند و  
 فالنخس که با این تریج بالرحل و فاه مقابل انجذاب بالصد  
 نخس و نخس شومی مقابل بعد سعادت است تریج چیز است  
 چها کردن و چنانچه را آنچه از جانب بر داشتن چنانکه از مقابل انجذاب  
 ابتدا نموده دست را ستراد در دوش راست بر در پس پای راست  
 از دست چپ در دوش راست پس پای چپ از دست چپ در دوش چپ بعد  
 دست چپ از دست چپ در دوش چپ در کفای الحج و غیره پس  
 این تریج چنانکه گویند که سعادت و تریج نوعی از جلوس نیز  
 گویند و لیکن در اصطلاح فقهاء تریج از گویند که دو کوب  
 بود در چهار درجه چنانچه وجه از یک کوب در واقع شود پس تریج  
 از حال که کوب نخس است از سبعة اشیاء است که انکولان کوب  
 دیگر بود در چهار درجه واقع شود و تریج و تلبیث و تدبیر و  
 و مقابل کواکب که هر یک خواهد آمد نظرات کواکب گویند و یا شرا  
 تریج بر بد و نخس میدهند و انرا نظریه منتهی میخوانند خصوصاً تریج  
 نظرات که نخس اگر است و تا اثرات آن با هر کوبی که باشد خوب نیست  
 بنا به قول اهل این فن چنانکه گویند تریج زحل با شمس در دلبست  
 بر مخالف است میان علما و عدل و قضا و وزیر و خوف و ظلم

کواکب

و جو و بهمانه و تزل حال و اگر با تریج باشد دلبست بر قنیه انجذاب  
 و محاربه و مقابل عدل و تا اینجای خلاصه و نظایر این و اگر با قنیه  
 باشد دلبست انجذاب و قنیه و غضب ملوک و ظلم و عدل و قنیه  
 و خصوصاً وجهت و قنیه و امثال این و اگر با زهره باشد دلبست  
 بر مخالف از ولج و بهمانه و موثران و دشواری وضع حمل و فاش  
 شدن اسرار و خجانتها و عدل و قنیه و نظایر اینها و اگر با عطارد باشد  
 دلبست بر گفتگوها و دعای ناخوش و دروغها و دیدن و پروگواهی  
 بناخوش و فاش شدن خجانتها و زخم و جلال و هر چند این تریج  
 سایر که خوب میدانند مقابل تریج مقابل کواکب از نظرات است  
 گویند که دو کوب از یک کوب بگرد و هشتاد درجه دور واقع شود  
 و تا اثرات آن نزدیک است مثلاً تا اثرات تریج است خصوصاً مقابل  
 تریج که انهم کوب نخس است از سبعة اشیاء مثل زحل و کوبند که قضا  
 تریج اگر با قنیه باشد دلبست میان امر بر عدل و لشکریان  
 و عدل و مکر و ظهور قنیه ها و مکرها و عدل و وجهت و مقابل  
 و قنیه های ناخوش و نظایر این و اگر با زهره باشد دلبست بر سواد  
 اهل فتوی و قنیه و غیره از آن و فراق و طلاق و ولج  
 و تقاطع حمل و بهمانه و امثال اینها و اگر با عطارد واقع شود دلیل  
 است بر عدل و میان دیوانیان و اهل قلم و ظلم بر عاقلان

کواکب

کواکب

کواکب



موقوفان و قید و بند انظار و سیاست آنها و رفتن راهها و خطا  
 در معالجات اطباء و فساد کارانشکاران و ابراجیف و اندوه فضلا  
 و عفویت هوا و بهای کدوگان و امتثال این صدقات و صدق  
 بمعنی صدقه و ضرایب و مقصود باینست که نحوست مدیح رحل و  
 صدقات معالجه مدیح هکلی بدون اجازة انتخاب باطل و غیر واقع  
 است المعنی چیدم نحوست در بنجوز از ترسیع رحل و چیدم  
 مقابل مدیح در صدقه بنگریم اینستفهام اینک است  
**فَالْاِتِّصَالُ مَا التَّمَثُّلُ فَاَلْاِحْرَاقُ مَا التَّمَثُّلُ فَاَلْاِحْرَاقُ**  
**اِتِّصَالُ** اصطلاح مخصوصیت از اصطلاحات نجوم و احتمال دارد  
 هان نظارت کواکب باشد که مده کور شد و یکی از نظرات هم تثلث  
 است و تثلث التثلث که دو کوب از یکدیگر صد و بیست و پنج  
 دور واقع شوند و نتایج اثر آنست مانند مثل الف و محبت و مهمل  
 مردم بجز این طاعت و صلاح کارها و عدل و رعایت و سستی و سستی  
 و اینهمه رفاهت و هم چنین بر بعضی عفا و رونق کارها و بدینامد  
 حوائج باطل و دوستی و موافقت و ایضا بر کسی ریاست بافتن و فریق  
 خاندانها و تمکین خراج و نقصان جور و ستم و قوت پیران و نوح و هم  
 چنین موافقت و الف میان زمان و شوهران و فرج مشایخ و عفت  
 و نشاط و دبایع عقد و زفاف و فریخی اطعمه و از نانی و اعتدال هوا

توضیح  
 در معالجات  
 اطباء و فساد  
 کارانشکاران

توضیح  
 در معنی صدقه  
 و ضرایب

توضیح  
 در اصطلاحات  
 نجوم

در تابستان و سردی و باران در زمستان و هم چنین بر قراقره فتن  
 کارها و عهدها و رونق اهل بازاری پیش کاران و رونق علمای  
 حکما و ثقیف جوانان و هم چنین موافقت دیوانیان و قوت کار  
 اسباب صلاح و رعایت آنها بجز اینک صلاح و از نانی زنها و توبه  
 بیباکان شراب و هم چنین قوت خال ملوک و سرداران هر قوما  
 و غنیمت و زلفه و لکنان و عدل پادشاهان و تربیت بافتن اسرار و  
 بیباکی پیران و صدق و فراخی اسرار و هم چنین رونق اهل دنیا  
 و فرج فضائل و توانگری و توبه اهل طرب و سعادت زمان خوشی  
 معیشت صحیح خلایق و بیباکی مناکحات و هم چنین فائز و راستی  
 و نفع در دلد و دست و اینها و خبرهای راست و رونق ساجد  
 و راست آمدن معالجات و رونق بازار کتاب اعتدال هوا و هم  
 چنین قوت حال اسرار و لشکر پان و تربیت اهل صلاح اسر سلاطین  
 و عزت الخرب و اینی خلایق و کسب هوا و وقت و شکستن سرفا در  
 زمستان و عزارت و پیوست در اسرجه و رونق دلا ضرب و ایضا  
 بیباکی شکرها و مهمل اسر ایش و ثقیف پشان باخوانان بیباکی  
 سزاینها و طهور و لب فرو و غنیمت پشان اسر دکان و زمان و  
 و عزت لحم و اسر نانی دیگر و طحومات و هم چنین رونق و اوین  
 و ترفیح حال عمال و طهور کیمیاگران و ساختن النحر و نیمه با ابرها

توضیح  
 در قراقره فتن

توضیح  
 در معنی صدقه  
 و ضرایب  
 و موافقت  
 دیوانیان  
 و قوت کار  
 اسباب  
 صلاح  
 و رعایت  
 آنها  
 بجز  
 اینک  
 صلاح  
 و از  
 نانی  
 زنها  
 و توبه  
 بیباکان  
 شراب  
 و هم  
 چنین  
 قوت  
 خال  
 ملوک  
 و سرداران  
 هر قوما  
 و غنیمت  
 و زلفه  
 و لکنان  
 و عدل  
 پادشاهان  
 و تربیت  
 بافتن  
 اسرار  
 و بیباکی  
 پیران  
 و صدق  
 و فراخی  
 اسرار  
 و هم  
 چنین  
 رونق  
 اهل  
 دنیا  
 و فرج  
 فضائل  
 و توانگری  
 و توبه  
 اهل  
 طرب  
 و سعادت  
 زمان  
 خوشی  
 معیشت  
 صحیح  
 خلایق  
 و بیباکی  
 مناکحات  
 و هم  
 چنین  
 فائز  
 و راستی  
 و نفع  
 در دلد  
 و دست  
 و اینها  
 و خبرهای  
 راست  
 و رونق  
 ساجد  
 و راست  
 آمدن  
 معالجات  
 و رونق  
 بازار  
 کتاب  
 اعتدال  
 هوا  
 و هم  
 چنین  
 قوت  
 حال  
 اسرار  
 و لشکر  
 پان  
 و تربیت  
 اهل  
 صلاح  
 اسر  
 سلاطین  
 و عزت  
 الخرب  
 و اینی  
 خلایق  
 و کسب  
 هوا  
 و وقت  
 و شکستن  
 سرفا  
 در  
 زمستان  
 و عزارت  
 و پیوست  
 در  
 اسرجه  
 و رونق  
 دلا  
 ضرب  
 و ایضا  
 بیباکی  
 شکرها  
 و مهمل  
 اسر  
 ایش  
 و ثقیف  
 پشان  
 باخوانان  
 بیباکی  
 سزاینها  
 و طهور  
 و لب  
 فرو  
 و غنیمت  
 پشان  
 اسر  
 دکان  
 و زمان  
 و عزت  
 لحم  
 و اسر  
 نانی  
 دیگر  
 و طحومات  
 و هم  
 چنین  
 رونق  
 و اوین  
 و ترفیح  
 حال  
 عمال  
 و طهور  
 کیمیاگران  
 و ساختن  
 النحر  
 و نیمه  
 با ابرها

۸۸

ویدبار فضل و شعرا و قوت خال الطبا و زینت بافترا اهل علم و ستون  
 از امر و ایضا خردی اصحاب دیوان و اهل علم و بیان و تجار و دوی و  
 و عقبا سبزی میان دختران و پسران و خوشحال شراب و نوقط بران  
 و فرج الطبا و بخوان صحیح علمان و امثال اینها و شرح بعضی غصه  
 اندوه و در عرف اهل نجوم اصطلاح خاصیت که در اصطلاح  
 استعمال مینمایند احراق عبارتست از تقارن اوقات یا کواکب  
 و مقارن است که در کواکب یا کواکب یکدیگر بیجا و یکدیگر بیجا  
 جمع شوند و تحریف احکام کثیره که مینمایند و ان احکام مختلف  
 است با اختلاف کواکب شبانه که با اوقات جمع شوند و بعضی از آنها منج  
 خیر و بعضی منج بد است و اغلب بخش بد و بخیر است مانند تریس هر  
 که طالب باشد بکتاب نجوم جوغ نماید و کسکس عبارت از  
 اینست که در کواکب است یکدیگر شصت درجه در بعد واقع شوند  
 و اول هم احکام کثیره منفرعت و بنا بر این مثل بنا بر ثلث است الا  
 اینکه اهل این فن ثلث را دلیل و مستحق کامل و قدس برادر اول دان  
 ناقص گفته اند و تمام جمع تمام است یعنی نثر بهره و مراد از ان در  
 اینجا اصطلاح اینست که در بین بیچین معرفت مثل تمام  
 الولاده و تمام الغیب و تمام کتاده و غیرها و لیکن در کمال خبر  
 در عرف بجا نرسیده و چهاردهم زایج هر کمال نیز اطلاق میشود

اصطلاح احراق

کواکب

و این مجموع چون محل تفصیل این مطالب بود لذا تمام حرات بطور اجمال  
 و اشارت ذکر نمود پس هرگاه که طالب تفصیل اینگونه مطالب باشد  
 البته باید بکتاب مفصله ارباب نجوم مراجعه نماید المحدثین فی الفیاض  
 و جیت ثلثت چیست شرح جیت احراق چیست تدبیر چیست  
 یعنی اینها مستقلا تابت مینمایند بلکه مختصا تابت است  
**فما لا یجوز و ما یستفاد من ذلك الخ**  
 استخراج از اصطلاحات نجوم است علی الظاهر هاست که جیت  
 کواکب گویند و احکام کثیره بر او منفرع مینمایند مانند ضعف  
 حال و قوت و بیکی کارها و کادی با بار و ملال زنان و بیما الحفا  
 بنا با اختلاف کواکب که اینجا مقام بطور اینست اما اینست که جنات  
 مخلوق نوشته که بعضی بسیار است و حکما مهند در بعضی کواکب فرض  
 کرده اند بقدر هشت روز و چهار ساعت و اولش از نجوا و حقیقی  
 است و از اهفت قمت بوده و هر قمر در از زده ساعت و یکی است  
 کواکب نیست داده و بد اینجه گویند است شمس است زهره است  
 عطارد است قمر است شمس است زحل است زحل است زحل است زحل است  
 مذهب گوید بجاق و بیت همی یک از کواکب در اعمال مذکور ندانند  
 سواست شمس که در غایت نخوت و ضرر از این بیشتر فرود عقرب و  
 و نظرات منوره میدانند و جمیع ساعات را ثلث قرار داده و

کواکب

اصطلاح احراق

کواکب

ثلث اول را مختبر شمال و ضرب ثلث آخر را بر ثلث اول مبداءند و محاسبات  
 عبارت از سه شب اولیست که هر ماه و هر سال در نیمه چین بود اگر  
 چنین باشد از کلان نجومست و احتمال دارد که قوس باشد و قوس  
 قوس معروفست که در انام باستانی در شکل کمان بالوان مختلفه که هوا  
 پدید آید و امام حلبه است که فرمود که از قوس مکه با قوس چین بود  
 و فرج گفته خوب نیست زیرا که فرج نام شیطانست در جنات الخلود  
 گویند که آن از کسب و شوق آفتابست که از بخار مضاعف میشود و پسند  
 در وقت که هوای صاف و بی دران حاصل شود و بقول از عکس کوه  
 قافست که انکوه هفت قلعه است و هر قلعه جوهریست بزرگ آنها را گرس  
 سخن غالب باشد دلالت بر جنگ و قتل میکند و اگر بر سر غالب باشد  
 بر سر زنی و اگر زدی بیست باشد بر بیماری و اگر بر سر بزرگ غالب  
 شود صحت فحاه و حکم از بر می کنند که آفتاب در انست و نیم اول روز  
 مشرق و نیم دوم مغرب باشد و چون در طرف مشرق ظاهر شود در  
 برج حمل بدی حال زنان باشد در صورت ضعف عمال در جوار فریخی  
 در سرطان اینی در اسد غلبه در زنان در سنبله خلاف نهاد  
 در میزان قصر کارها در عقرب امن و سکون در قوس خون عولم کنا  
 در جدی افراط عظیم در دلو نیکبست نهاد در حوت فریخی نیست باشد  
 و چون در طرف مغرب ظاهر شود در حمل و زنی نیست کرد

نور

تفسیر  
تفسیر

در نور ظهور و باد و جوارید حالی ملوک در سرطان فریخی نیست و  
 در اسد حدوت و باد و سنبله از زنی نیست در قوس فریخی غلبه و  
 عقرب فریخی نیست و در قوس هم چنین و در جدی قوس و در دلو  
 پهنا سخنان و در حوت نه قوس شود المعنی چیست رجوع و چیست  
 و چیست فرج و هم چنین غیر آنهاست ما از ان قبول حکم کنیم یعنی هر  
 کس که در این ایام بمشغول باشد در این ایام  
**لَوْ شِئْنَا بِأَهْمَاءٍ مِجَاجِدٍ دَلِيلُ الْحِكْمِ مِنْ تَرْكُمُ**  
 ایام بمعنی شان است و حاجت میخواهد و در اول جمیع  
 دلیل و ترکیم یعنی جلس میشود و با اینکه فریخی باشد در کل و همین  
 معنیست در حدوت من آنچه قبل آن بقدره از طرفی که با تمام از طرف  
 هر که بخارین نماید قبل از تحصیل مسائل فهمیدن فریخی هر دو در با  
 با فریخی هر دو در این ایام مفوضه و سوق این چند ایات فریخی تا این ایام  
 علوی است در اجسام مغرب بد و ان از اجناس که تفهم جلالت است  
 انحصرت و چه هائیکه نام آنها در این ایات مذکور است من باب مشا  
 است نه بطریق انحصار زیرا که اوضاع فلکها و باقی اینها انحصار باقی نیست  
 و منجسین است از اینها اوضاع متنوعه ذکر مینماید و بعضی از اجرام علوی  
 را در اجسام مغرب داخل میدانند حتی در وجود از چنین انعقاد  
 نطفه او در رحم مادر چنانکه گویند چون نطفه در رحم منعقد میشود

میسب

تربیت

ناپگاه قهر در تربیت خلل شود و در انوقت آفریده میشود گو باد این  
 قوت ماسکه موجود است که از این یکسال مبداء در ماه دوم در تربیت  
 مشرب و در انوقت مستحیل بعلمه میشود و قوت نفسانی را وظایف  
 میگردد و در ماه سیم در تربیت صریح است در انوقت قوت غضبی  
 حارث لطیف پیدا میکنند ماه چهارم وقت تدبیرشک است و قوت  
 حیوانی در جمیع اعضا ظاهر میگردد و ماه پنجم در تربیت زهر است  
 در انوقت قوه غضبیه مستحیل میشود ماه ششم در تربیت عطار است و  
 در انوقت قوه کرمی بظهور میسرده ماه هفتم در تربیت قهر است در  
 انوقت قوت طبیعی کمال میندزد و بیهوده و جوه بدن کامل میگردد  
 اگر در ماه هفتم اتفاق ولادت افتد اعلا جملود زنده میماند و اگر  
 متولد شود ماه هشتم با نوبه تربیت خلل میسرود و در اعضا افتد  
 پیدا میاید اگر در انماه ولادت واقع شود مولود بجز نوزاد که در پیش  
 ساحت وان دلایل موت است و اگر ولادت واقع شود ماه نهم نوبه تربیت  
 مشرب که دلیل جهانت در انماه بیشتر مولود زنده میماند و بعضی  
 گفته اند بعد از تولد تا چهار سال اسباب مثلثات بسند و چهارین  
 طفل را بی و در پرورش مبداءند تربیت بنوعی که زمان  
 تربیت هر یک یک سال و چهار ماه میباشد و علی الظاهر مراد  
 از مثلثات مثلث بر وجهت و اسباب تقسیم کواکب است بلبلان

تربیت کواکب  
 و اسباب  
 و اسباب

طالع

نهار در تربیت در پرورش چنانکه ذکر جدول زیرین ظاهر میگردد

المثلثات		اسباب النهار		اسباب اللیل	
حل	اسد	قوس	مشمس	مشمس	شمس
قوس	سنبله	جد	زهره	قوس	صیخ
جوز	میزان	دلو	زحل	عطارد	زحل
سحان	عقرب	حوت	زهره	صیخ	زهره

پس بنا بر علم الفاهر یکی از این کواکب بنسب و وقت مخصوص مولود  
 را هر یک یکسال و چهار ماه پرورش مبداءند که جمیع چهار سال  
 باشد و بعلم عند الله پر مضمود از این چند ایات اخبره ایست که  
 این تفصیلات و غیر اینها از اوضاع افلاک و دلایل نجوم اسرار  
 چند محکوم بحکم امامت در صورت عدم ادن از نا تیران خودشان  
 مجربند المعنی اگر نخواهد چنین با اشاره بالبر و دلایل نجوم هکی از ان  
 مجربین با او میشوند یعنی باطل میگردد  
 اوداه القدر الحضر کثرت صیخ و زهره و عطارد  
 قباب جمع قوت وان معانی عبد الله از جمله الفاه است لا عنی شک و  
 بدین معنیست در حدیث نبوی با علی العقیق نشاندند نور و جاسر  
 حسنا و فرس قبا ارض الطین کانی الحج یعنی لا غشام و دیگر معنی

تربیت کواکب

خکی و بعضی چهره و همین است در بیت و حضرت جمع خضر که بعضی گویند  
 است و جناب پلایان ملک آن خضر گویند برای اینست چنانکه شیخ طریقی  
 نوشته که هر وقت این جناب بنام خداست در طراش بر سر و خضار میباید  
 و از هر جا که بر سر میباید در این سر او بلخضارت باشد و این که هر وقت  
 بر سر و خضار خشت می نشیند در حال آن خشت نشیند پس از این خشت نشیند  
 حضرت الامام در راجع بقول آنست که مذکور شد و ما در این جناب الهام  
 دارد شیخ خردی و غیره میباید که در زمان رضاع این جناب گویند از آن شیخ  
 میباید و جنابش در رعایت که این جناب در سر میباید صاحب گویند آمد  
 از این حال طالع پیر و این جناب خود و پیرش او مشغول گشت تا جوان  
 کامل گردید و در وقت در او ملک آن نویسنده میباید برای نوشتن صحیف  
 آدم و شیخ پیر نویسنده گان جمع شدند که یکی از آنها هم خضر بود و یکی  
 او را بنام خشت چون ملک آن خط او را پسندید از حریف نشیند تقصیر  
 نمود شناخت که فرزند خودش است پس آورد و ولی امور مردمش  
 نمود و تا پنج حال این جناب و نیز میباید ملک آن او را و علم مایل او  
 بزین در هبوط آدم مذکور است و صفه مذکور از خضر خضر و نوشتن  
 خضر است و خضر اسمان را هم اطلاق میکنند برای خضارت  
 آن در انظار و جناب خضر کتابه اسمانها است و کشتی اعراض نمود  
 و عدوت در دل داشتن چنانکه در حدیث است افضل الصدقة

کتاب خضر  
 و بعضی چهره

علی رحیم الکاشغری و جمع از بعضی در افناد شل قوله فاشتر  
 تبتک الجن ان لوکانوا یعلمون الغیب فلیتوالوا کعدلی المبین یعنی  
 زانانکه در افناد یعنی سلیمان نبین نمودند که اگر آنها میبودند که عیب را  
 میدادند نمیدادند در عذاب همین نیز با حکایت است از حال  
 حضرت سلیمان در آن وقتیکه اجبر حاضر کرده و آنها را بکاشی داشتند و  
 در آن حال دید مردی دخل قبر شد سلیمان ترسید گفت تو کیستی گفت  
 من آنکس که رسیده پیغمبرم و از ملوک پیغمبرم منم ملک کون پیر اینجا  
 در حالیکه بر عضا نیک هر فرود پیغمبر روح نمود و با کمال بهمان حال  
 ماند و اجنه هم چنان بکار مشغول بودند و هر دم سلیمان نظر نمود  
 بعد از کمال خدای که هر بر آنکس تا فونک عضا این جناب را خورد و  
 جانش زین در آمد و جزو دانستند که این جناب مرده آنها مطلع نیستند  
 پس هر گاه فرار نمودند اینست قول خدا فاشتر الخ بعد از فونک این جناب  
 علم بحر را وضع نموده در کتابی بر تخت سلیمان دفن نمود و در آن نوشت  
 که این علم را اصفیای بر خرابای سلیمان نوشتند پس از حد کتاب بر آورد  
 و کان گردید که تسلط سلیمان با آنها بواسطه انکاب بوده است و هر  
 دور نمودن هر چیز با هر چیزی که در آنست چنانکه میباید بگویم تمویلهای  
 مؤول ای تدویر باقیها و سخم خاک و چیزیکه را با کله از بدن  
 و مراد در بیت معنی اول است که میگوید المعنی اگر چه در سکن این

فانکشاف

۵۱

کتاب خضر

میدانند و در حال عرض نماز نشسته هرگز برود و نباید بخاک بجالد و  
 گوید که در حالت انحراف جلوسه **قَسَمُ نَارٍ نَوْرٍ مَخْلُوفٍ** و کف لاوه و موکتور  
 قسم از قسم بفتح الفاف مصدر قسم من باب یضرب یعنی وقت  
 کردن و سوگند بخوردن اما بک الفاف و مکن من ان یعنی هر چه و  
 نصب است و جمع ان فاعل است و قسم هم بعضا بمعنی هر چه و نصب است  
 بنابراین وجهش قسم است بک الفاف و فتح است چنانکه در دعای است  
**اعوذ بک من الذنوب الی تحب الیسم** پناه بدم سووا که اها بک جلس  
 بنامد قسمها را که عبارتند از نظاره و فریبیدن از نماز عمره و نماز  
 حج و عمره است این نعمها و شکایت از خدا بشود و نماز عمره یعنی نماز حقیق که  
 در الحج و در وجه نصب ان بضمه گوید که عهده اش را از خودشان از در معنی  
 سخن بیایند و اینها را بنام آوردند مگر بعد از نماز عشاء پس انوقر اعنه  
 میگفتند و معنی نور گذشته و دانستن موت است زیرا که بعضی  
 نوره است و جمع ان نیز است چنانکه در حدیث ما است **قوسوا الی ان**  
**الذی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بالصلاة** بر خیزید و کوا آنها را بک  
 از رخسار بید در پیشهای خودتان و خاموش نمائید آنها را با نماز در  
 حج گوید مراد از ان آنها با قبول اهل ظاهر عبارت است از اعمال پیغمبر که  
 بسبب حصول عتاب با ائمت است بجز از اناناس فرموده من باب تسمیه

بفتح الی یعنی  
 الذنوب  
 تحب  
 نکران



السبب بایم کتب و الطفاوان عبارت است از سزایها باطاعات حصول  
 گوید که اهل طاعات و اعطای عبادت موافق اخبار و کلمات علماء جزان  
 نماز نیست بنامد الصلوة و عمود الدین نماز است که بنام از اركان دین که اگر  
 کسی نماز را عملی ضایع نماید در واقع خانه دین خود را خراب نموده و اگر  
 کسی خواهد در خصوص نماز فایده بسیاری نماید باید تسمیه کتب سخن بیایند  
 ناچرا سبب با نکره مجموعها و کلمات است در نماز قول رسول خدا **صَلِّ لِحَبْلِ**  
**حَبْلِ لَحْيٍ مِنْ نَبَاكَ تَلْكَ الطَّبِيبُ الدَّيَا وَفَرَّ عَلَيَّ فِي الصَّلَاةِ نَظَرِي**  
 معنی خداوند گفته که خوب بپیمای که بوده است سرخیزد زانه بویها  
 خوش و زدن هم اعوش و انگاه نماز است که باهوش خلاصه شیخ طریحی  
 میفرماید و اما با قبول اهل باطن باره بعضی گفته خود که ائمت است  
 شد از جهت اینکه علی که با صورت ظاهره خود را شخص صادر بشود صورت  
 حقیقیه او با ائمت باهشت و لیک در آن نمیتوان کرد مگر بعد از عشاء  
 مؤلف گوید معلوم است که اکثر اعمال ما جز اقرصه و حقیقیه بگو  
 ندانند که در پیش خودمان برافز خدایم و ملحق نخواهیم شد مگر بعد  
 از عاقبت روح از بدن که پرده از روی کارها خواهند برداشت  
 که پرده از روی کارها بردارند انوقت بدانیم که در چه حالیم همه  
 وان آنها را خاموش نتوان نمود مگر با نماز صحیح شرعی که مطابق  
 خواست شارع مقدس بوده باشد ائمت که فرموده **قوسوا الی ان** بک

معنی  
 حبل لحي  
 حبل لحي  
 حبل لحي  
 حبل لحي



پس باید در هر حال از نماز و اذیت نمود تا باشد که آن آنها از نماز موش  
 گردد و فیضان الله و جمع اوصیایین لهذا و بر جمله نه زوال آمدن کف لا  
 مکتب ارد و کل و کف برای استقامت و بصادق مقام تو بیخ و انکار  
 و بیخ هم طلاق میشود مثل این و کف تکفیرن بالله چنانکه در حج  
 فرموده از غولی پس طلاق کف لا مکتب ارد هر یک از نماز نوره مکتب  
 با تقدیر فعلی چنانکه گوی مثل این افضل است کف لا و هو فیض  
 ای کف لا بکون کذلک هو کف در حج از معانی اخبار نقل کرده که  
 دارد معنی معنی مالک را باشد ولیکن بعضی صاحبی ناصر و در صاحب  
 و حافظ است معانی شده مثل قول خدا بکم لیکس کولی و لیکس العتیر ای  
 لیسر التاصر و قوله فان الله هو مولی ای لیه و التور حفظ بدانند و  
 و جبرئیل لیدی هو راس الکریمین و صالح المومنین لیدی هو علی  
 ابیطالب الطاهر جمع ظلمت مقابل نور و کاهی در معنی شب و انش کفنه  
 میشود مثل سبحان الله جاعل الظلمات والنور ای اللیل والنهار و  
 البخره و التار و ظلمت از پیش گفته است که از این سخن خلوه نموده کافی الحج و  
 کاهی سبیل استعاره استعمال بگردید مثل قول خلائم اول الظلمات  
 فی حجر لیدی بنسبه موج من فوقه سبحان ظلمات بعضها فوق بعض  
 اذا اخرج بیده لیکتبها بر لبها بر لیدی در حج نقل کرده که اول الظلمات قال  
 الاول و صاحب بنسبه موج کتالت من فوقه ظلمات الثانی بعضها فوق

استعمال کف لا

تأویل

بعض معنوی بعد از وقت نماز است و اذیت نمودن بد و فظلمت فتنه هر یک  
 برضا کذافی الحقی قیامت کنند نور یعنی محبت و انستیشن خلق  
 انوار چگونه چنانکه نور و انوار است و نور و ظلمت است و لفظ او  
 ناموس و قلوب الخیر و من قاموس علم الاصلاح  
 ناموس در یکی از کتب نامیخ التواریخ ناموس را معنی بد بهر است نوشته  
 و شیخ طریقی میفرماید که در حدیث است که فرمود بیان ناموس را در صحیفه  
 بزرگی او در و از آن فرمود گوید از این استفاده میشود که ناموس در اینجا  
 بمعنی صحیفه است که در آنست دیوان اهل و انام اهل و انام بد را در اهل او  
 گوید و در قیامین نوفل مجدب کف کف لکن اهل و انام اهلین خفانه لبتا  
 التاموس الذکاکن باقی لومی یعنی جبرئیل هر اینه اگر باشد آنچه نو  
 میگویی یعنی از او صاحب الحق بد و سبک بر او ناموس که بمعنی صاحب آمد و  
 فضا کرده از ناموس جبرئیل را در حدیث جبرئیل با امر است که در  
 کرد شهادت میدهد که تو ناموس من و منائی یعنی صاحب سر او را بعض  
 شاعرین نقل کرده که ناموس یعنی صاحب سر ملک و گفته شده ناموس  
 صاحب سر جبرئیل ناموس صاحب سر شتر و ناموس مرد صاحب سر او  
 که مطلع میشود بر بطن اسرار و از جوهره نقل کرده که اهل کتاب جبرئیل را  
 ناموس گویند پس احوال ناموس گفته اند برای اینست که اینجانب بد  
 سبب است لیه در بیان مرد مست با معنی اول زیرا که سبب است و احکام

کف لا

کف لا

کف لا

سبب

کف لا

الهی بادست ایشان جاسر است و کسی نتواند مدبر امور مردم شد و تنظیم  
 آنها را بهیشت نماید بعد از حضرت رسول مگر اهل بیت آنحضرت چنانکه  
 کتب در حق امیر گوید و نعم و الاکرم بعد ولیده و منبع النور و نعم المرفق  
 و پایله الخط اینست که آنها صاحب امر خداوندان اسرارند غیر از آنها  
 تمام بشر محفلت چنانکه اسرارخانه را کسی غیر از اهل آنخانه نمیداند  
 ایشانند که معادن سرایه میباشد و پس تا اوس مأمورین قیس  
 است و از این معانی چند بیت از جمله اینها چنانکه از حضرت کمالی است  
 تعلم و تعلم علمت فعلیندا فاقول تعویب یعنی مع علم النبوت و در اینجا  
 بسیار است که از اسرار روح القدس تعلم علوم غیبیه میشودند اسرار و فایع  
 و حکایات مستقبله و غیر اینها چنانکه حضرت امیر علیه السلام علمها مینمود  
 و حکایات اخبر ما از انرا ملک مباحوث چنانکه در بیانات سابقه گذشت  
 فاموس یعنی دریا و در بحر انجوه نقل کرده که فاموس وسط و معظم  
 بحر را گوید و در حدیث ابن عباس است که از معصوم انجوه رفتند در با  
 سوال شد فرمود خدا ملکی را فاموس در با موکل فرموده هر وقتیکه پیشتر  
 بان گذشت جوش مینماید و چون خامس کرد پانین میرود و صیغه ماید  
 که ظاهر این حدیث اسرار است باین عباس او اعتراف کرده که علم  
 او در نزد علم انجناب مثل فطره اینست در نزد در با حاصلش نوشتند  
 ارضاع افعال ان رضاع که شیر خوردن طفل است انرا پستان

خداوند است  
 فاطمه زهرا

امیر

و در حدیث است مات ابراهیم بن رسول الله و اثنا عشر شهرا فاطمه  
 رضاعه فی الجنة فوت شد ابراهیم فرزندان رسول خدا در حالیکه هجده  
 ماهه بود پس تمام نمود خدا شیر خوردن او را در بهشت و فطم یعنی  
 جدا ساختن است و انست که فاطمه بنت اسد را فاطمه گفتند زیرا که خداوند  
 جدا ساخت او را با عیال و جدا ساخت او را از خون و حضرت زهرا را فاطمه  
 نامید زیرا که جدا مینماید شیبان خود را از لاش و جدا کرد بدست  
 او از محبت او و فطم ماید رضاع است و در اندام فاموس علم در بیت  
 امام حسن عسکری علیه السلام است که انجناب از ان در برای علم اقتباس  
 علوم نموده و ممکنست که با اسرار روح القدس باشد چنانکه گذشت از  
 روایت که تعلیم و پرورش انرا با اسرار روح القدس است و در چنانکه کعبون  
 در تولد انجناب حدیث طولانی مینویسد انرا چنانکه خوانون تا انجا  
 که مینماید من انجناب را باغوش بدش دادم پس در با انجناب رخان  
 بسیار خورد و سر او جمع شدند پس یکی از رخان صلوات کرد بر طفل را  
 بر طرا و نسکو محافظت تا او هر چیل روز یکتیر برود با با و رخان انجناب  
 گرفت و با نهادن بر او انرا کرد و سایر رخان ان عیب ان پرواز کردند  
 پس حضرت امام حسن فرمود سپیدم ترا بکسی که قادر مومنی مومنی  
 بدو سپید پس ز جبر خوانون گریان شد پس حضرت فرمود ساکت شو که  
 ان پستان غیر تو شیر نخواهد خورد و بزودی انرا بسوی تو برگردانند چنانکه

فاطمه زهرا

امیر



موسی را با مادرش برگردانید ندید چنانکه حق تعالی فرموده پس برگردانید  
موسی را بشوید مادرش تا دیدگاهش را او روشن کرد پس چکه خون او  
پرسید این معنی که بود که صاحب را با او سپردید فرمود که آن موی که  
است که موکت با آن ایشان را موقوف میگردد اند از جانب خدا و از خطا  
نگردد و این را با علی بن ابی طالب میدهند و مخفی نمایند آنچه در این است  
است از اسرار شریفین المعنی مدبر است با صاحب سر پروردگار  
است و باید که در آن محمود است و اسرار بای علی است آن حضرت را شریف

داود و جلد ساختن ایشان  
**لَوْ صَاحِبُ كَوْمًا عَلَى الْاَفلاكِ عَصَبُ الْكِبَرِ كَمَا قَمَرُ الْعَدَلِ**  
صاحی بعضی صلا نمود مصدرش صیغه صیغانت و در نسبت  
چیز بدان صیغانی گویند چنانکه در معنی در وجه نسبت نخل صیغانی  
در مدینه است صاحب الافوار از حضرت امیر و وایت نموده که فرمود  
روزی با بر بنو خدا صلی الله علیه و آله خارج شدیم و در راه  
مدینه میرفتم تا بنگلی از نخلهای آن سرگردیم پس آن نخل بختام  
دیگر صلا کرد که اینها بقیه صطفی و علی مرتضی است پس از نزد آن  
گذشتم پس نخل درویم صلا کرد که این موسی و برادرش هرون  
است پس سرگردیم از آن نخل چهارم به پنجم صلا کرد که این نوح و  
ابراهیم است پس سرگردیم از آن نخل ششم هفتم صلا کرد که

باید

در نخل

هذه محمد سید المرسلین و علی سید المرسلین پس حضرت رسول خدا  
تبعی نمود و فرمود که چرا این است که نامید شد نخل مدینه چنانچه  
زیر آن صیغه نمود فصل من فصل تو **لَوْ كَرِهَ لِقَوْمِ اِيْمَانِ** است و گوا  
با ایمان از آن تعبیر میگردد چنانکه در حدیث است **لَا تُعَادُوا اِيْمَانِ**  
فنادید که از ابی الحسن ثالث مرتبت که فرمود بود **سَبَّتُ نَامَ مُحَمَّدٍ**  
است و بگفتند بهر المرسلین و در شب حسنی حسین و شریف  
علی ابن الحسین و محمد ابن علی جعفر ابن محمد و چهار شریف موسی  
ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد ابن علی و انا و پنج شریف و پنج  
و چهار شریف فرستادم سلام بگفته علیهم است و بسوا جمع میشود  
عصا حق و او است آنکه بر میگردد بهر با عدل چنانکه بر  
بوده باشد با ظلم و جور پس اینست معنی آیام فلا تعادوا هم کذبنا  
فبعادو که فی الاخر **اَفَالَا كِ** جمع فلك و آن هر چند و سر را  
گویند و ظاهر آن است که اسمها را برای کوفت آنها افلاک  
گویند که نه ناست و خداوند آنها را در کمال غلظت و اشجکا  
خالق نموده در نهایت کبر عداست و ایات مستفیضه نفل نمود  
که غلظت هر یکی از اسمها پانصد ساله است و در قرآن  
مشهور بخط امیر محمد علی جعفر با نام در هاشم این شریف  
این قریب **اِحْبِبْ دَعْوَةَ الدّٰعِ** نوشته بود بود حضرت رسول

باید

در نخل

عرض کردند با محمد نوبه گوئی خدا دعای بندگان را بپوشد و این  
 چگونه میشود و حال آنکه از زمین تا آسمان دنیا با صد ساله راهند  
 و استقامت و ضخامت آسمان نیز با صد ساله راه و از آسمان اول  
 تا آسمان دهم هم چنین و بدین قیاس تا بر عرش زعم آنها این بود  
 که خدا در عرش است و با این مسافت بعد از شنیدن او چطور ممکن  
 خواهد شد بر همان آیه نازل شد و حاصل آن قوم شد بقول  
 علی الاطلاق با این غلظت و ضخامت آنها را خلوق کرده و باید  
 قدرتی بزرگی نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر  
 المؤمنین بنابر و ابی که در نه ساجد کبریا نوشته از فاسم این نحو  
 که با نام علی استلام عرض کرد که آنها مگویند شب معراج پیغمبر  
 خدا در عرش دید نوشته شد لا اله الا الله محمد رسول الله  
 ابو بکر الصدیق حضرت فرمود سبحان الله بهر چه تعبیر دادند  
 حق اینها گفته بود پس فرمود خداوند عرف جل چون عرش خلاق  
 نمود بان نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین  
 و چون اب را خلوق کرد بجای آن نوشت لا اله الا الله محمد رسول  
 الله علی امیر المؤمنین و چون کبری را خلوق کرد بقول آن نوشت  
 لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین و چون لوط را خلوق  
 کرد بان نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین

حاشیه  
 شریف

و چون اسرافیل را خلوق کرد به پیشانی او نوشت لا اله الا الله محمد  
 رسول الله علی امیر المؤمنین چون اسمائیل را خلوق کرد با طرافت آنها  
 نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین چون زین را  
 خلوق کرد بطرفات آن نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر  
 المؤمنین چون کوهها را خلوق کرد بر سر آنها نوشت لا اله الا الله محمد  
 رسول الله علی امیر المؤمنین و چون شمشیر قتل خلوق کرد بر هر یکی از  
 آنها نوشت لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین در آخر  
 سوابق مبعوثان زمانیکه یکی از شما گفت لا اله الا الله محمد رسول  
 الله پس باید بگوید علی امیر المؤمنین حاصلش این بود که او کب  
 جمع کوکب که بچند معنی استعمال میشود چنانکه کوکب ثقی یعنی  
 معظمه و کوکب الرضه یعنی نورها و در حج از حضرت امیر نقل  
 نماید که کوکب برومان اعظم کوهی است در زمین و معنی شان  
 آسمان که هر یک مثل شهر است چنانکه امیر فرمود بدانها مدن  
 گندم و در کتاب انجیل منقولست که این شان و ها که در  
 اسمان مثل شهرهای زمین و هر یکی از آن شهرها سر بوطن  
 بد و عمود از نور است که طول انعمود آسمان در دین و بیجا ساله  
 راهست و از شیخ نقل نموده که نور آنها هم از اقباب است عمل  
 بقبی متقابل وجود و بعضا کتاب از فقر میشود چنانکه در

این عبارت غرض از آنست  
 که کوکب یعنی شهر بزرگ است  
 زیرا که هر یک از اینها  
 بزرگتر از شهرهای زمین  
 است

دعا است عَزَّوَجَلَّ مِنْ بَعْدِهِمْ وَدَرَجَاتٍ اسْتِ وَصُولُهُمْ عَدِيمٌ  
 خَيْرٌ مِنْ خَيْرٍ مَكَشَرَاتِهِ الْعَبْدِيُّ كَمَا صَبَّحَ زَنْدِ رُوسِي بَانَهُمَا انْتِزِمُ  
<sup>بندیدند نشانهای خود و هر دو بعد از آن</sup>  
**وَيَلْبَسُ سِدْرَةَ الْبُرْجِ بِالْحِجْلِ مِنْ قَهْرِهِ الْخَضِرُ وَهُوَ**  
<sup>بلند از آسمان یعنی بنا بر دشت است یعنی شرف یکی از بروج</sup>  
 دوازده گانه آسمان البروج جمع بروج است مثل بروج و بروج در  
 معانی عدیده استعمال میشود یکی نشان چنانکه شیخ طریقی میفرماید  
 وَالتَّمَّازُ ذَاتُ الْبُرْجِ سِتْرَةٌ هِيَ ابْرَاجُ كَوْكَبِ الْبُرْجِ بِمَعْنَى بُرْجِ بَيْتِ  
 اسْتِ دِ سَطْرَافِ فَصْرٍ بَعْضُهَا اَنْتِ بَارِجٌ تَعْبِيرٌ مَبْكُورٌ دَرِجَاتِهَا  
 تَأْوِيلُهَا انْ اَبْرَازِ انْ عَمَّاسِ وَاَبْرَاجُ كَرْدِهْ كَشْتِدْمٌ مِنْ سَوْلِ خَلْدِ  
 فَرَجُودٌ ذَكَرَ خَلْدَ عِبَادَتِكَ وَذَكَرَ مِنْ عِبَادَتِكَ اسْتِ وَذَكَرَ عَلَى  
 وَذَكَرَ اَنْ عِبَادَتِكَ قَهْمٌ بِجَلْدِ نَبْكَهْ حَرْفٌ يَنْبُوتُ مِنْ بَعْوَتِ كَرْدَانِيَهْ  
 وَحَرْفٌ خِلَافٌ لِقَوْلِهِ دَلَّهْ بَدْرٌ مَبْكُورٌ وَصِيٌّ مِنْ اَفْضَلِ اَوْصِيَاءِ اسْتِ  
 وَبَدْرٌ مَبْكُورٌ اَوْ حِجَّتِ خَلْدِ سَبْرٌ بِنْدِ كَانِ وَخَلْفَةُ اَوْ اسْتِ بِرِخْلُوفِ  
 اسْتِ وَاَسْتِ اَنْتِ هَدْيٌ بَعْدَ اَنْتِ مِنْ بَانَهُمَا جَسْمٌ مَبْكُورٌ خَلْدِ عَدَا  
 اسْتِ اَهْلِ نَرْمِينِ وَبَانَهُمَا نَگَهْ مَبْكُورٌ اسْمَاءُ اَنْتِ اَنْتِ بِنْدِ كَرْدَانِيَهْ  
 نَرْمِينِ وَبِحَرْفِ مَبْكُورِ الْجِبَالِ اَنْتِ مَبْكُورٌ وَبِحَرْفِ خَلْفَةِ الْعَبْدِ وَ  
 بِحَرْفِ نَبْكَهْ اَوْلِيَاءُ اسْتِ حَقًّا وَخَلْفَاتُهُ صِدْقًا عَدَا اَنْتِ

بنا بر دشت

بنا بر دشت

عددها و رانها و دوازده شهر است و عددها ناعد ذقناه هموی  
 ابن عمر است پس این امر را نالا و نون نمود و التَّمَّازُ ذَاتُ الْبُرْجِ بَعْدَ  
 فرمود ای ابن عباس گمان میکنی که خدا قسم باده میکند بانهما  
 ذَاتُ الْبُرْجِ وَاقْصِدْ مَبْكُورَاتِ انْ اسْمَانِ وَبِرْجَمَانِ اَنْتِ اَعْرَضُ كَرْدِ اسْتِ  
 چپت با بر سول مکنه فرمود اما اسمان پس هم اقاب بروج پس اقر است  
 بعد از من اول ایشان علی الخواصان گمانند سلام کند علیه است  
 اقاع فاد بر بروج دوازده گانه اسمان استعمال میشود که هر یکی بی  
 درجه و محل سهاق اب و ماه و سایر کواکب در برج گوید که ماه  
 هر برج دوسه روز و ثلث روز سه روز میکند و اقاب در هر یکی یکماه  
 در جات الخلود گوید فلک البروج بخور ثابت چون کوهها در آن کوه  
 است و از قطب شمالی تا قطب جنوبی دوازده قسمت قسما و حوض  
 کرده هر قسم بروج گویند و حرکت ستارگان از مغرب به شرق باشد  
 و در شرح تواریخ گویند که تواریخ غزای ستارگان و انها حرکت خاصه  
 نداشتند و عددها را خلد مبدانند لیکن کفر اس و بیست و یک در حد  
 آورده اند که بر کثر آنها و بیست و دو بر بروج نرمین است و  
 که چنانکه نرمینها بیست سه برابر و هر چند ستاره که اجتماع آنها  
 شکل حیوانی بنظر میاید بروج بنام الخواص خوانند و هر یکی از  
 ستارگان مادی که در محافظت یکی از این برجها است گویند که

بنا بر دشت

بنا بر دشت

ان برجست و معانی بروج اینست الحکم یعنی بزه نور کا وجود گویند  
 سپاه پشت سلطان جوان اینست انی اسد شیر پندار خورشید گندم  
 و جوهر ناز و عزت و قرب جویان معروف فوسر کان جدای نغاله  
 دلوا بکش حوت ماهی قشم یعنی خشم و غلبه چنانکه در دعایند  
 الحمد لله الذی علی فهمی است تفرقه عباد بالعلمه والقد  
 و خصوص یعنی تواضع و شکست که محکم است معنی منع و نگه  
 داری چنانکه در حج در معنی چنانکه از راههای سول خدایست  
 است بودی چنانکه اسد را قبول کرده بود نفل میکنند ای محمی  
 الحریم و بوی الحلال یعنی ممنوع و نگاه میدارند و امر مینمایند  
 بحلال الحریم پناه بدین اسد برجهما محل است خشم اینرا گویند با شکسته  
 و لغزین و نایب و رحمت نماید و خونیست از حد اینرا گویند است  
**لجوه الفکر لوقال انفس حکارا لکان اوله قوا علی**  
**جوهرا** از بسا چیز تعبیر میاورند بگو جواهرت را بین مثل باقوت  
 و عمق و غیرها و گاه معنی جلیت استعمال میشود مثل فی نقل الجوال  
 نرف جواهر الرجال یعنی خفاقیها التوجیلت علیها و در معنی جوهرا  
 گویند هو ما قوم بنفسه و در حج گویند بعضی منکلمین عزرا یعنی را  
 جوهرا گویند و از اینچنین میاید مینمایند هو ما حجر صیح ان محله  
 از اعراض عند الوجوه گویند پس جوهرا در نزد آنها جوهرا و در است

تفسیر

تفسیر

با جوهرا خط با جوهرا سطح با جوهرا جسم و مراد است بپشت همان جوهرا  
 فرد است که ذکر میشود و جوهرا در نزد منکلمین بنا بر گفته حج در حج  
 چیز مختص است هبوطی و صورت و جسم و نفس و عقل اگر جوهرا  
 محل حلول و عرض جوهرا دیگر باشد از اینها بگویند مثل اینکه  
 انسان و سایر اجسام که محل حلول و عرض عوارضات مختلفه میباشد  
 وان جوهرا حال و عارض را صورت گویند مثل صورت مختلفه یعنی آدم  
 و حیوانات سایر اجسام و مرکب است انحال و محلول را جسم گویند  
 مثل جسم انسان و غیره و اگر هیچیک از اینها نباشد جوهرا مفارق  
 نامند پس اگر تعلو گوید مجسم مثل تعلو بند بر پیران نفس است و  
 والا پس ان عقل است و در جای دیگر در حج گویند ان احد معانی جوهرا  
 اینست که تبتی قائم ندانند باشد و محتاج نباشد بغير خود پس خدایا  
 جوهرا گفتن صحیح است بر که ان معنی در واقع موجود است لیکن از  
 ادب نیست چه که اگر چه با این اصطلاح صحیح است الا اینکه ممکن است از جهت  
 دیگر مناسب نباشد و ما انچه را نمانیم بر که بسا چیزها هست  
 که ما را بدان راه نیست نه اجلا و نه تفصیلا همینکه این احتمال است  
 و ضرورتی هم نیست که از خیال بل جوهرا تعبیر میاورند پس اقتناع و آ  
 اید اما جوهرا الفکر که در پشت است و جوهرا خط و جوهرا سطح و جوهرا  
 جسم پس تو چنین است اینست که سابقا قوم شد که جسم انرا گویند که

تفسیر

تفسیر

تفسیر

قابل ابعاد ثلثه باشد طول و عرض و عمق مثل قوف کبریا و سورا  
 انقوشه امثال چنان فرض کنی که عمق نداشته باشد جوهر سطح گویند  
 پس سطح قابل تقسیم است از جهت عرض و طول نه از جهت عمق چنانکه  
 جوهر جسم بود و کما انقوشه چنان فرض کنی که عرض نداشته باشد  
 جوهر خط گویند پس خط قابل تقسیم است طولاً فقط نه عرضاً و نه  
 عمقاً و گوشه سطحی که محل التقای دو خط است از دو طرف سطح  
 جوهر فرد و در عرف منقطعین نقطه گویند و آن قابل تقسیم  
 نیست نه عرضاً نه طولاً و نه عمقاً و انقسام آن جمیع است و هر که  
 تصور از سطوح را در این معنی است که در باید و چون اینک را محجوبی  
 دانسته شود معنی نیست از جهت اشکال و در علم اشکال یعنی باثبات  
 که مقابل در نیک است چنانکه در دعاست اعوذ بک من الذنوب  
 التي تعجل الفناء یعنی فنا با شتاب میاورد و انگاهان کذب و زنا  
 و قطع رحم و یمن فاجره و سب طرف و دعوی امامت بغير حق است و  
 فوی پیچند معنیست غضب و جوش و غلبان و بغی و فخر خاص  
 المعنی جوهر فردی که فرمایند که قبول تقسیم با شتاب هر چه میشود  
 از اجزای آن جناب در حال در فیه است <sup>دری در فیه</sup> **دَعَى الْحَالِ الْبَائِسِ بِالْقَضَمِ**  
 منادی و قدر است تقدیرش با قوم و امثال این قدرش توانا

لوحه  
کتابه

بالتی  
الدعوی  
تجلی الفناء

کتابه

صورت را در بیک سابق دانستی و صوب جمع است و دانستی که  
 صورت عبارت است از جوهریست که جوهر دیگر عارض شود که بعبارتی  
 دیگر همیشه هم گویند مثل صورت مثلک و صریح و هفتاد مختلفه است  
 اجسام و آن محل عرض ضاهبولا گویند مثل ماده و بدی محل که هبولا  
 بی صورت ممکن نیست چنانکه صورت بر آید و ماده و هبولا وجود  
 نیست پس حرکت و ماده متلازم و از یکدیگر را بداند که حرکت شود  
 و چون حرکت باشد جسم نامند پس معلوم شد که مفاصل ترک  
 صورت محل اجتماع است مثل انقسام نقطه و ماده بصورت هرگز  
 ممکن نیست و اگر جسم از صورت خاصه خود بد را بداید صورت  
 محصور علیها خواهد گرفت پس معنی تپیل در است فهم **دَعَى كَيْفِيَّةً**  
 امر است اسر و دع با تخفیف یعنی ترک نمود و گاه با تشدید استعمال  
 میشود بهین معنی نحو **مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ** و **مَا قَالِي** یعنی فاتر ترک در سج  
 فرمایند که جبرئیل چند روز بعد از حضرت رسول نماند و اول  
 سوره که نازل شد اقرار با اسم بود خدیجه گفت لعل ربك قد تركك  
 و لا يرسل اليك پس جبرئیل این آیه را آورد و مراد از محل همان  
 جوهر هبولا است که گذشت بابت از بون و بیان بمعنی جبرئیل  
 لیکن بین انزال است یعنی هر چه اتصال و هر چه انفصال گفته  
 میشود و در اینجا مراد انفصال است **فَضَمَ** یعنی اهانت و ذلیل

بالتی  
الدعوی

ممودن و دیگر معنی شکستن چنانکه در حدیث است من القواصم القوافر  
 التي تقصم الظفر جاز التوجه قواصم جمع قاصر وقوافر جمع قافر یعنی  
 است و این بدست مثل بدست سابقا بعد در آفتاب انجمن است  
 ای قوم اول فاد بدست که گریه نماید صورتها را که ترک کن محل یعنی  
 مایه را هر این جمله شود آن با که یعنی و محراب است که در  
**و لا تقفوا ما قالوا ولولده الا على او قال شئت لم نعلم**  
 نعلم بصیغه مجهول از راه معلوم یعنی مذمت و مراد از ولد علی انجمن است  
 حضرت را هر آنست و مراد از ما قالوا انجمن است که طوائف علایق در حق  
 انحضرت گفتند که بعضی نسبت الوهیت بجنابش دادند و بعضی گفتند  
 خداوند تمام آفریدگان را با انجمن است تمویض نموده حق امر خلاف حق را  
 و جنابش را خالو و برادر زدند بطوریکه حضرت رسول خبر  
 داده بود چنانکه در تفهیم کبریا گفته نوشته است انحضرت که بجنابش  
 فرمود ما علی مثل تو در میان این امت مثل حضرت علی است در  
 میان قوم خود که طایفه نصاری چنان دوست داشتند که اول  
 بالاتر از مقام خود دانستند یعنی با الوهیتش قائل شدند و طایفه  
 مجوس چنان دشمن داشتند که بنبوت او قائل نگردیدند حاصل  
 خبر این بود یعنی قول جماعتی چنان دوست دارند که بالاتر  
 از مقام خود دانسته و خلافت میدهند و جماعتی چنان دشمن

باید

دارند که با امامت توهم قائل نمیشوند و بسبب این امر انشا است  
 که چون انجاعت محل و ظرفیت مشاهده مجرب و فضائل انجمن است  
 ندانستند فلان از حد و در خواری عادت است انحضرت ضال و گمراه  
 گردیدند و اسرار را غلبه بالوهیت او قائل شدند و اول کسی که در  
 زمان خود انجمن است بجهان نعلوشد عبد الله بن سبا بود چنانکه  
 انحضرت خطبه میخواند برخاست و گفت انک انت و اینکم را تکرار  
 مینمود تا آنقدر که حضرت فهمید و فرمود که ای بر تو من کبیرم  
 گفت تو خدائی پس از این امر فرمود اول و اتباع او را که گفتند و  
 انکاب مذکور است که وقتیکه انحضرت در نزهت و غیر خود که فاد  
 عمر ابن علی بود نشسته بود قندیل داخل شد عرض کرد یا امیرالمؤمنین  
 ده نفر در باب ایستاده اند که ترا داخل میدانند حضرت فرمود بیار  
 چون قندیل فریادش را انجمن است آنها را آورد با ایشان فرمود چه میگویند  
 گفتند ما علی تو خداوند مائی و خالق و رازق ماست حضرت فرمود  
 وای پر شما خداوند من و خداوند شما خدا است تو بهر نامی و با  
 گشت کنید بسو خدا گفتند ما از فقالات خودمان بر میگردیم تو  
 پروردگار مائی و ما را خلق کرده و سر و زری میدهد پس حضرت  
 امر نمود در زمین حفره کند بپند و هنرم در انجمن جمع کردند و  
 آتش زدند بعد با آنها خطاب نمود که تو بهر نامی قبول نکرده اند

کافران

نسخه

پس حضرت بعضی از ایشان را سوزانید بعد باقیه را هم سوزانید و این  
 شعر را انشاد فرمود ای اذ اضربت شپشاً منکر اوقد نار بی و  
 دعوت قبل از بین غلبه نضایت را با اینکه در آتش بیخوشند نیز  
 این سخنان بهیچ وجه خودشان در دست نمیآید شدند و بلکه برآید  
 خودشان میآید بودند چنانکه منقولست که آنحضرت چند نفر از آنها  
 را سوزانید حال آنکه در میان آتش صدمه میزدند که با علی الان بما  
 خوب ظاهر شد الوهیت تو را که پیشتر تو که او را بر سالت بر  
 آنکس بودی گفته است لا یحرق بالنار لاریب الناس اینها را که  
 حضرت بعضی از ایشان را بادست خود سوزانید علامت گویند  
 اما موقوفه بر ظاهر اقوال ایشان چنانکه در کتاب نوشته  
 اینست که خدا از خلفت و ایجاد و تربیت و رزق و اجزاء و امانه  
 و غیر اینها را با همه علمت سلام سپرده است و اینها خودشان خالق  
 و رازق و محیی و ممیت و امثال این هستند که بکفر خودشان  
 تصریح نموده اند و حضرت امام رضا این جماعت را مشرک خوانده و بایه  
 هاشم جعفر بن بابویه و ابی فرود که علامت کفارتند و موقوفه  
 مشرک هر کس با آنها مخالفت و مجالست نماید و با آنها اکل و شرب  
 کند با آنها مواصلت و جزا و جث با قصد بق احادیث آنها نماید  
 خارج شده است از ولایت خلد عجم و ولایت رسولت و ولایت

کتابت فی

ما اهل بیت و در جای دیگر است که آنها شتر را سوزانید و نصاری و  
 تمامی اهل بدعت و ضلالند حقیر متأسفانه میگوید بین عادت  
 و افعال مسلمانان که از اول اسلام با در طرف افراط است با در طرف  
 تعریض و هر کس بخواهدش هوای نفس خود بچرکات و اقوال غیر مناسبه  
 او رسیده آئینه وار و واضح مفسد است آنها را نوع نوعی آنها را بیانی  
 یافته میشود که تمام آنها را ندانسته و حتی الامکان از حدت او قفل  
 و اسیر ایشان خود را نمیآید تا بر تیر که خودشان میبندند ما  
 مثلا که مقبول او مسنون و جمعی از امثال با مقامات آنها معتقد گردیدند  
 و لکن اقوال شریفه آنها را بواسطه جاهلنت و بی مبالائی و غفلتند  
 و با بر تکاب قیام نمیدارند و واضح مفسد است آنها را که در بی و طرفی  
 و همیشه در قید افتاد بودند در پیشگاه قدس سرافکنند باینچه  
 که معلومست اگر اهالی بکشته میبخشند مخالفت پادشاه نموده و قوانین او را  
 بین خودشان موافقند نحوه او محرمی ندارند البته و الحان شهر که در  
 اهالیست نزد پادشاه منفعل میشود و بلکه کاسر بجای میسند که خود  
 است که سر نوفرین والد بنت نسبت با نه و طرای سینه شفاعتند  
 در امرن بمقام مولود میسند و حال آنکه حجه اللعالمینند و بل  
 لمن شعاعه خصمه الله و قفنا الی اطاعتک و اطاعتک خلیفنا  
 المعصومین و اعقر عنا ما مضی و اجعلنا ضالمین فیهما بانی بجمعه بکری

کتابت فی

واعقب

و جعی بشوند که در طرف افراط پشاده و در محبت ایشان غلو نموده  
 و از تشبیه امامت از نقادان بد چه الوهیت و خالقیت و لرزه فیت  
 بمخلف خودشان می رسانند و بدین واسطه آنها را متادی و ملول  
 می نمایند و کفایت در این مقام آنچه در نهج البلاغه نوشته ایم  
 رضا علی سلام عرض میکنند پروردگارا این بری هتم از حول  
 و قوه و نیل حول و قوه مگر تو بدستیکه من بر هستم و بنا برین  
 توانستیکه آنکه ادعا نمودند برای ما چیزی که حق نیست ما پروردگارا  
 بدستیکه من بر هستم آنکه گفتند در حق ما چیزی را  
 که ما در حق ما خودمان نمانیم خدا را برای تو است خلق و امر نوشت  
 سرفش و ترا عبادت بنماییم و امر تو است عانت میجویم پروردگارا  
 تویی خالق ما و خالق پدران ما و این لغوین ما خدا را لایق نیست بنفوس  
 مگر تو و صلاحتت نماند الوهیت مگر برای تو پس لعنت کن بر نصاب  
 را که عظمت ترا تصغیر نمودند و لعنت کن مشایخت کنندگان قول  
 آنها را از خلق تو خداوند ما بنده کن و اولاد بنده کن تویم مالک  
 نیستیم بر نفس خود نفع و ضرر و نه صوت و نه حیوة و نه نشور را  
 خداوند هر که گمان کند که ما پروردگارا را نمی پس ما را او نیز پریم  
 و هر که گمان کند که خلقت و سر و سر ما با ما است پس ما را او نیز پریم  
 مثل بنی امیه علی پریم از نصاب خدا ما دعوت نکندیم آنها

ما بنده کن  
 ما بنده کن  
 ما بنده کن

را چیزی که آنها گمان میکنند پس مؤلفه مکن با با بخی آنها و بخی ما را  
 آنچه که آنها ادعا می نمایند و گمانند بر سر وی زمین از آنها یاد پریم  
 بدستیکه اگر بگذرد گناه میکنند بنده کن تو را و نیز از آنها انگ  
 فاجر کفاس الله بین جهال مرد را چطور باعث خجالت و شرمندگی  
 امه اطهار از خداوند متعال میباشد که چنان اعتدال نمایند  
 با بی انصاف و احمق باین رسول الله و بخی از نصاب نماند که انکم و لا نقول  
 الا بقولکم و اولادکم من کلمه عی الخدی لیس کلمه شیء و هو التسمیع لعلم  
 فاشفع لنا عند الله و ذنوبنا و اسرفنا و اعواننا و یجمل عاقبه اموننا  
 خیر صلوات الله علیک و علی اجدادک الطاهرين و ابائک و اولادک  
 للعصوة بین المعصومین و مگر در حق ما انتخاب چیزی را که در حق والد  
 اعلی انتخاب گفتند و بگو هر چه خواهی یعنی غیر این از فضائل و  
 مناقب که ملامت شده بشوی و جدا از کلمه اعلی علود و مرتبه  
 و سلسله طبقاتت ظاهر او مملکت که علود را قدر و منزلت  
 باشد اگر چه تصریح در معنی اولاد نیست  
**عَظَائِمُ الْوَنُورِ مِمَّنْ قَدْ تَمَسَّكَ لَایْمٌ وَ اِنَّمَا اَدْوَجِبَ اللّٰهُ**  
**عَظَائِمُ عَظَائِمُ جَمْعُ عَظْمَةٍ اسْتِ وَ سُرٌّ مِّنْ عِجْلِ وَ ثَقَلَتْ**  
 و اینست که معاون پادشاه را در امور مملکت و نیز گویند  
 که تحمل امور ملک است و تمسک چنان کردن و در سبب شک

ما بنده کن  
 ما بنده کن  
 ما بنده کن



و ادنی است و معنی اول و قرب و ذناب معنی کی و حقارت است  
 ستم و چهارم است در حدیث که میفرماید اهل لجنه ما فهمدنی  
 یعنی دون او خبیثی و آنها فهمدنی ای اقل است و در حدیث  
 ضاخرین است اللهم ریج گوید که معصیت صغیره را گوید و گفت اللیس  
 ما بین الحدین حد الذناب و حد الاغنی و حد الذناب نفسی شده بگناه  
 در دنیا موجب حد است مثل سرقت و زنا و قذف و حد آخرت  
 بگناهان که در آنها عذاب اخرویست مثل قتل و عقوق و ولدین  
 و اکل جوارح و غیره است که در دنیا موجب حد و در آخرت عذاب  
 نباشد و مقصود اینست که هر کس بد من و ولایت اهل بیت است  
 نماید گناهان کبیره او مبتدیه صغیره و از آن کبریا باشد چنانکه مانور  
 است حب علی حسنه لا یضربها سینه و حب علی جنبه من الناس  
 و نظایر این اخبار بسیار است و از بعضی آنهاست فاد بلشود که شیعیان  
 علی و آل علی سزاوار قیامت از همه خلائق برتر و بالاتر و برتر  
 آنها است که کعبه و شمس خواهد شد چنانکه شیخ طریحی در نقل  
 بنمایند که رسول خدا شبی در مسجد با اصحاب حدیث میگفت  
 فرمود با قوم هر وقت که انبیاء اولین را ذکر کردید با اول با من است  
 و نسبت بعد با آنها و چون پدرم ابراهیم را ذکر کردید اول بعد  
 از اسلام فرستید سؤال کردند با رسول الله بچه چرخ ابراهیم

کتاب  
تفسیر

با این کتب نائل گردید فرمود بدانند شی که چرا عیال بر دند فتم  
 با همان ستم برای من بندگی نصب کردند از نور پس نشسته بالا  
 ان و ابراهیم بلکه چرخ زمین با این نشست و همه انبیاء اولین در آخرت  
 منبر نشینند در این حال علی باید در حالیکه بناقرا نور سوار بود  
 و روی او مثل قمر و اصحاب او مثل نجوم بودند ابراهیم گفت با شما  
 این کلام پیغمبر عظیم با کلام ملک مقرب است که پیغمبر عظیم فلک  
 مقرب است این برادر من و پیغمبر من و صهر من و وارث من و علی  
 این بیطالبت گفت آنها گفتند در اطراف او کف مثل نخ و شبع  
 او است پس ابراهیم عرض کرد اللهم اجعلی من شیعه علی پس جبرئیل  
 این را آورد و آن من شیعه را ابراهیم حقیر گوید که با ابراهیم فرمایش  
 پیغمبر است که موقع تسلیم بر انبیاء سالف از حضرت و اولاد او است  
 نموده پس با آنها سلام میفرستیم اما موقع تسلیم بحضرت ابراهیم از خود  
 اجتناب ابتدا مینمایم علیه و علی نبینا و آل و علیه السلام و شعبه  
 بمعنی اتباع و اعوان و انصار است و بنیابان خبر مقام شعبه بالا  
 و برتر از همه است و اگر خط انوار از انبیاء خواهد شد و لیکن اینچنین  
 مشکل است درک مقام شعبه و بنیابان بمعنی معرفت و محبت  
 ایشان شود و واقع این مقام بی مشکل است و شیعیان آنها نوری  
 است از انوار خدا که هر کس قابل آن نور نبود چنانکه الله

مقام شعبه

نور و در شباء خداوند بهر طالبان این نور قسمت و هر را بان  
هدایت نماید بمنه و جوده المعنی بزکان گناه اگر کسی که بان نور  
چنگ زده باشد نیست که حقیر تر از کتاها ضعیف تر  
**اَكْبَرُ قَلْبًا لِمَنْ لَابَسَ وَحَبَّ حَبْرًا لِمَنْ كَانَتْ**  
**اَكْبَرُ كَمَا كَانَتْ مَعْرِفَاتُ** وان صنعت مخصوصیت و در خصوص  
ان از حضور این حدیث بحالی وارد است و در بعضی فتنه ها مفصلا  
با کفایت تریش بنویسد و این دو بیت تمام را جمع باین علت  
از طوطی در هیئت زفر ادره می و انگاه دراهی ز عفت بگری  
سخن و سلاطین کرد و کفر کور و **والله شاهد هو اكبر اعطی**  
بک فتنه نزد حقیر موجود بود بکبر چون با مثال این چندان اقبای  
نداشت و لو بجز این علاوه از احتمال صدق و کذب باین دو  
بیت اکتفا کرد بد گویند قارون که از قوم حضرت موسی بود بوا  
این علم مالک چندین گنج بود که کلید های آنها از پوینت معینا  
بار چند نفر شریعتی بود گاهی موسی بچند نفر از قوم خود احضار نمود  
و هر یک فتنه یک جزء از اجزای کلید را داده برای تفحص بداشت و  
بیا بان کیسل ساخت و بجز هم نمی کرده بود که هیچک بنسخه  
دیگری نظر نماید پس قارون که یکی از آنها بود هر اهان خویش  
هرب داد و ان نسخی را از هر یک گرفت و از روی آنها استگنا

بیت سب

کرده و باعالمش قیام نمود تا صاحب چهل گنج خلا شد و مرتد شد و باجر  
حضرت موسی علیه السلام باغزینیه هایش بر این فرود کرد بد چه که کتبنا  
سزاکوه مالش را طلبانم با نموده از شرعیست بدر سرف و ابدا لله ربنا  
نام شد سبک قارون هلاک شد که چهل خانه گنج داشت نو فتنه  
نزد که نام نلوگ داشت ذنوب بمعنی گناه مثل سینه و بعضا  
سینه در صغائر و ذنوب در کبائر استعمال میشود چنانکه در سراج  
در معنی **لِحَقْرِ لِنَادُ نُوْبًا وَ لِقَرْنًا سَبْتًا اِنَّا سَمِعْنَا بِاِذْنِ جِبْرِئِلِ نُوْبًا** است  
چنانکه در دعاست انور ذنوب من الذنوب التي تجلس عیثا لست امل و  
ان ذنوب چنانکه در سراج است جور حکام و شهادت نرو و کما  
شهادت و منع سزاکوه است و هم چنین در فتنه دیگر انور ذنوب من  
الذنوب التي تنزل كالبلاء وانما ترك اغاثة مالهوف و ترك معاونة  
مطلوم و تضییع امر بچرف و فی ان سکر است و اما جمع اشم بمعنی  
گناه است فعلش اشم باشم و چون منعادی کنند بباب تعجب برند  
مثل کلام نبوی **لا ينزل احدكم على اخيه حتى يوثقه** سوال کردند  
باسسول الله كيف يوثقه فرمود نمیشود در نزد او چیزی که انفاق  
نماید با و یعنی بوقوعه فی اثم الرسمى جمع سزاست بکسر التاء  
وان استخوان پوسیدگ سگوب و انرا سزاست گفته اند برای اینکه شق  
انرا بخورد که سزاست بمعنی خور دشت **اصافيللا** پس که قلیل

بیت سب

بیت سب

باشد بارفع مبتدا است موقر و اگر چه مقدم صروفه و اقلیلا  
 باشد با نصب پس اگر چه نسبت مبتدا میشود و قبله الاحتمال دارد  
 که منصوب نیز مع الحاقض باشد بقدری من جمله خبر میشود متعلق  
 بمحاصل و احتمال دارد حال باشد از ضمیر مقدمه و تقدیرش بدین  
 صورت باشد به صورت حرادینت که کمی از اولیبت انجمن است  
 که با است که گاهان را تبدیل بحسنایند و در این خبرها از  
 آنکه وارد است انجمنها اینست که در وقت قیامت سینهات شنبلی  
 بخالفین و حسانتان را بشعبان حمل نموده انهارا باشر و انهارا  
 بهشت میرسانند و اگر کسی توهم نماید که این امر منافی عدل است  
 و علاوه قرآن بخلاف این حدیث ناطق است انجا که میفرماید و  
 لا یترکوا منکم شیئا من غیر ما یحرم الله فی جوع نماید باو آخر کتاب شهاب تا  
 بحدیث طویلی که این مختصرها سبب ذکر آن نیست و این اولیبت  
 بتبدل الله سینهات است که در همان حدیث مذکور است تا  
 بدانند که محبت آنها چگونه گناهان را پوشیده نماید چنانکه عدل  
 آنها اعمال صالحه را هدیه میدهد در بعضی علی مرتضی لا ینفع معها  
 حسنه و حب علی حسنه را بصرهها سینه حاصل کثرت وجهت  
 و صلاح و فساد اعمال محبت و بغض آنها است و نجات امروری  
 در اولیبت آنها و برائت اندر دشمنان آنها است چنانکه در حدیث

درین ولایت  
 پس در ولایت  
 خرج خواهد شد

فینالج البرقه مذکور است که حضرت پیغمبر فرمود بدینست که خداوند  
 تبارک و تعالی قهر کرده برای برادر من علی ابن ابیطالب فضایل  
 که کسی نمیتواند و را بشمرد غیر از او پس هر که ذکر کند فضیلتی را از  
 فضایل او در حالیکه اقرار داشته باشد بان بچشد خداوند گناهان  
 گذشته و آینده او را اگر چه بیاید بقیه با گناهان تظلمی و هر که از فضایل  
 علی ابن ابیطالب فضیلتی بنویسد استغفار کند بر او و ملائکه عبادت  
 اشی از آن کتاب باقیست و هر که گوش دهد بفضیلتی از آنها بچشد  
 خدا نگاهانش را که با گوش تحصیل کرده باشد و هر که نظر کند بکتابی  
 از فضائل او بچشد خدا نگاهانش را که با کتب چشم نموده بعد فتنه  
 نظر نمودن بر روی علی عبادت است و ذکر او عبادت است و قبول  
 نمیشود ایمان بند مگر بپولایت او و برائت از دشمنان او و معلوم  
 که در این امر همه ائمه تکلیف است که همه شان نور واحد و لایطافه  
 هستند چنانکه در خبری از کتاب است که حضرت ابیجعفر فرمود بدین  
 عبادت میکنند خدا را انکر که تفرقه شناخته اما کسیکه خدا را شناخته  
 پس او عبادت میکند همانطور با گراهی را وی گفت فدایت شوم چطور  
 میشود معرفت فرمود تصدق خدا عزوجل و تصدق رسول او و موافقت  
 علی و اولاد و سایر ائمه را امام دانستن و برائت نمودن بخلاف آن دشمنان  
 آنها چنین شناخته میشود خداوند پس هر که بکند آنها را نشناسد در

نظرش

خدا را

حقیقت خدا را شناخته و عبادت کرده است اگر چه باطن آسمان زمین  
را ملو از حسنه نامیده که بعضی گناهت کنی از ولایت انتخاب و  
صحت او معاصی مثل انجمن پوسیده مهلا در  
**بَارِبِ لَا تَسْبُو حَبِيبًا لَكَ قَلْبِي فَتَبَّتْ وَلَا تَجْعَلِ الْخَيْرَ**  
**سَبًّا** معنایش با قافیه ریافت و سلب بمعنی کندن است مثل  
کندن پوست از جوی و موهها پوست دار و کندن لباس از تن و  
هكذا و حب را چند چیز تجریر باورند بنا بر آنچه در صحیح است یکی  
منقره مثل ان الله لا يحب الكافرين یعنی لا یغفرهم دیگر احتیاطا مثل لا یغفر  
الکفره اللذنیهای پنجگانه و گاه از رضا مثل ان الله یحب من یطاع  
ای رضوی و گاه از اجتماع مثل قوله ان المتحابون بجلالی ای المحبون  
بطریق و طاعی فی الذنبا و گاه از تبعیت مثل حب رسول من الایمان ای  
اتباعه و غالباً بمعنی علاقه قلبی در دوستی و مهر استمال میشود کما والیه  
و بهر معنی است در حدیث معصوم لا ترون ما یحجون حتی تختلف بیوه  
فالان یعنی بنی عباس نه با بندهم فاذا اختلفوا طمع الناس و تفرق الکلمه  
وضیح التفاتی و هر چند در این روایت که در حدیث با هر معنی که دلالت  
فرضودا عدل لفقیر علیا با و هكذا در حدیث مشهور حب علی چند لایض  
معهاست و بعضی علی سینه لا یفیع معها حسنه در صحیح در این حدیث  
میفرماید که ظاهر هر دو حدیث کامل است که مضاف میشود با وسای

بیمار

اعمال زیرا که ایمان کامل حقیقه حب کامل مختص است و ما غیر او پس بجای است  
و هینکه حب او ایمان و بغض او کفر شد پس سینه با ایمان کامل ضرر نمی رساند  
بلکه مغفور میشود برای اکرام محض و با عدم حب او هیچ حسنه نفع  
نمیدهد زیرا که با عدم ایمان حسنه نمیشود و آنکه پس در این باب و چه  
اطاعت و چه بختناست که اطاعتش مفضی بهیشت و عدم اطاعتش دلیل  
انحراف است در همان کتاب از زین العابدین نقل کرده است حدیث قدسی  
لا یدخل الجنة من اطاع علیاً و ان عصافی و ادخل لتاسر من عصاه و  
ان اطاعنی کما یسر کلاماً من عروبی در حدیثی که است که حب علی ایمان  
کامل است و ایمان کامل سبب است ضرر نمی رساند قوله و ان عصافی یغفر  
فافی اغفر له کما و ادخل الجنة بائنه فل الجنة بائنه و له یحب علی العفو و  
الغفران و قوله و ادخل لتاسر من عصاه و ان اطاعنی ذلك لانه ان لم  
یوال علیاً فلا ایمان له و طاعته فی ذلك مجازاً لا حقیقه لان الرطاعه  
لحقیقه هی المضاف الیه اسباب الاعمال من واجب علیاً فقد اطاع الله و ان  
اطاع الله فقد نجح فمن واجب علیاً نجح فعلم ان حب علی هو الایمان بعضه  
کفر و لیس یوم القیمه الا حبه و بعضه و محبه لا سینه له و لا حسنه علیه  
و من واجب علیه فالجنة لاه و بعضه لا ایمان له و من لا ایمان له  
لا یبظر الله الیه بعین رحمته و طاعته عن المحصنه الخ الفضل ما  
شهدت به الاعلاء قلبی معافی قلب کذا و ائله ایات گذشت

بیمار  
بیمار  
بیمار

بالایمان

و مکنک که بدل باشد از ضمیر مکنکم در قلبی بدل بجز من الکل و  
 باین لفظ فاعل در قلبت برای عطف میشود و احتمال دارد که فاعل  
 اما باشد یا بعد از آن در قلبی پس مفعول باشد ثبت و محشر از غیر  
 بمعنی هلاکت است اشاره است باینکه هر قلبی که درین در محبت اهل بیت  
 ثبت نیست در هلاکت جانیکه محشر که از علماء اهل سنت است  
 مقام علی را انطور شناسد که کتبت پس باید شعبان و طیفه خود  
 شانرا بشناسد و علوم و شأن انحضرت را در نزد خداوند احدی  
 بدانند و در این معنی آیه را از آنکه بگردانسانند که هرکس نور واحد  
 و ثبات قلب را در محبت و تبعیت انحضرت از خدا بخواهند تا بسوء  
 عاقبت گرفتار نشوند انشاء الله المعنی امیر و حکام هر سلب مکن  
 این دو معنی اول و قلب ثابت کن و قرار دهنده از هلاکتی که  
 و محشر از لاجل کون منک فلا صتی تقول لحد العوج  
 سراج جعفر را واح است و معنی سابقا و سابقا و اصل معنی فلا  
 است که چیزی داده است فاذا سپهر نمایند که آن عوض را فدا گویند بعضا  
 بمقامات عالی بقول جعلت فداک و نحو این مثل منک فلا خطاب  
 مینمایند یعنی عوض و نگهبان تو باشم از صد مات و فکر و همت  
 و این قول را تقدیر گویند صحیح بصحیح جمیع اسم باب افعال  
 از عوج است و عوج بمعنی ناسی و کجی است و نام نواده حضرت

در معنی من

کریه

ادم بود از دخترش عناق که عوج ابن عناق مشهور است در صحیح مسلم  
 که سه هزار و شصت سال زندگانی کرد تا در دست حضرت  
 موسی کلیم الله گشته شد و منقول است که در طوفان نوح نزد  
 انجناب آمد و اجازه خواست که بگشتی سوار باشد حضرت نوح اذنش  
 نداد و طوفان از زانوهایش بالا نیک شد دست بد را با فر و سپهر  
 از ماهیها در باها و در محاذی آفتاب مبدل شد تا سپهر و پیوست  
 و خودش را گویند ولد لایزال بود مادرش عناق چون حیث  
 شصت جوید زمین را فر و سپهر در هر سوط ادم احوالات آنها  
 تفصیلا مذکور است آنه و شانرا بیه هلاک در است و شانرا در همین  
 است و هر از آنکه این نارا تالیف و این بیت طلب است از وی ظهور  
 انجناب است که ابان و اخبار بان و عده داده اند لکن وقت معاینه نداشت  
 و هر که بگوید بطور انجناب وقت صحیح قرار دهد معلوم است بعضی  
 اسراف ابان و اخبار از گفته علماء رضوان الله علیهم صراحت کرد یکی  
 هم اینست که در تمام البراعه مذکور است از رسول خدا صلی الله علیه  
 که فرمود شبی که در جمیع بودند خداوند جل جلاله عن  
 فرمود امن الرسول بما انزل الیه من ربه من عنده و المؤمنون  
 کل امن بالله پس فرمود صدق با محمد که را خلقه گذاشت چه  
 میان امت خود عرض کردم خوبترین امت را فرمود علی را گفتیم

فانک

در معنی من

کریه

بلی با پرت فرمود با محمد بدست سبک من اطلاع آوردم بزبان طلاچی  
 پس تو را انسان اختیار نمودم پس شوق برای تو ای از ما نمودم  
 پس ندا گوی نه شو من در موضعی مگر اینکه تو با من ندا گوی بشو کبریا  
 محمدم و تویی محمد پس اطلاع آوردم دفعه ثانیه و اختیار نمودم علی  
 را پس شوق نمودم برای آن ای از ما نمودم پس نام علی را واوست  
 علی با محمد بدست سبک من خلق نمودم ترا و خلق نمودم علی فاطمه و حسن  
 و حسین را و امامان اندزه تا اول اسرافیل از نور من و تبلیغ  
 نمودم و ولایت شما را با هلال شما نهادم و این پس هر که قبول نمود که  
 نزد من است و منین شد و هر که انکار نمود در نزد من از کافران  
 شد با محمد اگر عبادت کند بنده است بندگان حق قطع او بصبر  
 کالشن البالی پس بیاید بنزد من در حالیکه منکر است بولایت شما  
 او را نمی بشنم تا اینکه بیاید نزد بولایت با محمد ابادوست سید است  
 که بیفتد ایشان را که نام بلی با پرت فرمود التفات کرد بهین عرش پیر التفات  
 کردم در بدم علی فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی  
 و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی  
 ابن محمد و علی بن حسین بن علی را فی حخصاص من نور فایام بصلون او  
 یعنی هفتاد سلام الله علیه هم جمعان در میان آنها مثل گوگردی  
 است و فرمود با محمد اینها بنده حج و هذه الشان من عزتک قسم بجز

بلی با پرت  
 فرمود با محمد

صحیح  
 النعمان  
 بن  
 ابراهیم

و جلال خودم بدست سبک و آنست محمد و اوست متقم و از این  
 عباس نقل کرده اسرار سول خدا که فرمود بدست سبک خلفاء من و  
 اوصیاء من حج خدا بر خلق بعد از من دو نوزده اند اول ایشان برادر من  
 و اخرا ایشان فرزندان من است گفند یا رسول الله کبک برادر تو فرمود  
 علی بن ابیطالب گفند فرزندان تو کبک فرمود گفند که ملو سبکند  
 را منبر با قسط و عدل چنانکه ملو شده باشد با ظلم و جور قوم با بخدا بی  
 که در این جور شپه فرشته اگه نمایند اسد بنایا مگر بگویند هر این خدای طول  
 مبد هد از روز را تا خارج شود در آن روز فرزندان من سبک پس  
 نازل میشود در آن روز روح الله علی بن کسیم و در سبک او نما  
 میگذارد و روشن میشود در این بنو که خداوندش و هر بد سلطنت  
 او بشرق و مغرب بالجله ظهور ابجناب ثابت است و وقتش معلوم  
 نیست ولیکن علامم مخصوصی ذکر نموده اند از جمله آنها است اختلاف  
 بنی عباس در ملک و خروج بقیانی و کوف شمس در ارض شیبان  
 و خسوف در ارض راه بخلاف عادت و فر و زان بعضی اسرا و لایات  
 بزین و قتل نفسی که در کوف با هفتاد تن و کشته شدن هاشمی  
 میان آن که مقام و پران شدن دیوار مسجد کوفه پس بد شدن  
 لایات سپاه در خوانان و خروج بانی فطوی مغرب بمصر و ظهور  
 سائرس و شن چون ماه در مشرق و کج شدن آن بطور استله

بلی با پرت  
 فرمود با محمد

چنانکه دو سرش بهم برآید و پیدایش سخن و پراگندگی آن در همه  
 جای آسمان و پیدایش انش در هوا و در سراسر زمین با هفت روز  
 و نوبت عرب بر هر طولی و ضربی مصر شام و آمدن خرابی و  
 بجزیره عرب و جریان تش و فرات از محلات کوفه و ظهور در آن  
 نفر از اولاد بطالب بدعو اناس و تشکف نکر کتاب بدعو  
 نبوت و وزیدن باد سپاه و وقوع نزله که مردم بسیارین فر  
 ساروند و موت بسیار و نقص در اموال و افاقت حاصل و کوی نفع  
 در تجارت و اظهار شدن صورتی در چشمه اقیانوس که در سینه  
 نمایان باشد و خروج دجال که یک چشم در سر پیشانی و ماش سنج  
 با ضلالت بنا آنچه در جنات مخلوقات و علاماتی دیگر سوا  
 از اینها ذکر کرده اند ولیکن بیاید طاعت که علامت دو قسم است  
 یکی علایم غیر حتمیه است که وقوع آنها ناچار نیست و ممکن است که  
 واقع نشوند دیگری علایم حتمیه که وقوع آنها لابد مندر است و  
 مادامیکه آنها واقع نشوند ظهور نخواهند شد و این تفصیلات در کتاب  
 صراطی مذكور است اللهم مجمل فرجه و سهل مخرجه بک و باجله  
 المعنی روح من و اسراج هر آنچه در وجود است چه وقت  
 خواهی گفت باین دهن با راست و ناسازگار که راست شو  
 یعنی چه وقت ظهور خواهی کرد با این است

و این است

لَا يَأْتِيَنَّكُمْ لَهْلَةٌ أَنْ يَقُولَ لِي شَفَاءُ لَقَدْ أَفْضَيْتُ لَكُمْ

لَمْ يَأْتِ انْزَانِ اسْتَبْدِرْ هَرَهْ اسْتَفْهَامِ هَيْ لَمْ يَأْتِ انْ تَقَوْمِ فَاغَل  
 اسْتَبْأَنْ بَعْنِي اِبْوَ قَتِ نَمُوْدِ قِيَامِ تَوَاحُشِ قَوْلِهِ لَمْ يَأْتِ لَلَّذِيْنَ اَمْنُوْا  
 اَنْ يَخْتَفِ قُلُوْبُهُمْ لِيَنْ كَرِ الْاَلِهَةِ كِهْ دِرْ بَكْرِ اَنْ سُوْرَهْ مَفْصَلِ و سَبَبِ هَدَايَتِ  
 بَا فَا تَنْ فَا سَقِيْ شُدْ كُوْبِنْدِ و فَوِيْ اَنْ دُوْا اَنْ شَخْصِيْ سِرْ اَنْ زِيْرِيْ شُدْ بَرَايِ اَصْرِ  
 مَعْصِيَتِ يَنْ بَلَدِيْ اَمْدُ لَمْ يَأْتِ اَمْنُوْا الْاَلِهَةِ اَنْ مَرْدِ فَا سَقِ كَهْتِ بَلِيْ اَنْ  
 بَسْ بَرَكْتِ و تَوْبِ نَمُوْدِ و دِرْ سَابِ تَوْبِ بَرْتَبِ تَقَرُّبِ سَرِيْدِ و بَاءِ اَنْ اَنْ  
 يَأْتِيْ بِيْجِيْمِ دِرْ اَمْدَادِ اسْتِجْلِ بَسْ مَعْصِيَتِ بَكْرِ اَصْلِ كِهْ بَجَلِ مَعْصِيَتِ اَصْلِ  
 اسْتِ دِيْكَرِيْ اسْتِجْرَاحِ مَثَلِ بَجَلِ اَلْتَّيْبِيْ اِيْ اِيْ سَمْعِيَّةِ و اِنْ اِيْجَابِ اسْتِ كِهْ  
 كِتَابِ شَرِيْعَتِ حَضْرَتِ عَلِيِّ رَا اِيْجِيْلِ كَهْتِ كِهْ بَا بِلَا حِطَّةِ اِيْ بِنْتِ كِهْ اَنْ كِتَابِ  
 اَصْلِ اَعْلُوْمِ و حَكْمِ اسْتِ يَا اِيْ كِهْ اِنْ اِنْ كِتَابِ اَعْلُوْمِ و حَكْمِ اسْتِجْرَاحِ مِلْشُوْدِ و اَيْمِ  
 مَعْصِيَتِ اسْتِ بَجَلِ اِيْ نَسَلِ كَفِيْ اَلْبَيْتِ طَلْعِ اِنْ اِيْ جَمَلِ مَوْزِ اَلْبَيْتِ  
 كِهْ دِرْ قَرْنِ و اِسْرَاحِ اسْتِ و تَا و بِلَا اَنْ دِرْ كِتَابِ تَفْصِيْلِ كُوْرِ اسْتِ  
 و اَشْهَرِ تَا و بِلَا اَشْ اِيْ بِنْتِ كِهْ كِتَابِ اسْتِ اِنْ سُوْلِحِ اِيْ كِهْ عَدِ اِيْجِيْدِيْ  
 اِنْ اِيْ چِهْ اَرْ دِهْ اسْتِ بَعْنِيْ اِيْ فَا هِ چِهْ اَرْ دِهْ شَبْرِ و دِرْ تَفْصِيْلِ ضَا فِيْ اِنْ  
 حَضْرَتِ صَادِقِ اَنْفَلِ كِهْ دِهْ كِهْ وَا تَا طَهْ پَسِ اِنْ اِسْمِيَّتِ اِنْ اَسْمَاءِ  
 بِيْجِيْمِيْ و مَعْشَرِ طَالِبِ اَلْحَقِّ و اَلْهَادِيْ اَلْبِهَامِ اسْتِ شَفَاءِ دِرْ چِنْدِ  
 مَعْصِيَتِ اسْتِ مَعْمَالِ شُدْ بَكْرِ مَعْصِيَتِ قَلِيْلِ كَمَا فِيْ اَلْحَدِيْثِ اِنْ حَضْرَتِ اِيْ

باید

سوره قصص سوره که برآید  
 گویند که زبور را فتح  
 با هر که از روزی  
 و هفت روز

باید

باید

باید

در خصوص متعه لولا ما بقی الیه ابن الخطاب ماری من الناس  
 الاشفاء ای قلیل و مراد از سابقه تحیم متعه است که ثانی ملعون بود  
 چنانکه گفت دو متعه بود که در زمان رسول الله حلال بودند پس  
 حرام بنمایم و ترکیب آنها را عقاب خواهیم نمود یکی حج تمتع و دیگری متعه  
 و در حدیث ابن عباس است ما کانت الذنعة الا حرم الله بها امته  
 یعنی لولا نهبه ما نزل فیها احجاج الی الزنا الاشفاء ای قلیل و در کتاب  
 شهاب ثاقب سبب تحیم ملعون را نوشته حاصلش اینست که عمر در  
 خانه یکمراهی داشت هنوز بشوهر نداده بود و زنی بخانه داخل  
 شد دید خواهرش طفل را ضعیف در پستانش شیره میدهد پس  
 از انبوا قعد غضبناک کرد بد و گفت این چه طفلت که گرفته گفت  
 متعه شده بودم از آن بوجود آمد پس ملعون ان طفل را با خشم تمام  
 زهر عبا گرفته و آمد بمسجد در جمیع عام بالای منبر سرفه گفت ایها  
 الناس هرگاه یکی از شما در خانه خولهر یا کزیه داشته باشد پس مرد  
 اجنبی یا او خلوت نموده و بمیان رانهایش برود و از آن فرزند بوجو  
 'ا'د و چون سؤال نماید بگوید از متعه است قدحی از این سخنان غیب انگیز  
 گفت پس گفت ابا غریب شما این را قبول مینمایید گفتند نه پس طفل را  
 بیرون آورد و گفت این طفل را خواهری که هنوز بشوهر نرفته  
 زنا شده و میگویید که از متعه است ایها الناس دو متعه است که کذا

توضیح  
 در حدیث  
 ابن عباس

زمان رسول خدا حلال بودند و من آنها را حرام بنمایم و بجهت این عقاب  
 میکنم حج تمتع است و نیز بجهت متعه دویم یعنی بودگی مثل فیه شفاء لثانی  
 یعنی در شراب که از جمله اشبه واد و بهر است بصورت است برای مردم  
 و بقول بعضی قرآن که در او است شفاء بعضی ادواء کما فی الحج و باقی است  
 در بیت کسین در چند جایی مستعمل است بکمالک مثل قول لولا  
 کنتم عجمی بینین ای غیر ملعونین دیگر یعنی حکم کوله و لا تأخذ کویها  
 کراهی فی دین الله ای حکم سده دیگر جزاء مثل مالک یوم الدین ای  
 یوم الجزاء و باقی عقاب را بخند می گوید مردی مباحدمی نزد زن  
 اجنبیه و او را بکار شمع آگراه مینمودی و زنی از زن گفت چنانکه  
 تو هر روز مباحی و مرا باین کار آگراه مینمائی هم چنین چون تو نزد  
 من مباحی بگرد اجنبی نزد من و چه تو مباحی و با او این معامله مینماید  
 پس از مرد برگشت و مرد برادرش را خبر خود دید پس او را گرفته و  
 بنزد حضرت داود داد او مرد عجمی کرد بانوی الله آمد من چیزی که باجه  
 نماید فرمود چیست این گفت این مرد را نزد حبله خود دیدم اینحال می  
 آمد که با او در باغ می بکود کما تدین تدان ای کما تجازی تجازی چنانکه  
 یعنی طاعنه مثل و کله الدین و اصبا و باقی متعلقات در بیت الفصی  
 از نضاء و ان کشیدن شمشیر است از خلاف و بعضی هزل و لا غرض  
 و این معنی است در بیت و صلح معنی قطع و استیصال است و

توضیح  
 در حدیث  
 ابن عباس

غالباً بجای شریعت  
 اطلاقی میکنند



مراد از اتصال این که در این بیت گفته ضعف است نه استیصال  
 حقیقی زیرا که گفته اند شرح محمد مستقری یوم القدر چنانکه کلمه انضی  
 مؤید اینست پس مراد ضعف دین و قلت متدینین است چنانکه در  
 این عصر مشهور است المعنی ابدا وقت نفوذی نسل طه آنکه  
 قائم شود و بنده ضعف گشت از اتصال  
**باعتدالین ضاع الدن واندره اناربه بنو السرخی هک**  
 غمخیز چندان معنی استعمال میشود ولیکن غالباً در دو معنی یکی معنی  
 اول غره ماه یعنی اول ماه و حدان سر و زانست بخلاف مفرغ ماه که  
 حدان بکشتان سر و زانست و دیگر معنی سر و شنی سفید و چه چنان  
 در وصف حضرت امیر است و قائدا لغز الجباب یعنی پیشوا و طایفه بعد  
 و جهان زیرا که سر و وی آنها انراب و ضرورتی میباشد و اما مراد غره  
 الدین کتب برای اینست که دین با اینجناب روشن میگردد سر با اباط  
 نمودن سبب بسبب و در این معانی غره ضم العین است و اگر  
 مفرغ باشد معنی ضرورت شدن است ضاع انضباع بمعنی  
 میرانیدنست مثل حدیث نماز ضعیف ضمعتک الله و در دعای است  
 اعوذ بک من فال بکون علی ضیاعا ای هلاکا اول سر است الا  
 ضریفه است اسرار من وان بمعنی خواندن و تعلیم و تعلم است  
 چنانکه حضرت اخضر فرمود که یکی از اجل دوزخ نبی است ادر پس

این  
 کلمه  
 ضاع  
 در  
 این  
 بیت  
 معنی  
 ضعیف  
 است

گفتند برای اینکه لباس تدین ملبوسند و نقولت که بعد از صدق  
 و شکت پنجم حال حد و ندامت جناب را با سان بر و او اول کسب که چنان  
 ثوب نمود پیش از اینجناب مردم اسر پوست لباس ملبوسند و او  
 نیز اول کسی بوده است که با قلم نوشت و در علم نجوم و جاب نظر کرد  
 و در وجه تمیز او که مذکور شد شیخ ابو علی اشکال نموده است که نام  
 عجیب است و بدینجه است که غیر منصرف است پس چه تمیز صحیحین است  
 زیرا که در حدیث مشفقان ان عربیت کاتب الحروف گوید که نام علی بن  
 اینجناب در بعضی کتب اخراج است چنانکه گذشت و اخراج و صی  
 عشیت او عشیت او صی محوق و محوق و صی مجلت و مجلت و صی  
 شبان و شبان و صی شبت ابن آدم است کافی الح و حد و ندامت  
 با اینجناب می صحیفه سازند که و بعضا اینجناب را هر من اللهم سر گویند  
 و معنی دیگری گفته شد است در س از برای ای عقی یعنی گفته شد  
 و اندلس در این معنی اشهر است کافی البیت انا س جمع اثر و انرا  
 مستعمله بسیار است و اغلب استعمال نشاند و بقیه است و این معنی  
 است در بیت بنیاع کاه بمعنی اصل و اساس استعمال بنیاع الجدر  
 ای اساس و مثل حدیث الکلمات التی بنی علیها الاسلام اسبع سبحان  
 الله والحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر ای کلمات التی هی اصل  
 الاسلام و چه ان بنا بقولی که در هیچ است اینست که اینکلمات

این  
 کلمه  
 ضاع  
 در  
 این  
 بیت  
 معنی  
 ضعیف  
 است

این  
 کلمه  
 ضاع  
 در  
 این  
 بیت  
 معنی  
 ضعیف  
 است

شاملت بر عمده های اصول دین که توحید و صفات ثبوتیه و سلبیه  
باشد شرح بعضا بمعنی فتح استعمال بشود مثل و شرح کلام مرتدین  
ای فتح کلام و اغلب در کجا شریعت اطلاق میگردد و اصل معنی شریعت  
است که جائی باشد که مردم برای استنفا بدینجا وارد شوند که اینجا  
را شریعت گویند و اصطلاحا در معنی دین و طریقت و ملک معرفت  
و درینا شریعت گفته شده برای وضوح و ظهور است و از جمله استعمال  
شرح سوره و قرآنست و دیگری است و امثال حدیث العالم و الحاریر  
شرح سواهی متاویبان و حکم لافضل الاحد هما علی الاخری الله  
هدایم خرابی و عذر از خرابی بنا شریعت ضعیف و اندک است او  
است المعنی ای و شنی دین ضایع شد و کهنه کرد بد تا سران و

گاه مقابل عکس  
که از اصطلاحات  
مخفیست

بنامی شریعت ذکر بلیس المعنی در ضعیف است و در حدیث  
قَدْ اَعْلَنَ نَبِيَّكَ فِي الدِّينِ بَيِّنَاتٍ قَدْ ظَلَمَهَا الظَّالِمُونَ  
اعلنت بمعنی ظاهرا کرد بد فعل مجهول است انرا اعلان بد مع جمع  
بد عاقل و ناسد بد مع است و ان بمعنی اول است مثل فاکنت بد عا  
من الرئیل ای اولیهم و بمعنی احداث و ایجاد یعنی مثل بد بمعنی اول  
و الاخرین ای موجدین هم و بد مع در دین انکس را گویند که کسی  
انرا نزد خود احداث نماید بعضی از فضلا حکایت است که بد مع  
دو نوعست بد مع هد و بد مع ضلال پس هر چه بخلاف

نصف  
مخفیست

ما امر الله و رسول شد ان مذموم است و منکر و هر چه خوب و  
داخل شد بر نوح النوح خلد و رسول دعوت نموده پس ان حمد و است  
و هر چه که امثال ان در دین سبقت نموده ان خوبان انرا افعال  
مد و حد محسوب است زیرا که پیغمبر با آنها و عده ثواب داده و فرموده  
من سبق سنه حسنة كان له اجرها و اجر من عمل بها و در حدیث فرموده  
من سبق سنه حسنة كان له اجرها و اجر من عمل بها و لیکن بد  
مطلوبه بد مع بد مع بد مع بد مع بد مع بد مع بد مع بد مع بد مع بد مع  
در کاسه بقریب رسانیدن نیا طراحت است که قلب انسان بسند  
او برانست حدیث محمد معنی است یکی شب شریعت که صریح بمعنی شب  
تیر است و گاه بمعنی سواد محرق مثل فاصبحنک کالتصیرم ای سوا  
محرقه و گاهی بمعنی قطع میباشد که عرقست بطنه و انرا بمعنی  
است که فریاد الله نیا است بصرم ای با قطع و انقضاء و در حدیث  
دیگر است لا مجال لاسلم ان یضارم رجلا مسلما فوق ثلث ای بجز  
و قطع مکالمه و انرا بلیست که نقش بر آینه است ضارم گویند  
المعنی و انکار شد بد عها جانی در دین که بند قلب انسان از

مخفیست

مشاهده اینها کینما شود  
الدین کید القلب کید و التفتن عمل الحاکم  
کس کسادی و کید بمعنی حزن و اندوه مخفیست و اما

مخفیست

السَّفْ بفتح السين بمعنى شهباء وبالكسر بمعنى ساحل است ويقف  
 البحر بمعنى ساحل البحر عمل بالكسر عين بمعنى خلاف شهباء ويقف  
 ان بمعنى سترت حكيم كلام كما في الحديث ان من اشعر حكما  
 در حج گوید ای کلاما مانها منع من الجهل والفسق ونهی عنهما وبعده  
 علم وقضا بعدل وفقه وصادق در بخا قران است وقدر مثل تمام  
 بمعنى غبار سباه است پس الحکم فی فهم معانی قران است که احکام قران  
 معقول به نیست و با اینکه در خلق است یعنی معقول است معلوم  
 و روشن نیست زیرا که روشنی علم قران و بیان ان با تشریح  
 سلام همه علماء است و کبرایانها معلوم قران را نیست زیرا که  
 قران با آنها نازل شده و آنها مبدلند معانی انرا و تمیز میدهند ما  
 بین محکمات و مثلها که در منهاج کبرایان گوید اخبار متواتره  
 واجماع ثابت که بعد از رسول محمد عالم بنفش قران و تاویل ما  
 مثلها که ان و حافظ اسرار و ابان و انوار بتیان ان علی ابن ابیطالب  
 اولاد طاهرین است و عقل و نقل در این مطابق است تا عقل  
 زیرا که معلوم است که سوره این است چه خلق نباشد زیرا که  
 خلق همیشه محتاجند بکسی که آنها را بخند و راه خدا دعوت دهد  
 نماید و باید آنکس عالم باشد بجمع قران زیرا که قران خود بخود  
 و بدون فهم و عالم چنانست و عامه اهل نظر از فضلا چنانست

کلامی است که در  
 قران آمده است

تفسیر  
 قران

چنان نیست که قران عالم باشند فضلا عن غیرهم بلکه اکثر ما من علم  
 بکتاب بعضی اشعراء و حکما مثل افلاطون و ارسطو عاجزند که مانند  
 که قران باشد که نیست ان با تکیه ما مثل نیست خداست بمصنف  
 آنها و قران مشتمل است بر موزن و اسرار و نکات پس هیچ کس را علم ان  
 ممکن نیست مگر با تعلم خدا و رسول و کسی را نیا فدیایم که هیچ قدر ان  
 بداند مگر علی و اولاد علی و آنها عالم و عارف بقرائت ان جانب  
 خدا و رسول اما نقل پس بسیار است بعضی از آنها در اینجا نیست  
 میگردد یکی قهر کربن حضرت ابراهیم سوره فاتحه را با بن عباس  
 چنانکه گذشت و دیگر ابن عبداللہ بن کثیر و ابی که شخصی است  
 ابن ابراهیم تلاوت نمود قال الذي عنده علم من الكتاب انا انبيك قبل  
 ان يرتد اليك طرفك بعد انكشأن خود را كود و فرمود والله  
 عندنا علم الكتاب كله والابن اذ نبه ان حضرت صادق مرتب است که  
 فرمود کسی که در نزد او است علم کتاب امیر المؤمنین است سوال کرد  
 ایا کسی که در نزد او بود علم کتاب افضل است یا کسی که در نزد او بود علی  
 است کتاب فرمود علم آنکس که در نزد او بود علی است کتاب نبود در نزد  
 آنکس که در نزد او بود علم کتاب مگر مثل ان تری که بعوضه میگردد  
 انرا با ابال خود را در پای او را عبد الاعلی ابن اعین مرتب است که  
 گفت شنیدم از حضرت صادق فرمود تحقیق تولید نمود عمل

کتابی است که در  
 قران آمده است

رسول خدا و من بعدکم کلام خدا را در انست ابتدا مخلوق و آنچه خواهد شد تا رسالت و مقامت و در انست خبر انبیا و خبر زمان و خبر پیش و خبر آتش و خبر آنچه شد نیست و آنچه شد که بعد از آنکه بگفتند خود نظر میکنیم بدینست که خدا میفرماید و فی تیذان کل شیء انتم مخلوق است که اما ما ان هر شان در علم قران شریکند و بدون انما علم و احکام قران مجبول و معطل است زیرا که علم قران بخاندان جلیله انما فرزند شده و اهل البیت ادری باقی البیت سلام الله علیهم اجمعین نبی قران که اطلاعی میشود عرفان بنظیر چنان میباشد که قران عیاشی از همین صحیفه و نقوش مرتب در انست که مابین جلدین محمد و دست و حال آنکه ان صحیفات ماهیت و مصداق حقیقی قران نیست بلکه مظهر است از مظاهر قران که از جمله مواقیف قران در ان تجلی میباشد بگویم همان صحیفات است که ما مصداق قرانست میبندیم اما ماهیت و مصداق حقیقی قران پس ان الفاظ و اگر نه معانی مخصوصه عری است که خدا پیش در قالب حروف بیست هشتگانه بجهت خود تبلیغ نموده است و حضرت مستطاب بحمد الاسلام آقای حاجی میرزا محمد آقاده در ذراتی در خصوص مصداق قران چنین تقریر فرمود قران عبارتست از الفاظ و کلمات کائنه ترتیب خاص و هیئت مخصوصه عریه از بلحاظ وجود و انکساک از ان بلحاظ وجود

کتابت در این کتاب

است و بلحاظ انصلاح از ان کلیت با مصداق خارج محلاست و مفهوم استغایر مثل تغایر انسان و افراد او آنکه و خبر هر مصداق قران اشعار گفته اند مناسب است که در اینجا نکاتش باید نظر آید که از قران سنی پیوسته درم اهل قران خوانی خود را در سیدنا هیچ دانی معنی قران چیست این حروف ظاهر قران نیست جاهلی ماهیت قران را ناشناسی است و قران را از خدای حقیقی و قیوم واحد هم از خیم مرسلین خواهم بدد تا بگویم معنی قران را نور بخشیده ایم انرا ما اصل قران کان کلام حق بود ما سوا را حجت مطلق بود هست معنای فصوص که بود اندر علم خالق حقیقی و درود ان حروف ظاهر چون قالب است انما این که بوده از انست ان کتاب را که اندر دست ما است نور بخش چشم کور ما سواست قالبش خواهد بود بگو باگاشفی زبان معانی ای هر مند حقی نیست ان ماهیت قران و پس بل مدد و کاغذ و جلدان و پس سویی ان قران ترتیب نقوش جلوه در چون قمر در یاب خوش است سراسر نیک و درین مجلسی یک مقالی گویم هشیما باش است پی فهم سخن بدیاریش در کتاب جلد سیم از حبابه ان القلوب انعدن علم و تقی

کتابت در این کتاب

هم کتاب دیگرش عین الجوده  
 اینچنین فرموده قرآن برضقت  
 بل عرض باشد که جای مختلف  
 زابتد گاهی که او را نام بود  
 پس از آنجا منتقل گردید بر  
 بعد از آن از صفحه لوح جلیل  
 بعد از آن دو سبقت باسطه  
 بر دل و روح شریف خاتم  
 پس قلب او صبا و صومنین  
 از زبان مومنین و اوصیا  
 فشر بنده است آنها ساختند  
 پس منزل با اقوال حسند  
 منزل عالی قلوب اولیا است  
 گوش کن بر قول شاه متفاین  
 منزل اعلی قرآن مبین  
 چون بند پران عمر و مومنین  
 جمله اهل شام بر سر نیزه ها  
 پیش اهل کوفه برافراختند

مجلس  
 در کوفه  
 در روز  
 در شب

عمر

بهر سودان امام و مقتدا  
 آنچه منسوبست در سر نیزه ها  
 بر زمین برین بد این صفحان را  
 همان منم قرآن ناطق بپست ان  
 پس خضوع کلام شاه دین  
 بلکه قرآن مبدل از مظهر حق  
 ان کتاب وصفی و قطاسر جلد  
 چون کلام حق را مظهر شده  
 فضل قرآن است فضل ان فداد  
 عزت ان عزت اقوال حق  
 ترک عرصت موجب خذلان  
 دامن قرآن ناطق بپست دار  
 گر نه بهیست کفایت کجوشی  
 و مخفی نماید باین کد و کمد و غمد  
 بطوریکه در مقدمه مذکور شد  
 اندوه و شهید در غلاف و جلد قرآن در ظلمت  
 هل من قبا سیف کا فانی  
 ضمیر در فانی مفعول فانی و راجع است بدین در بیت سابق

مجلس  
 در کوفه  
 در روز  
 در شب

بدیع یعنی ابتداء و هم جمع هست است و ان معنی قصد و اراده است  
 مثل قوله و هو ائمة الائمة الا ای قصد و ابا با آنچه در صحیح گوید که  
 طایفه عزم کردند بقتل رسول خدا در حال مسافرت آنحضرت  
 پس در راه ایشانند چون خبیثان حضرت رسیدند از راه کاشانه  
 و آنها را اسمها با اسم بگفت و بهمین معنی است در حدیث در آنجا  
 من كانت الدنيا همته فرق الله امره وجعل فقره بين عينيه و لم  
 يات من الدنيا الا ما كتب له و من كانت همته الاخرة جمع ثمة ثمة  
 وجعل غناه في قلبه و انزل الله بنا و هو من غير دليله و صلوات  
 الله عليه و آله و سلم و ما فتح عينه من ذوالفقار است که پیغمبر خدا  
 امیر داد در یکی از غزوات و قبله هر مسلمانان که میخواستند اینجا  
 بگردند و نهانش میزدند و با کفاس مقاتله می نمود و آنها را از دور  
 رسول خدا پراکنده می ساخت تا شمشیرش شکست پس پیش امیر  
 آنحضرت آمد و تبلیغ نمود که شمشیرش شکست پس آنحضرت ذوالفقار  
 را بجا پیش عطا نمود اقدس با ذوالفقار قتال کرد تا فتح نمود  
 و جبرئیل ندا داد لا سيف الا ذوالفقار و لا في الا على و  
 در زبانها مشهور است که اسلام را واجب ندانند مگر مال خدا پیچ  
 و شمشیر علی و نفست که ذوالفقار جبرئیل از پیش او آمد  
 و حلقه او از نقره بود چنان است در حدیث در حاکم و غیره

که ان در نزد ملت و وجه قهقهه ان مذکور است و خلاصه اش اینست که  
 چون در آن حفره ها و دانه ها بود انرا نجهت ذوالفقار گفتند و گفته  
 اند که ذوالفقار اول شمشیر نبی است این احتجاج بود پیش عاص انرا او  
 بغز و بدر و او را ابرو در آن نقره گشت و شمشیرش را بر دانه نبرد  
 حضرت رسول او را آنحضرت هم شمشیر با پنجاب داد در سر  
 احد کفاس را با ان شمشیر بگشت و گفته شد که ان شمشیر از آهن بود  
 در زمان بنو حنیف با غیر آنها در نزد کعبه یافت شد و گفته شد که  
 بلقیس آنحضرت سلمان شش هدیه فرستاد یکی از آنها ذوالفقار  
 بود و نیز آنحضرت امیر را و پیشه که جبرئیل بخداست پیغمبر خدا  
 اندر عرض کرد بار رسول الله بی در همین با احد بدستور است  
 که بفرست ترا انداخته حد بد را با او پیش آنحضرت حل طلبید  
 و فرستاد انرا پی ان پس قسم در همین ان ترا انداختم و حد بد را اویم  
 پیغمبر دو شمشیر ان در دست نمود یکی ذوالفقار دیگری مخدوم  
 ذوالفقار را خود جابله کرد مخدوم بن داد بعد ها ذوالفقار را  
 نبرهن داد علی ای شوکان فو حان ذوالفقار در دست آنجناب  
 معرفه است مثل غزوه بدر واحد و خندق و سایر غزوات و گاه میشد  
 که مسلمانان میگردیدند و آنجناب بفرمود نفر نفس خود با کفاس مقاتله  
 میکرد چنانکه در یکی از غزوات لشکر اسلام فرار نمودند غیر از ابو

صفت ذوالفقار  
 در حدیث آمده است  
 که این شمشیر  
 از آهن بود  
 در زمان بنو حنیف  
 یافت شد

دخانی که در لفظش ایشاد بود و او را با کفار مقابله میکرد و شتر و شمان از ان  
 پیغمبر خدا دفع میکرد و چنان جانفشانی کرد که نود و نهم کاشی بدن شریف  
 آنجناب رسید بعضا که بطافک میشد و محو است و این نشند جز شرب  
 از با نیش میگردن میگفت با علی بخیر که وقت نشان نیست و هكذا  
 سایر غزوات و سایر با کچه ضوابط شکر و تحولات فوق العاده از آنجناب  
 بعرضه ظهور آمد که هر فردی از آنها خارج از قوه بشر است در تعریف  
 خوبی که در خندق بعمر ابن عبد و در مدعوم علیه اسلام و توفیق  
 خوبی علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلين اینگونه در اینها آنچه  
 داد تا این مقدس سلاح جهوه جاودانی داده و تشبیه است شرف بود  
 و گردنکشان جاهلست را در چایشان نشاندند الحق چنانکه ذوالفقار  
 در دست امام بنای اسلام مشید ساخت نیز ذوالفقار در دست  
 امام بابت نادیده جهوه تازه بخشیده و گردنکشان لغز مان از دل بر روی  
 کردند و سر بنی اسلوت ظالمان پاک نماید چنانکه وعده داده اند  
 و بقره الارض قطا و عدلا بعد ما ملئنا ظلمنا و جورا اللهم عجل فرجه  
 و سهل فرجه المعز الهی و شمشیر که قائم نیست بهمان نبی بود  
 فانه دین در ابتدا بر تامل گرای بالا همتها یعنی ظهور است **هله**  
**تخصیص من کلب باسطه علی صید با کف الخاء**  
**تخصیص ما خود است از بصیر در حج اول بختن این با نوبه منقول**

کتاب التوحید

باب

که بصیرت است که در انگشت سبابه خود را با شمان بر داشته و دعایمان  
 و آنها را چون دهی گفت که بصیرت چنان بدن است که دم خود را  
 و با نیشی است در حدیث دانست که چون آنجناب را با سباع و درندگان بچا  
 افکندند جلن لمحمد و یصیب من الیه یعنی پای آنجناب را می لبسند و  
 برایش دم بچسباندند و در حدیث قدسی است با علی سر می آید  
 ان تبصر الی ای لقب الی بخوف و طمع و غیر گفته که البصیر البرقی و  
 مراد در این معنی دو هم است **کلب** مصغر کلب یعنی سگ است  
 کلب دو نوع است کلب بزج و کلب بحری در حج گوید از خواص کلب است  
 که گوشت آن بالا پیمان باشد بخلاف کوفسند و کلب بحری را گوید که خجوا  
 مشهور است هاشم از ستر از پاهایش میباشد و بعضا خود را بگل الود  
 میدار و بطوریکه تمساح او را پاره گل میدارند و یلع میناید پس در  
 تکم ان امعاء تمساح را خورده و بطنش را در بد خاسج میشود و در  
 حدیث است را بدخل الملكة یبتا فیه کلب و عدم دخول ملکة را  
 گفته اند برای اینست که کلب بسیار نجس خواستند بعضی از آن  
 شیطان است و ملک خدا است و برای اینکه بوی کلب بد میشود و  
 ملک بوی بد مکر و مهمل و کلب نام قبیل است از طایفه قضای  
 در حدیث نفعی که لیل النصف من شعبان من خلفه لا کثر  
 من عدد شعر مغری کلب مراد از کلب همان قبیل است که ذکر شد

درست که در زمان عمر  
 بن خطاب اکثر وقت  
 نذر در کفین آن حضرت  
 در سینه و برین حضرت  
 در کفین آن حضرت  
 بوده

کتاب التوحید

باب

بأسط انبساط معي كشودن و فرزند نمودن در حدیث ثانی است التبط  
 ذراعك انبساط الكلب و صید معنی استانه و در معنی ان در قول  
 خدا و گفته باسط ذراعیه بالوصید اختلاف است بعضی گفته استانه  
 كهف و بعضی خاك و بعضی باب و بعضی استانه باب گفته و گفته اند  
 و صید معنی بنا بنگه بنفاتی که از فوق و تحت بشود و گفته اند کلب اصحاب  
 كهف شمر بود که با کلب نامیده باشد و بعضی گفته که سگ بود و ناش  
 قطره با قطره بود و بنا بقول حمران بود و غیر اینها هم گفته شده و معانی  
 كهف سابقا و در مورد ساجا و از جمله معانی استانه است و در  
 دعاست اعوذ بك من الذنوب التي تقطع الرجاء وان ذنوبه یفرأثرها ثم  
 باس از روح الله و قوط از رحمت خدا و ثقیف بغير خدا و تکذب و عد  
 خداست **هلم** یعنی اول وضو و اول و فرغ ثالث اسم فعل است معنی  
 حی کما فی قول ابراهیم بن ابراهیم شفیخ صدوق که چون اینجانب که بنی  
 خانه کعبه مأمور شد بجز کبی انار کان بشنث با و از بلند فرمود  
 هلم الی الحج هلم الی الحج یعنی میان بنی بسو حج سه بار فرمود پس  
 هر که در شکم مادران و پشت پدران بود جواب گفت لبیک داعی الله  
 لبیک داعی الله هر که یکبار حج مینماید و هر که ده بار  
 گفت ده بار مینماید و هر که جواب نکفت حج نتواند نماید این بدت  
 اقتباس است از ابن شهر آشوب که ضربور شد یعنی این مدح نالایق

و کما

اللفظ  
نقطی

ناله حج

و این شاخه قابل است بجناب تو بلکه این ایهات بمنزل جنیانندن است  
 گوچک است دم خود را در پیش تنم خود با مید احشا و طبع فضل که  
 باب شما باب خدا و نظر شما نظر خدا و رحمت شما رحمت خدا و رحمت  
 خدا و سبغ عرا کاهان بندگانت و از حضرت اهل معقول است که امید  
 داشتن بخدا هویدا این خوف از خدا است زیرا که جسته خوف کثافت  
 ابراهیم امید رحمت او است و در این شهره مینماید و در حقیقت  
 کثرتی المعنی این دم جنیانندن است از سگ کوچکی که بسط نمودن  
 دست خود را بر استانه تو ای پناهگاه امید بیانه و نموده این بدت  
 بدت لا حول است که میگویند  
**بِاللُّطْفِ عِنْدَ حَرِّ الرَّوْحِ مِنْ لَدُنِّ الرَّسُولِ وَالْحَزْنِ وَالْخَوْفِ**  
**بِاللُّطْفِ** معنواست به هلم در باب و لطف یعنی قواست  
 مثل قوله **وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ** در حج مینماید یعنی الریف و العباده الذی یوصل  
 الهم ما ینفعون به فی الدارین و یحق لهم ما ینتسبون به الی المصالح من  
 حيث لا یعلمون و گوید که لطف کوچکی که در همه گوید التي اللطیف یعنی  
 الحکم و در میان متکلمین لطف از آن گوید که قریب کند بطاعه و بعد از  
 انرا معصیت و بعد از الجاه از سید که منافی تکلف است و ان گاه از خدا  
 میشود مثل خلق قدرت در بندگان خود و اكمال عقل ایشان نصب  
 نمودن ادله مشایخ بر توحید و وجود طایع و نبوت و غیر ذلک و

ببسیار



بهنه اسباب فعل طاعت و ترك معصيت پس لطف با معنی بخدا واجبست  
 و گاه از بند ميشود مثل نظر نمودن و فکر کردن در چيزی که موجب رحمت  
 بر تو ميشود باشد و شاید که چنان باشد که فرموده اجبر لا تقوض سائلین  
 پس چيست فرمود لطف من بربك بين ذلك بقرينه خبره بلكه فرمود لا  
 جبر لا تقوض لکن اسباب احسن سائل پرسید اسباب احسن چيست فرمود  
 مثال ان چنان است اگر تو کسی را بلوکه گاهی بپایند و تو او را از ان نگاه  
 نمی نمایی و لکن آنکس را بپوش تو گوش نهاده پس او را ترك کنی و او هم نگاه  
 بجای آورد اما بسبب اینکه تو او را منع کردی و او معنی ترا اصغاف نمود پس  
 تركش نمودی هم گاه هر نمود تو او را فرود می و بر بدن معصيت نگاه کن  
 گوید شاید مراد این بوده باشد که خداوند تعالی با زبان پنداران  
 بهشت و جهنم را تبلیغ فرموده و حلال و حرام را نشان داده و اسباب طاعت  
 و ترك معصيت و اكمال عقل با اسباب بر شرط تکلیف بجای آورده و وعده  
 داده که عوض طاعت بهشت و جزای ارتکاب قبايح جهنم است و هم  
 اینها لطف و بخدا لایزم است و این لطف بمنزه نمی است در مثال  
 امام چون بوعده و وعده الهی گوش نداد و خدا هم در مقام عصیان  
 قوی اول ان دستش گرفت و اول بحال خود گذاشت انرا این لایزم  
 نباید که خدا اجبار بر عمل نموده باشد بلکه این مانند ترك نمودن نبرد  
 ناصح است در مثال من بول الله بلنت بالایم و بصیغه مجهول ان اللام

معنی لطف  
 و جبر و  
 تقوی

است و اللام معنی نزدیکی و بد و نرف و لانت و در بنیت معنی سبب  
 لحد معنی سبب است نحو قوله لسان الذی یلحدون الیه و قوله تر  
 یلحدون فی انما یلحدی یملون الیه کما فی الحج و معنی شکر بر جانب تو باشد  
 و بفتح لام و ضم کن هر دو لایه در استعمال اول جمعش الخود است مثل فلس  
 فلوس و در استعمال دوم الحاد است مثل قفل و خفال قح باختم فان  
 و فتح حاء جمع قح معنی مملکه المعنی بها لطف در وقت خارج شدن  
 روح مبتدان ان او را مانع که نزول داده شود در احد بنهائی در  
 حالیکه خوف داشتند از بهلکه ها بنوعی عبد او یا گاه ان  
**عَلَّمْتَهُمْ أَنْتَ لَعَلَّهَا أَنْ يَعْلَمُوا مِنْ كُلِّ عِلْمٍ**  
**مَقْتِحَاتٍ** ان ذنوب عظامت که مرتکب انرا مستحق دخول برائت  
 میباشد و انی بفتح طه فرقه من کل علی ندم جلد فعلت بر تعلم و ضمه  
 مقدم شده **فَلَمَّا** معنی تهنانی و در دعاست اعوذ بک من الذنوب  
 التي تورث الندم یعنی تهنانه بایم تموار گاه آنکه موجب تهنانی ميشود  
 و انگاهان عبارت است از اول نفس که خدا صراحت نموده و ترك صلح  
 در حال اول ان و ترك وصیت و سرده ظالم و منع سگوه نابووف مرت  
 و مملکت که این گناه است توبه باشد و بلکه فرموده اند که خفیف توبه  
 توبه تهنانیت و در حج گوید الندم توبه و در جای دیگر در معنی توبه  
 گفته اند الندم علی ماضی و الغرم علی الشک و روایت که شخصی نزد

بسیب

الذی  
 الذی  
 نفس

حضرت امیر گفت استغفر الله و اتوب اليك حضرت فرمود نكلك املك اندك  
 نالا استغفان الا استغفار درجه العبادي هو الله واقع على سنة معان اولها  
 التادم على ماضي والثاني العزم على ترك العوائب بالثالث ان تودى الى  
 الناس حوقهم حتى يلقى الله المولى ليس عليك تبعه والربيع ان تعد الى  
 كل فريضة عليك خبعتنا فهو دى حقها والخاص ان تعد الى اللحم الذي  
 نبت على التوفيق سبب بالخران حتى تلصق الجلد بالعظام وينشأ منها لحم  
 جديد والثاني ان يتوابع جسمه الى الطاعة كما انقذ حلاله والحسبة  
 فتمت ذلك نقول استغفر الله انه ولا ينجو غيرها نكدر انكلام شريف  
 باد فمودة غير ان شيماني وبرك هم نياج وقر عات تويدت نه حصف  
 ان ودر خبر است كه الثاني من الذنب كالا ذنب له يعني تويدت كنده ان  
 گاه مثل كپت كه تويدت كاه نكده باشد واخبار بانها ضنون بساير  
 است كه دلالت دارد بر مغفرت ثابت و اياك قرينه بنبره يعني موجود  
 است فله جرح مظاهرها المعجز بر من كاهان بر كپت كه هتبه تويدت  
 انها لا و مبدلتي كه من انهم انهادر نكمت و پشيماني هتبه يعني  
 ان ان كاهان مبلكته تاييسم  
**زفير ناز اللطيف مولايهم كلف قولنا والشار**  
 سرفس وشهيق صدا كرون خرابت كافي ليج ليكن فبر اول صوت  
 او است وشهيقوا خوان نبره كه نبره داخل نضراست شهيقوا خارج نضر

تفصيح

تفصيح

وزفير از نينبار است شهيقوا نر حلو و در انكباب در معنى شهيق كويدت  
 قول خدا نهم سمعوا لها شهيقا كه تشبهه مود حسرت اول معنى ناز بسكلا  
 حركه مثل است انه ودر ايه ديگر نبره صكلا جهتم ان تشبهه بلكان نموده فر  
 لها نقر وشهيق وهم حين در بابت اللطيف از اما جهتم است نغز  
 باده منها **افهم** نبره نبره است ان شهر ان بديل است در شب  
 كقولنا فاذهم بالشاهرة چنانچه در حج كويدت قبل الشاهرة وجرادرض  
 سميت شاهرة رات فيها شهرهم ونومهم يعني شاهرة ما مبدشده نبره كه  
 در نكبت بديل و خواب انها و قبل شاهرة ارض كعبتها و نر جوهري  
 نقل كرده كه شاهرة مكان است وهو اسر است الر فومس بمعنى نوم  
 و خوابيدت قول خدا و تحبها هم ابقاها وهم فود كمان مبلكتي انها لا  
 بديلان و حال انكه انها نمانند يعني اصحا كهف در حج انر مقبرين نقل  
 كرده كه اعلمهم و فتحهم و هم نيام و در حديث است من سرفده عن  
 صلوة الكونيه بعد نصف الليل فلا سرفدت عيناها اي من نام عنها ولم  
 يصلها فلا نام الله عنها فاندك در كتاب ضرب نور بنو بديل كخواب  
 باد است كه انر اغشبه و ماغ مباد و چون بچشمها سرفد سست مبلكتي  
 و چون بديل سرفد مبلكتي و حد شرعي ان سرفدن فوة سامعة باصهي  
 وعدم سرك انها است تحيها بالقدرا ونوم برچهارا كوند است نوا  
 انبيا اكبر بريت است ونوم اوليا كه بطرف سرك است ونوم حكما كديفر

تفصيح

نبره زفير نبره نوز  
نرمه

چیک و نوم شیطان که بر او است چنانکه ناظم گوید اینها برینست خوانند  
اولیاء بر دست راست دست چپ خواب طیار و شیطان بر سر تکون  
و مقصد می نوم منام است و بعضا منام بمعنی خواب که در خواب می بیند  
استعمال میشود مثل حدیث لا يزال المنام طائر الحق یبصر فاذ انصرف وقع  
حاصل معنی اینست که خواب را بر سر غیب که طیاران میکنند باز می کنند گفته  
شود هینکه گفته شد واقع میشود در سج گوید و لا یخفی ما فی یدین لظن  
الذئاب بین الطائر والقصر والمنام لانه بالنسبة الى المنام القصر والنسبة  
الى الطائر قطع جناحه والمراد هنا القصر ودرا کتاب نیز در معنی لغوی  
از امامت روایت میکنند الرؤیا علی جبل طائر فالعرفان وقع و  
تفضیل و تقسیم و بقاء در آنجا ذکر میباشد فلجمیع المعنی صدی  
الشیخ هتم صرا به بدلتش شیطانی میشود نوم مادران و حال آنکه اکثر  
نوم خواب یعنی خاموش نمیشود **و نسی فیها کما نسیها و لا تحین منا یا مری**  
**ذوب** از ذوب مقابل جود نفس گاهی از روح تعبیر می آید  
مثل قوله تم با انهما النفس الطیفة ارجی الی ربک را ضیة و حسیة  
فادخل فی عبادی اذلی جی چنانکه در سج از معصوم روایت میکند  
فنادی روحه مناد من قبل رب العزة فبقول بانها النفس الطیفة  
المحمد و اهل بیته ارجی الی ربک را ضیة بالاولیة حسیة بالتوب

عرق و کوه  
تغییر در آن

نسی

فادخلی فی عبادی یعنی محال و اهل بیته و تلحق حقی و اثنی عشر اهل بیت علیهم السلام  
سوره و اللغو بالنادی و کاهی از شخص مثل لایست سیدان نفس و چون  
از روح تعبیر شود قیوت است و از شخص مذکور که حشر نفس و نفوس  
است و در کتاب مذکور گوید نفس را بچوبی است بکله نفس اما سبوق  
و اولیست که تعبیر هوا و خواهرش خود نماید دویم نفس لوانه و اولیست  
که خود را مذمت نماید اگر چه جداست داشته باشد و مذمت نماید  
بچوبی نفس خود را نعت در دنیا و اخرت سیم نفس مطیفة است و او  
انست که خفیف نمیکردند و از خوف و حزن چهارم نفس را ضیة و  
اولیست که راخی بوده باشد بل نسی با اولی شود پنجم نفس حسیة و  
اولیست که از او چنانست حاصل شود و نیز از کسب این نسیها در اول  
نمایند که بجز این امر عرض کرد که نفس هر جنس بشناسان فرمود  
کلام نفس عرض کرد اینا نفس یکی نیست و در نفس چهار است اول  
نامیده نباتیة دویم حسیة حیوانیة سیم با طیفة قدسیة چهارم کلام الهیة  
و هر یک از آنها پنج قوی و دو چیز مخصوص دارند نامیده نباتیة در آن  
قوة ماسکه و جاذبه و هاضمه و دماسه و مرتبه است و دو مخصوص ان  
سزادت و نقضانست و حرکت ان انجک است و ان اشبه اشباه است  
نفس چون و قوه حسیة حیوانیة سمع و بصر و شم و ذوق و لمس است  
و دو مخصوص او سزاد و غضب است و اینها ان است اول است

نفس  
نفس

نفس  
نفس

وان اشبه ان شاء الله انك بنفسي تباع و فوري ناطقة قد سته فكلو و دكر و علم  
و حلم و باهتة و دو مخصوص ان تراهنه و حكمت و او انبغات نلاح و ان  
اشبه ان شاء الله است بنفس ولا تكله و فوري كل الهمه بقادر فنا و نعيم و شقاء  
و عزت در ذلك و فخر در عنا و صبر در بلا و دو مخصوص ان حلم و كرم است  
و اين نفسيها است آنچه ميدانها از خدا است و با خود ميكنند لقولنا  
وَلَقَدْ آتَيْنَاهُم مِّنْ قَبْلُهَا قَاعًا وَ قَاعًا وَ قَاعًا فَلَقَوْلُ بِنَا إِلَيْهَا النَّفْسُ لَطِينَةٌ لِّرَجُلٍ لَّعَلَّ  
و سطر الكل لاجل يقول احد كشيتم من الخمر و الشر لا لباس معقول  
لا شبيه بلير است مثل او را و مخصوص است با حيان و امش و  
مقدار است و لذت حيان مناصر تفديرت و لذت الحبان حبان مناصر و  
حبان بنوع و وقت جوش جانان و مناصر فلهما و اخبر ان ماهي  
پس اگر بگويم هم باشد اشبه من معانيس همان كوه معرفت است در ملكه  
و حذر ان چنانكه در حج است از غضب است تا و ادی شمش و در وجه  
تمهيه انكوه بنوع چند قول است بلكه در انكوه خونهاي جوانان  
ساخته ميشود و فني ما خورد است از فني بنوع بنوع بنوع دو بنوع  
چون جگر بنوع خواست اسرا دم مفسر فت نماد گفت با ادم من فرفوق  
انمي الجند پس فني گفتند بجهت از سوحي ادم در انجا است است كه  
جبرئيل آمد نزد ابراهيم و گفت من با ابراهيم پس انكوه با فني ناصبه  
و در احد پشت است كه حضرت ابراهيم در انكوه از سر و كره كه بخندد

فني  
و فني  
و فني

كه خلد بجای پشيم كوتى كند هزار سبد و امر بنوع ان مله بود بجای امه پيدا  
و از اين وجوه معلوم ميشود معاني ديگر فني و اگر بچشم هم باشد چنانكه  
در بيت پس معني است زواست / **احمد** جمع امة است و امة جمع عيت  
كه انهارا امر و اجمع نمايد دين واحد با دعوت واحدة با طهره واحد  
با زمان واحد با مكان واحد در حج گويد و از انست آنچه در حديث  
است كه سعت عبد المطلب امة و حدة و عليه بها السلوك و بيها  
الانبياء **المعنى** ضعيف و ذوق ميشود نفس من بزواي از جمله ان هم  
و فنيكه با دستكند انرا و انست انوقت وقت فلهما اي سر زوي آنها

**هل جمل الظلم من مورك و ذب كذبي انما بار اعلى**  
بجمل بصغر مجهول از حد و معني ان ثناء گفتن است بازبان براي  
كه در مقابل كارهاي خوب او اخيار او خواه نميگردد يا غير ان  
چنانكه شكر عيار است از تعظيم صنع بنوع انعام او خواه بازبان باشد  
با فعل پس نسبت فابن اند و عموم من وجه ميشود طري معني  
منع و دور يا خلقت و بدین معني است در انبه شرفه و لا تطرح  
الذین يذعنون ربهما بالغدوة والعشي يريدون وجهه فاعلئك  
من جنابهم من شيعي و ما علمكم من جنابك من شيعي فقط هم  
فنگون من الظالمين حاصل معني ظاهرا است كه دور مكن كه بنا

بمعني  
بمعني  
بمعني  
بمعني  
بمعني

که بنویسند خدا بشناز الوجبه ازضا انها بوجوه نیت و ازضا انوا بانها  
 چیزی نه که درون مائی ازظالمین میشود در شان نزول این شریفه در صحیح  
 نوشته جی از فیش از نزد حضرت رسول صبر و گردید در حال بعضی  
 از ضعیف مسلمین مثل سلمان و امثال ان در نزد آنحضرت حاضر بودند  
 گفتند یا محمد آبا بعض قوم خود باهنا را خوی شدی آبا با این حال  
 ما بتو تابع شویم اگر آنها را از خود کنار مائی بخت ترا بدینا ایم پس رسول  
 این امر را در از اینست که از سلمان منقولست که این آیه در حق ما  
 نازل شده بلو که از لود بعضی النجا و پناه بردن سر علی نگهبان چوینا  
 الذم جمع ذمه میچند معنی آمده از آنجمله است امان و ضمان که در حدیث  
 من جملی العتق و العتاء فی جماعه فهو فی ذمه الله ای فی امانه و ضمانه  
 و من ذک الصلوه مستعمل فی حدیث بعد برقی من ذمه الله و ذمه رسول  
 و گو با عهد گرفته است خدا از و بزمان که مخالف با این عهد بود  
 پس بنویس بری شد از او عهد خدا و رسول و بعضی عهد چنانکه از آنکه  
 معلوم گردید و از اینجا است که خود و نضای را اهل ذمه گویند چه که از تابعی  
 قرار دادند که هر سال به رسول خدا بدهند و آنحضرت با آنها این عهد انقضی  
 و بعضی حق و در آخر گوید ذمه هر بنحیث که حفظان لازم باشد صحیح  
 شد در بدست احکام و اهل اسلام است ای آبا پیغمبر میشود از قول او که پناه  
 برد با و سکه و بره دعاینها ابدی نگاهتا ذمه ما بنویسند

هذا اعتقادكم كما قال الله امل ارجو اننا امر بالتيقن  
 امل از تو و باری اسمی است از اسماء خدا هو الله هو الخالق البارئ المصور  
 المصور در صحیح در معنی گویند باری المیزن بضمهم عن بعض الراشك كالتلفه  
 و گویند که با حق نفس شده است به الذی خلق الخلق من غیر مثال و نقل  
 که این لفظ غالباً داخل جویات استعمال میشود و در غیر چو ان اندک وقع  
 میشود پس گفته میشود باری الذی و خلق الله السموات و الارض و ما فیها  
 هذا در بیست مجموع است که در ابیات شافیه مذکور شد از اول اب و  
 خلافتنا بیخا از طرف خدا و شرافتش همه خلق و علو مقام و علم و سایر  
 صفات محسنه و عادات شریفه اش که در این ابیات یاد کرده بد و بعضی  
 نیز در بیست اول ص و ریافت المعنی اینست اعتقاد من بر شما ای پیغمبر  
 از روی من امید ثبات قلب دارم بان از خالق خلق و در این بیست  
 تمام شد ابیات و الله جرحوم امید از ناظرین محض است که صرح ان  
 صرحوم را با دعای خیر از خود شان صادر نمایند و چون عدلین است  
 شکت نش بود مطابق عدل لفظ جلاله حقیر شایع و کاتب چهار  
 بدست دیگر را انشاء نموده بدان را حق نامیقتاد تمام باشد بلکه سبب باد  
 و سری ناظرین اولین ناله هم بود و باشد و نظیر اینست که  
 شكوا السامع كذا كقول من نعم حله على من الاسلام

بر سبب

ال ل ه  
۵۳ ۳۱  
۶۶

سبب سف

دعوات جمع دعوت بمعنی دعا و ان اعمر از دعای خیر و دعای شر است  
 ولیکن عرفا در خبر اطلاق مینمایند و فی الحدیث اعوذ بک من الذنوب  
 التي تزلزل عاوان الذنوب چنانکه در حدیث است سوء النية والنية وقيل البصير  
 بالاجابة والتعاقب مع الاخوان و باخر لصلوة عن وقتها فجمع نصبت  
 و صلة بمعنی بین و شریعت است و ههنا معنی دارد در حدیث فرض  
 الطاعة نظاما للامة در حدیث کوبید ای الدین والشريعة والظلم معطوف  
 است بجای نعم و ان جمع ظلم است و فعلش لازم است چون معذی  
 نمایند باب افعال مبدی چنانکه در دعاست اعوذ بک من الذنوب  
 التي تظلم لها و ان الذنوب بیرو کلمات و ایمان بخیر و تکذیب بعدن  
 و عقوق والدینست المعنی شکایت مینمایم بیوی نبودند دعاهان  
 نفسها که حلول نموده بک اسلام و از خلیفها یعنی از بلاهای دینیه و  
 دنیوی که در این دنیا بر مسلمان وارد میشود  
**مَجْلُوظُهُمْ اَمَّا قَوْمٌ مَّيْمَنِي اَنْعَمَ عَلَيْنَا يَا اَبِطَام**  
 اما چو بشواری گوید در عرف شجره در کلمه هدی سلام کند علمای علی  
 دارد انجم نمائست و لا ینحی طلب تجمل ظهور انجذاب از خداوند  
 احدیست و طهقه هم مؤمنان است هر که طلب تجمل در خصلت چنانکه  
 معصوم در ضمن حدیثی در این لای طایفه یعنی اسرائیل که خدا  
 بر ایشان چند صد سال مقدس فرموده بود میفرماید پس اسرا

ذنی الذنوب  
 ذنی الذنوب

ذنی الذنوب  
 تظلم لهم

ذنی الذنوب

انقدر بد نگاه خدا نضرع نموند که ناخداوند متعال چند سال فرج آنها  
 را پیش آفکند و امام مقدس را هم بیان فرموده و لکن موضع تحیر در بیت  
 در نظر م بود و وجه هم خاصه نبود پس فرمود شما هم اگر بیوی پر و در کما  
 ناله و براری نمایند ههنا فرج شما هم معجل مینماید حاصل خبر این بود  
 المعنی زود نما ظهور امامی که فائزست بعد است و انعام کن ای نبی  
 انجذاب ای کشایندة نعمها  
**اَنْعَمَ عَلَيْنَا يَا اَبِطَام**  
 معطوف بصیغه اسم مفعول از باب فاعل از عطاء بمعنی پرده  
 و این کلمه است از طول غلبه بچنانچه چنانکه بنا بقول صحیح تولد انجذاب  
 در سال دویست و پنجاه و بیج از هجرت نبویه علی هاجرها الاف التنا و  
 النخبة و اصر گوید و شش سال با هفت پانزده سال بسا با خدای  
 احوال بعد از تولدش غایب گردیده و در دعاست اعوذ بک من  
 الذنوب التي تلتفت العطاء و ان الذنوب فرض گرفت نیست بغیرت اداء و  
 اسراف کردن در نفعه باطل و بخل باهل و اولاد و مؤخلف و فلک  
 صبر و کسل و خیر و استهانت باهل ذنب المعنی انور روی انجذاب طول  
 شد و پرده غیب ظاهر کن و دلیل بر موجود انجذاب دشمنان را و  
 انعام کن ای نبی بیت انجذاب  
**مَنْ ظَلَمَ الْجِدَّةَ الْقَوْلِ فِي خَلَا**  
 بالاسباب اول  
 و هلمت

ذنی الذنوب

ذنی الذنوب

ذنی الذنوب

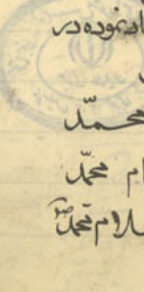
ذنی الذنوب

ذنی الذنوب

من ظالی معتدل است بانتم در بیک سابق و صداد از حد بقول ابن کولار حضرت  
سیدنا مهمل سلام الله علیه است و **فخطا طرف منقر** حال است این  
ضمیمه مقل و ظا بجز شکی است **فحوال** عربی بطنی بظالی و اصل لال  
بناقوی اهل است زیرا که مصغری اهل است جده خمر خمری خوان  
جنگله حاجی کریم رحمة الله علیه باد بقط خود نوشته بودند منست  
انامه فکروف الفلال الهو من غلبت عن الهاء اول الی او فزیرت فی المنام امیر  
کوشین بقول الفه من غلبت عن الهاء **مختل** نام زنی که نسب بنی امیه  
علیهم السلام با و میرید چنانکه زینب باین معنی علیه السلام است که  
سرمه اهل اصالب پیش خود گذاشته و ظاهرا ای جائگدان وارد میگردد  
غلبه شعر میخواند و در ضمن اشعارش میگفت **کنت من خندان** اینم  
من فی احمد ما کان فعل و با این سخن کفر باطنی خود را ظاهر نمود در  
حالیکه اهل بدین پیغمبر را سره پندار و خود نگاه داشته و بدین  
علی خطبه نمود و زینب خواتون صبر از دستش و خطابه نمود  
امن العدل با این طلقا تمدنک حرا برن و اهائک وسوقک بیانک  
رسول الله سابقا الی الاسباف جمع هفت که شش است السام  
جمع هفت هفت اعلى ان ظالمین جلدش که شش هفت است در حال  
نشسته آن بود و صفیه با ششها و تیرهها حاصل بود ظالمین جلد او  
که او رود خندت بود جلدش با ششها و تیرهها کشند و

*Handwritten marginalia in Persian/Arabic script, including a small diagram with lines and dots. Includes the word "تصنيف" (Classification) and "بالاهلیت خود" (By one's own merit).*

این واقعها اند در دهم محرم الحرام سال شصت یکم هجرت واقع گردیده  
و ماسوی را بدست آورد و الله لعن لعنوا الی جاهد الحسان و شایست  
**قبا انا بیعت علی فذل اللام العلم جمیعا امین**  
**خاتم** ابوی رضوان الله علیه اصل مولدش در بلده نیشابور  
واقع شده بعد بایدن و مادر تقیر بجاش کوچ داده و در آنجا او طغر نموده  
اند لکن این قوم بعد از آنکه بفره از علم معقول و معقول بدست آورده  
اند بقصیه اهر کوچ کرده و مدت ده سال اهل اهل ارشاد و تبلیغ  
احکام و ترویج دین مقدس اسلام نموده و در سنه سالگی و استقامت  
بدبختی قهر شب بلبت دویم سبع الاول هزلن و مسجد و چهل یک  
هجره برجت ایزدی در پیوسته و اهل اهل با تمام پریشانی و سکوت  
تجهیز دفن و کفنشرا جعل او رده و در مساجد نعره میخواندند و بعضی  
چنانچه از بلده طیبه قم انتقال یافتند تمام علماء امامیه را با آن  
هدیه تحسین کردند و بر حم لله عبد قال امین او مرحوم شیخ حسن شاعر  
اهل که متخلص بطولحی در فوت ابوی اشعار زیر را نشان داده در  
مصراع اثرش داده تاریخ وفاتش را براد کرده است  
تکوه فاضلی بود باری حق دانش همن بود نثر خاتم محمد  
نبوت که احدی بلدان بود خاتم چونم فضیلت بنام محمد  
سرا و جگر بدین تو با بر وحش درود خدا و سلام محمد



روانش از این سنگ داشت سنگی  
 در بیخ اوجوانی و جگر چیش  
 باز مدگی تلخ کرد بد چونند  
 بزلانش بن حرکت جام محمد  
 بعزب روانش روانش صبا  
 سرد تارساند پیام محمد  
 که ناعی نبالای بام محمد  
 شود همچو تلخ کام محمد  
 خونی بیدر تمام محمد  
 بهرانه رودن یکوید شوکت  
 شب بیدن دویم ز ستم کماله  
 شبال وفانش چنین که طوطی  
 ریاض نغم بوده کام محمد

ریاض نغم بوده کام محمد  
 در اینجا فرغ حاصل شد امبد وارم

که ناظرین محترم از دعای خیر  
 مضامین خواهند وقد

فرغت من نبود  
 هذا الاصل  
 تاجا  
 کاتبا  
 فی ربيع الثاني  
 ۱۳۵۱  
 ده اول شهر رجب



Handwritten text in Persian script, including a large heading at the top and several lines of text below. The text is dense and appears to be a continuation of the manuscript's content.



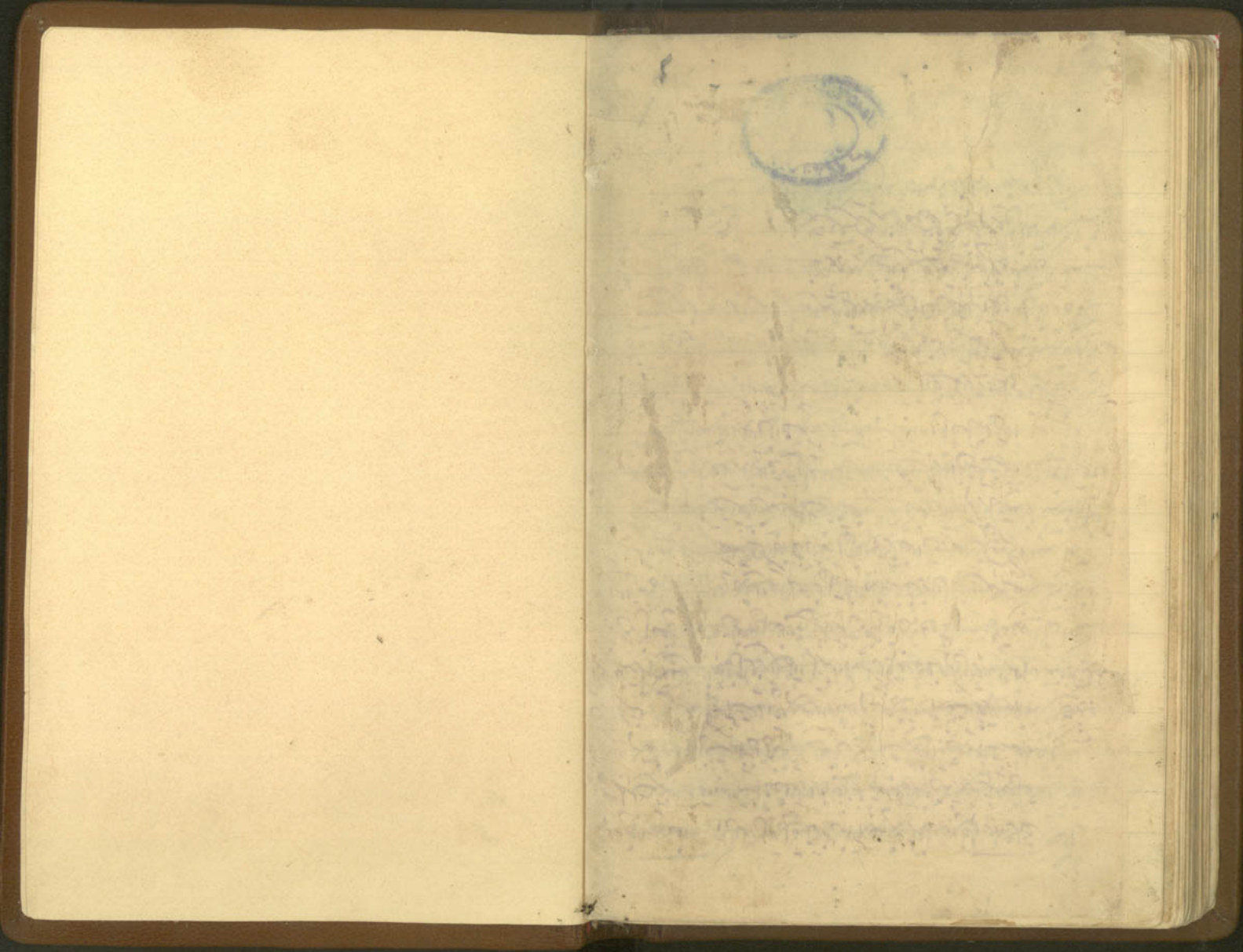
الطريق الى الجنة والنجاة من النار  
الحق في كل زمان ومكان  
والله اعلم بالصواب  
والصالحون هم الذين  
يؤمنون بالله ورسوله  
ويعتصمون بحبله  
المعظم وهو العروة الوثقى  
التي لا تمزق ولا تنقطع  
والذين آمنوا بالله  
وملائكته وكتبه  
ورسله وآمنوا بيوم  
القيامة وهم على  
هدى صراط مستقيم  
والذين هم على صراط  
مستقيم هو الصراط  
الذي أمر الله به  
عنه فاستقاموا  
عليه لا ياجرون احد  
من خلقه ولا يمتنعون  
عليه ذلك هو الصراط  
المستقيم الذي هو  
بين يمينه واليسار  
الشيطان الرجيم  
والله اعلم بالصواب  
والصالحون هم الذين  
يؤمنون بالله ورسوله  
ويعتصمون بحبله  
المعظم وهو العروة الوثقى  
التي لا تمزق ولا تنقطع  
والذين آمنوا بالله  
وملائكته وكتبه  
ورسله وآمنوا بيوم  
القيامة وهم على  
هدى صراط مستقيم  
والذين هم على صراط  
مستقيم هو الصراط  
الذي أمر الله به  
عنه فاستقاموا  
عليه لا ياجرون احد  
من خلقه ولا يمتنعون  
عليه ذلك هو الصراط  
المستقيم الذي هو  
بين يمينه واليسار  
الشيطان الرجيم  
والله اعلم بالصواب  
والصالحون هم الذين  
يؤمنون بالله ورسوله  
ويعتصمون بحبله  
المعظم وهو العروة الوثقى  
التي لا تمزق ولا تنقطع

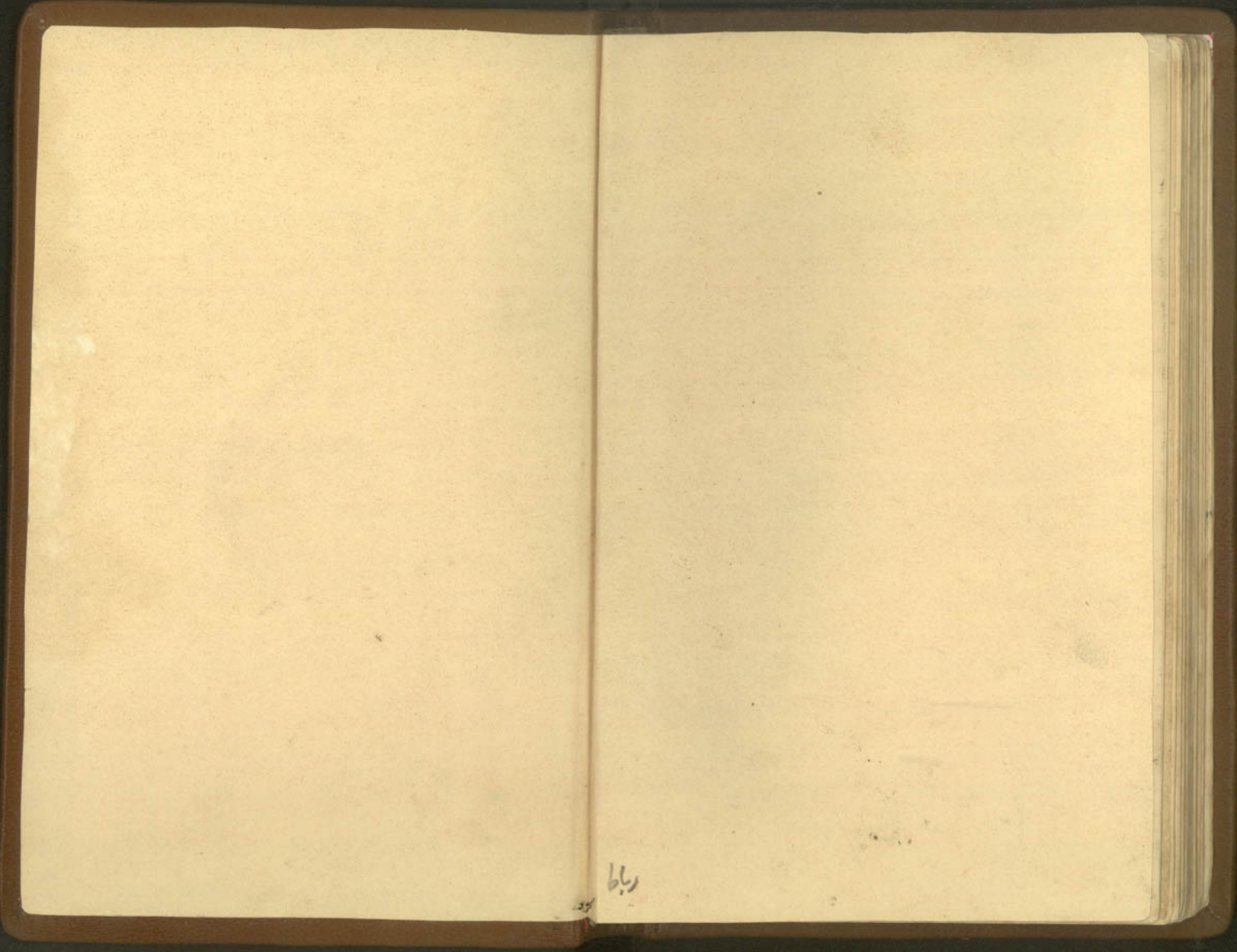
والصالحون هم الذين  
يؤمنون بالله ورسوله  
ويعتصمون بحبله  
المعظم وهو العروة الوثقى  
التي لا تمزق ولا تنقطع  
والذين آمنوا بالله  
وملائكته وكتبه  
ورسله وآمنوا بيوم  
القيامة وهم على  
هدى صراط مستقيم  
والذين هم على صراط  
مستقيم هو الصراط  
الذي أمر الله به  
عنه فاستقاموا  
عليه لا ياجرون احد  
من خلقه ولا يمتنعون  
عليه ذلك هو الصراط  
المستقيم الذي هو  
بين يمينه واليسار  
الشيطان الرجيم  
والله اعلم بالصواب  
والصالحون هم الذين  
يؤمنون بالله ورسوله  
ويعتصمون بحبله  
المعظم وهو العروة الوثقى  
التي لا تمزق ولا تنقطع  
والذين آمنوا بالله  
وملائكته وكتبه  
ورسله وآمنوا بيوم  
القيامة وهم على  
هدى صراط مستقيم  
والذين هم على صراط  
مستقيم هو الصراط  
الذي أمر الله به  
عنه فاستقاموا  
عليه لا ياجرون احد  
من خلقه ولا يمتنعون  
عليه ذلك هو الصراط  
المستقيم الذي هو  
بين يمينه واليسار  
الشيطان الرجيم  
والله اعلم بالصواب  
والصالحون هم الذين  
يؤمنون بالله ورسوله  
ويعتصمون بحبله  
المعظم وهو العروة الوثقى  
التي لا تمزق ولا تنقطع  
والذين آمنوا بالله  
وملائكته وكتبه  
ورسله وآمنوا بيوم  
القيامة وهم على  
هدى صراط مستقيم  
والذين هم على صراط  
مستقيم هو الصراط  
الذي أمر الله به  
عنه فاستقاموا  
عليه لا ياجرون احد  
من خلقه ولا يمتنعون  
عليه ذلك هو الصراط  
المستقيم الذي هو  
بين يمينه واليسار  
الشيطان الرجيم  
والله اعلم بالصواب  
والصالحون هم الذين  
يؤمنون بالله ورسوله  
ويعتصمون بحبله  
المعظم وهو العروة الوثقى  
التي لا تمزق ولا تنقطع



Handwritten text in Persian script, written in a cursive style. The text is arranged in approximately 15 horizontal lines across the page.

Handwritten text in Persian script, written in a cursive style. The text is arranged in approximately 15 horizontal lines across the page.





64



خطی